

سلسله مباحث
مهدویت
(۶)

سرنوشت یهود
در عصر ظهور امام زمان

سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم

نجم‌الدین طبسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرنوشت یهود

در عصر ظهور امام زمان
عَجَّالُ الْغَايِبِ
مِنْ جَمَاهِرِ السَّيِّدَاتِ

آیت الله طبسی

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | : طیبی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din |
| عنوان و نام پدیدآور | : سرنوشت یهود در عصر ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) / مولف نجم‌الدین طیبی |
| مشخصات نشر | : قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۹. |
| مشخصات ظاهری | : ۲۱۵ ص: ۱۴/۵ × ۲۷/۵ س.م. |
| شابک | : ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲۶۳-۹ |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیپا |
| موضوع | : محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق - |
| موضوع | : Muhammad ibn Hasan, Imam XII |
| موضوع | : مهدویت |
| موضوع | : Mahdism |
| موضوع | : یهودیان |
| موضوع | : Jews |
| شناسه افزوده | : حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت |
| رده بندی کنگره | : BP۲۲۴ |
| رده بندی دیویی | : ۲۹۷/۴۶۲ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۷۴۰۱۲۲ |
| وضعیت رکورد | : فیپا |

سرنوشت یهود در عصر ظهور امام زمان

نجم‌الدین طیبی

محمد رضا غفوری

انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم

عباس فریدی

رضا فریدی

چاپ دیجیتال

۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۶۳-۹

۴۴۰۰۰۰ تومان

مؤلف

ویراستار

ناشر

طراح جلد

صفحه آرا

نوبت چاپ

شابک

قیمت



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴

تلفن: ۲۰ و ۳۷۸۴۱۰ / ۳۷۸۳۳۷۰ / داخلی (۱۱۷) / شماره: ۰۲۵-۳۷۳۷۱۶۰

- www.mahdi۳۱۳.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

دفاتر بنیاد حضرت مهدی علیه السلام در استان‌ها پاسخگوی درخواست‌های متقاضیان کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می‌باشد.

فهرست مطالب

| | |
|--|----|
| مقدمه | ۱۱ |
| جلسه اول | ۱۵ |
| معرفی اجمالی یهود | ۱۵ |
| انواع فتنه‌های یهود در زمان پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> | ۱۶ |
| برخوردهای پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> با یهود | ۱۷ |
| جلسه دوم | ۱۹ |
| آیه اول | ۱۹ |
| روایت اول تفسیر آیه | ۲۰ |
| جلسه سوم | ۲۳ |
| بررسی سند روایت اول | ۲۳ |
| جواب از اشکال | ۲۵ |
| شهر بن حوشب | ۲۵ |
| جلسه چهارم | ۳۳ |
| تفسیر آیه در روایات اهل سنت | ۳۵ |
| جلسه پنجم | ۳۷ |
| آیه دوم | ۳۷ |
| روایت اول در تفسیر آیه | ۳۷ |
| روایت دوم در تفسیر آیه | ۳۹ |

| | |
|---------|-----------------------------------|
| ۴۱..... | جلسه ششم..... |
| ۴۱..... | روایت سوم در تفسیر آیه..... |
| ۴۴..... | جلسه هفتم..... |
| ۴۴..... | تفسیر آیه دوم..... |
| ۴۷..... | آیه سوم..... |
| ۴۷..... | روایت اول در تفسیر آیه..... |
| ۴۸..... | روایت دوم در تفسیر آیه..... |
| ۵۱..... | جلسه هشتم..... |
| ۵۲..... | بررسی سند روایت..... |
| ۵۶..... | جلسه نهم..... |
| ۵۶..... | ادامه بررسی سند روایت دوم..... |
| ۵۷..... | دلالت روایت..... |
| ۶۲..... | جلسه دهم..... |
| ۶۲..... | ادامه بررسی آیه سوم..... |
| ۶۲..... | روایت سوم در تفسیر آیه..... |
| ۶۷..... | روایت چهارم در تفسیر آیه..... |
| ۷۰..... | جلسه یازدهم..... |
| ۷۰..... | ادامه ترجمه روایت چهارم..... |
| ۷۳..... | بررسی سند روایت..... |
| ۷۹..... | جلسه دوازدهم..... |
| ۷۹..... | ادامه بررسی سند روایت چهارم..... |
| ۸۴..... | جلسه سیزدهم..... |
| ۸۴..... | کلمات مفسران پیرامون آیه سوم..... |
| ۹۱..... | جلسه چهاردهم..... |

- ۹۱.....ادامه بررسی آیه سوم
- ۹۸.....جلسه پانزدهم
- ۹۸.....روایات و اقوال درباره سرنوشت یهود در عصر ظهور
- ۱۰۱.....جلسه شانزدهم
- ۱۰۱.....منابع روایت:
- ۱۰۱.....بررسی سند روایت
- ۱۰۶.....جلسه هفدهم
- ۱۰۶.....تبعید یهود از شهرها و روستاهای مسلمانان
- ۱۰۷.....بررسی سند روایت
- ۱۱۲.....جلسه هجدهم
- ۱۱۲.....ادامه بررسی سند روایت
- ۱۱۹.....جلسه نوزدهم
- ۱۱۹.....ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود
- ۱۱۹.....روایت اول
- ۱۲۰.....بررسی سند روایت
- ۱۲۲.....روایت دوم
- ۱۲۵.....جلسه بیستم
- ۱۲۵.....عدم پذیرش جزیه از یهود
- ۱۲۶.....بررسی اعتبار کتاب المجموع الرائق من ازهار الحقائق
- ۱۳۳.....جلسه بیست و یکم
- ۱۳۳.....ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود
- ۱۳۳.....روایت سوم
- ۱۳۵.....روایت چهارم
- ۱۳۷.....مناظره امام علیه السلام با یهود
- ۱۳۷.....روایت اول

| | |
|-----|--|
| ۱۳۸ | جلسه بیست و دوم |
| ۱۳۸ | روایت دوم |
| ۱۴۰ | روایت سوم |
| ۱۴۱ | روایت چهارم |
| ۱۴۳ | روایت پنجم |
| ۱۴۴ | روایت ششم |
| ۱۴۴ | روایت هفتم |
| ۱۴۶ | جلسه بیست و سوم |
| ۱۴۶ | بررسی سند روایت |
| ۱۴۹ | مواریث انبیا نزد ائمه <small>علیهم السلام</small> |
| ۱۵۳ | جلسه بیست و چهارم |
| ۱۵۳ | شواهد وجود مواریث نزد امام زمان <small>علیه السلام</small> |
| ۱۵۳ | روایت پنجم |
| ۱۵۶ | روایت ششم |
| ۱۵۹ | نتیجه |
| ۱۵۹ | جنگ و قتال امام زمان <small>علیه السلام</small> با یهود |
| ۱۵۹ | روایت اول |
| ۱۶۲ | جلسه بیست و پنجم |
| ۱۶۲ | ادامه ترجمه روایت اول |
| ۱۶۵ | جلسه بیست و ششم |
| ۱۶۵ | بررسی سند روایت |
| ۱۶۵ | بررسی دلالت روایت |
| ۱۶۶ | تفاوت روایات عامه و خاصه نسبت به دجال |
| ۱۶۸ | روایت دوم |
| ۱۶۸ | روایت سوم |

- روایت چهارم ۱۶۹
- روایت پنجم ۱۶۹
- روایت ششم ۱۶۹
- روایت هفتم ۱۷۰
- جلسه بیست و هفتم ۱۷۱
- روایت هشتم ۱۷۱
- جلسه بیست و هشتم ۱۷۳
- منابع روایت: ۱۷۳
- جلسه بیست و نهم ۱۷۸
- روایت نهم ۱۷۸
- روایت دهم ۱۸۰
- جلسه سی ام ۱۸۳
- روایت یازدهم ۱۸۳
- روایات مواریث ائمه علیهم السلام بودن جفر ۱۸۵
- روایت اول ۱۸۵
- جلسه سی و یکم ۱۸۹
- روایت دوم ۱۹۰
- روایت سوم ۱۹۱
- روایت چهارم ۱۹۳
- روایت پنجم ۱۹۴
- روایت ششم ۱۹۵
- روایت هفتم ۱۹۵
- روایت هشتم ۱۹۶
- روایت نهم ۱۹۷
- جلسه سی و دوم ۱۹۸

| | |
|-----|---|
| ۱۹۸ | قتال امام زمان <small>علیه السلام</small> با یهود |
| ۱۹۸ | روایت دوازدهم |
| ۲۰۴ | جلسه سی و سوم |
| ۲۰۴ | ادامه بررسی سند روایت دوازدهم |
| ۲۰۵ | نامه امام سجاد <small>علیه السلام</small> به زهری |
| ۲۱۱ | نتیجه |
| ۲۱۲ | فهرست منابع |

مقدمه

سرنوشت اهل کتاب به ویژه یهود در عصر ظهور یکی از مهم‌ترین مباحث مهدویت در دوران ظهور به شمار می‌رود. سرنوشت ادیان به ویژه ادیان ابراهیمی از جهات مختلفی قابل طرح و بررسی است؛ از یک سو، بحث غلبه دین اسلام بر سایر ادیان مطرح است، و از سوی گرویدن مردم به دین مستقیم اسلام با توجه به نشر صحیح آن و نیز سعادت خواهی مردم مورد توجه است، و از جهت دیگر، برخی آیات^۱ شائبه وجود یهود و نصارا را تا قیامت تأیید می‌کند.

نباید از نظر دور داشت که از مباحث مهم دین پژوهی در عصر حاضر، بحث پلورالیسم و پذیرش حق و نجات در همه ادیان است. بنابراین رویکرد، همه ادیان بهره‌ای از حق داشته و پیروان خویش را به سمت سعادت و نجات رهنمون می‌کنند. این نظریه چگونه با حاکمیت و گسترش دین اسلام و یا باور به وجود دین واحد در عصر ظهور قابل جمع خواهد بود؟

از منظر دیگر، تقابل بین دین اسلام و یهود در طول تاریخ به صورت خاص

۱. مائده، آیات ۱۴ و ۶۴.

مطرح بوده است و حتی در قرآن کریم یهود در کنار مشرکین از دشمنان اصلی مؤمنان شمرده شده‌اند.^۱ در این فرض، نوع برخورد یهود با ظهور امام مهدی علیه السلام و نیز نوع برخورد آن حضرت با این قوم یهود و سرانجام آنها مطلبی مهم و بحث برانگیز خواهد بود.

ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون وجود سایر ادیان در زمان ظهور و پرداخت علمی و روزآمد به این موضوع که از مباحث مهم مرتبط با ظهور شمرده می‌شود، به منظور تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت در این راستا، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید. پژوهش‌حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می‌شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستراین کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می‌دارم. انتظار می‌رود انتشار این اثر به شکل

۱. «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...»؛ (مائده، آیه ۸۲).

حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و انجام پژوهش‌های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی عجل الله فرجه قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

جلسه اول

مقدمه

بحثی که به بررسی آن خواهیم پرداخت، پیرامون برنامه‌های یهود در زمان غیبت و نوع برخورد امام با آنان در هنگام ظهور است. بحث پیرامون یهود، گاهی در دوران غیبت و گاهی در دوران ظهور است و اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه هنگام ظهور با آن‌ها چه برخوردی می‌کند.

معرفی اجمالی یهود

آن چنان که خداوند عزوجل بیان کرده، یهودیان انسان‌هایی سنگ‌دل اند که به هیچ تعهدی پایبند نیستند. این افراد اهل دنیا و حریص به آن بوده و آنان نوید آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌دادند. آن‌ها در جنگ‌ها دست روی آیه‌ای که نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن بود،^۱ می‌گذاشتند و خداوند را به این نام قسم می‌دادند که پیروشان گرداند و پیروز نیز می‌شدند؛ اما در دوره‌های بعد، خودشان کتاب خودشان را تحریف کردند و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را

۱. «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ و پیش از این به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند [که با کمک آن بردشمنان پیروز گردند] با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد!» (بقره (۲): ۸۹) ر.ک: مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۶.

نپذیرفتند.

یهودیان خون انبیا را می ریختند. چنانچه امام حسین علیه السلام در راه حرکت به طرف کربلا فرمودند: «یهود از اذان صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر بریدند.»^۱ به لحاظ اینکه آنان انسان هایی لجوج بودند و هیچ گاه حق را نمی پذیرفتند؛ ائمه علیهم السلام به طور معمول در بحث با آن ها اجازه نمی دادند که شروع کننده کلام باشند؛ بلکه امامان با طرح شبهه ای، سخن را آغاز می کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همیشه از جایگاه بالا با آن گروه رفتار می کرد؛ از موضع برابر یا ضعف با آن ها صحبت نمی کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از مدینه اخراج کرد، به تعقیبشان پرداخت و در خیبر با آنان درگیر شد؛ چون آنان همواره در فکر فتنه و توطئه بودند. همان گونه که در روایت آمده است: «دو یهودی با مسلمانی خلوت نمی کنند، مگر اینکه نقشه قتل او را می کشند.»^۲ یعنی فکر آن ها قتل، فتنه و فساد است.

انواع فتنه های یهود در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اینکه یهودیان پیمان نامه ای با آن حضرت داشتند، اما آن ها با قصد آزار رساندن و جسارت به ناموس مسلمانان، فتنه گری را آغاز کردند. با حرکتی نابهنجار سبب نمایان شدن بدن زن مسلمانی شدند؛ چون آن زن، مسلمانان را به کمک فراخواند، یهودی متجاوز توسط یک مسلمان کشته شد؛ در برابر این عمل بحق فرد مسلمان، یهودیان شورش و ناامنی در مدینه به راه انداختند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دستور داد

۱. الفتح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷۸؛ الأيام المکیة، طیبسی، ص ۲۹۵.

۲. ابوحیان، محمد بن یوسف، ج ۴ ص ۵

در صورتی که کسی آن‌ها را در ملاء عام دید، آن‌ها را به قتل برساند. به اصطلاح ایشان دستور منع رفت و آمد صادر فرمودند.

یکی دیگر از فتنه‌های آن‌ها نقشه قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ قرار گذاشتند تا سنگی بر سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بیاندازند.

از جمله فتنه‌های دیگر آن‌ها، زمانی بود که حکومت اسلامی در جنگ خندق مورد هجوم و محاصره احزاب قرار گرفت؛ آن‌ها از داخل شهر مدینه بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله با احزاب وارد عمل شده و همکاری می‌کردند.

برخوردهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یهود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به گروه اول دستور دادند از شهر خارج شوند و هرچه در توان دارند از اموالشان ببرند؛ اما در مورد گروه دوم، دستور دادند با دست خالی از شهر خارج شوند؛ و اگر کسی چیزی را همراه خود ببرد، کشته می‌شود. گروه سوم را هرگز اجازه خروج ندادند و مردهای آن‌ها را به سزای عملشان رساند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که جنگ خندق تمام شد، خواستند لباس رزم را از تن درآورند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود: «ای رسول خدا، جنگ هنوز تمام نشده و ما لباس رزم را درنیاوردیم و فتنه در خود مدینه باقی است.» حضرت در برابر یهودیان مدینه نیروها را بسیج کردند و به بنی قریظه درس فراموش ناشدنی‌ای دادند. در نهایت، قلعه خیبر را نیز محاصره و آنان را به سزای عملشان رساند.

در قرن حاضر، عده‌ای داعیه اسلام دارند و خود را خادم حرمین می‌دانند؛ اما دست دوستی با یهودیان می‌دهند. ریختن خون یک اسرائیلی را حرام می‌شمارند؛ ولی ریختن خون نیروهای مقاومت اسلامی و مسلمانان را

واجب می دانند.

آیا یهود تا آخر دوران غیبت به این ظلم های خود در جهان ادامه می دهد؟ یا اینکه - ان شاء الله - به ۲۵ سال نمی رسند؟ آیه ای در قرآن کریم اشاره به این مطلب دارد و از امام صادق علیه السلام نیز روایتی در تفسیر این آیه نقل شده است: «کسانی که به ظلم آن ها پایان می دهند، اهل قم هستند.» طبق آیات و روایات، زمان نابودی آن ها قبل از ظهور و در زمان غیبت خواهد بود.

موضوع دیگر بحث، یهودیان زمان ظهور است. شیوه برخورد امام زمان علیه السلام با یهود چگونه است؟ آیا در زمان ظهور، آن ها قدرت دارند؟ واکنش آنان در مورد پذیرش امام و حکومت جهانی اسلام چگونه خواهد بود؟

طبق برخی از روایات همه آن ها با نزول حضرت عیسی علیه السلام مسلمان می - شوند؛ بر اساس بعضی دیگر، آن ها با امام علیه السلام درگیر شده و در این درگیری، عالم تکوین نیز به کمک امام زمان علیه السلام و برضد یهود می آیند و وارد عمل می شوند.

جلسه دوم

مقدمه

سؤال‌هایی که پیرامون یهود در عصر ظهور مطرح است، عبارت‌اند از: یهودیان در زمان ظهور چه نقشی دارند؟ آیا اسلام را می‌پذیرند؟ آیا حضرت مهدی علیه السلام با آن‌ها قرار آتش بس می‌گذارد یا با آن‌ها مناظره می‌کند؟ یا اینکه پس از طی همه این مراحل، به درگیری نظامی می‌انجامد و در نهایت، به ریشه‌کن شدن آن‌ها منجر می‌شود؟

اما نقش و سرنوشت آنان در زمان غیبت را در آینده بررسی خواهیم کرد. از بعضی آیات و روایاتی که در تفسیر این آیات نقل شده استفاده می‌شود که همه یهودیان، در زمان ظهور مسلمان شده و به حضرت عیسی علیه السلام ایمان می‌آورند. حضرت عیسی علیه السلام در نماز به امام عصر علیه السلام اقتدا می‌کند. در آن زمان، دین حاکم یکی می‌شود و آن هم اسلام است؛ پس، ایمان آنان به حضرت عیسی علیه السلام، ایمان به امام زمان علیه السلام خواهد بود؛ ایمان به امام، به معنای پذیرفتن دین اسلام است.

آیه اول

از جمله آیاتی که این مطلب را از آن استفاده کرده‌اند، آیه شریفه ۱۵۹ سوره مبارکه نساء است.

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾

«و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آنکه پیش از مرگ خود، به یقین به او ایمان می آورد و روز قیامت [عیسی علیه السلام] نیز بر آنان شاهد خواهد بود.»

روایت اول تفسیر آیه

در تفسیر این آیه، روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است. ایشان می فرماید:

«قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ شَهْرِبْنِ حَوْشَبٍ قَالَ قَالَ لِي الْحَجَّاجُ بِأَنَّ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أَعْيَشَنِي، فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَيُّ آيَةٍ هِيَ فَقَالَ قَوْلُهُ (وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمُرُّ بِالْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ فَيُضْرَبُ عَنْقُهُ ثُمَّ أُزْمَقُ بِعَيْنِي - فَمَا أَرَاهُ يُحْرِكُ شَفَتَيْهِ حَتَّى يَحْمَدَ، فَقُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ لَيْسَ عَلَى مَا تَأَوَّلْتَ، قَالَ كَيْفَ هُوَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَى عليه السلام يَنْزِلُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَى الدُّنْيَا - فَلَا يَبْقَى أَهْلُ مِلَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ إِلَّا آمَنَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيُصَلِّيَ خَلْفَ الْمُتَّهَدِيِّ عليه السلام، قَالَ وَيُحَكُّ أُنَى لَكَ هَذَا وَمِنْ أَيْنَ جِئْتَ بِهِ، فَقُلْتُ حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ جِئْتُ بِهَا وَاللَّهِ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ، وَقَوْلُهُ فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ - وَبَصَدَّاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا.»^۱

شهر بن حوشب می گوید: «حجاج^۲ به من گفت یک آیه در قرآن مرا خسته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. حجاج - خدا او و کسی که او را بر مسلمانان مسلط کرد، لعنت کند - تاریخ بسیار ننگین و سیاهی دارد؛ در دوران زندگی نحشش ۳۰۰ هزار نفر را کشت؛ وقتی به درک واصل شد، ۱۲۰ هزار زندانی داشت که ۳۰ هزار نفر از آن ها از زنان و از این تعداد ۱۶ هزار نفر عریان بودند. ر.ک: منهاج الدموع، ص ۱۴۵، به نقل از حیات الحيوان. غذا نمی خورد، مگر روی کشته شدگان؛ همواره اظهار

کرده است.» گفتم: «امیر بفرمایید کدام آیه است؟» گفت: آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾: «هیچ يك از اهل کتاب نیستند، مگر اینکه به او قبل از مرگ خود، ایمان می آورند.» در حالی که: «من دستور می دهم گردن يك يهودی یا نصرانی را بزنند و من نظاره می کنم، هرگز لب های خود را حرکتی نمی دهد تا موقعی که جان می دهد و چیزی نمی گوید که معلوم شود، ایمان آورده است.» گفتم: «خدا امیر را خیر دهد؛ آن طور که تو تأویل کرده ای نیست.» پرسید: «چگونه است؟» گفتم: «عیسی عليه السلام قبل از روز قیامت به زمین فرود خواهد آمد؛ آنگاه هیچ یک از ملت ها چه یهودی و چه نصرانی نمی ماند، مگر اینکه به او ایمان می آورد؛ او پشت سر مهدی عليه السلام نماز خواهد خواند.» گفتم: «وای بر تو! از کجا این مطلب را دانستی؟ از چه کسی استفاده کرده ای؟» گفتم: «این مطلب را محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام برایم نقل کرد.» گفتم: «به خدا قسم، آن را از سرچشمه زلال و پاک آورده ای.»

این روایت دلالت دارد بر اینکه همه یهود در زمان ظهور، اسلام می آورند.

منابع روایت:

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی (ج ۱، ص ۱۵۸)؛
۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، (ج ۲، ص ۱۳۷)، از تفسیر قمی؛
۳. کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین (ج ۳)، از تفسیر قمی؛
۴. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۱، ص ۵۱۹)، از تفسیر قمی؛

ندامت می کرد که چرا در کربلا نبودم تا خودم قاتل [امام] حسین عليه السلام باشم. جالب این است که نویسندگان عامه، ابن زیاد را تبرئه می کنند؛ اما حجاج را تبرئه نمی کنند. البته در سال های اخیر، آل سعود و وهابی ها کتاب هایی در تبرئه حجاج نوشته اند.

۵. حرّ عاملی، محمدبن حسن، الايقاظ من الهجعه (ص ۳۳۹)، از تفسیر قمی؛
۶. بحرانی، سیدهاشم، البرهان (ج ۱، ص ۴۲۶)، از تفسیر قمی؛
۷. _____، المحجّه فی ما نزل فی الحجّة (ص ۶۲)، از تفسیر قمی؛
۸. _____، حلیة الابرار (ج ۵، ص ۳۰۵)؛
۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (ج ۱۴، ص ۳۴۹)؛
۱۰. حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۱، ص ۵۷۱)، از تفسیر قمی؛
۱۱. صافی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۴۷۹)، به نقل از ینابیع الموده؛
۱۲. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده (ج ۳، ص ۲۳۷)، از المحجّه؛
۱۳. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۱۲۳).

جلسه سوم

بررسی سند روایت اول

سند حدیث: «قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ شَهْرَبْنِ حَوْشِبٍ قَالَ.»

اشکال به سند روایت

بعضی گفته‌اند: اینکه شهربن حوشب نزد حجاج بگوید از امام باقر علیه السلام شنیدم، اشتباه است؛ چون حجاج معاصر با امام باقر علیه السلام نبوده است. حجاج در زمان امام سجاد علیه السلام به هلاکت رسید. دامنه اشکال وقتی وسیع‌تر می‌شود که شهربن حوشب (۵۳ق)، از امام صادق علیه السلام برای حجاج روایت نقل کند. چنانچه در کتاب شریف کافی، شهربن حوشب از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي التَّضَرُّبِيُّ إِسْمَاعِيلَ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الشُّمَالِيِّ عَنْ شَهْرَبْنِ حَوْشِبٍ قَالَ: قَالَ لِي الْحَجَّاجُ وَ سَأَلَنِي عَنْ خُرُوجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَشَاهِدِهِ فَقُلْتُ شَهِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَدْرًا فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشَرَ- وَ شَهِدَ أَحَدًا فِي سِتِّمِائَةٍ وَ شَهِدَ الْخُنْدُقَ فِي تِسْعِمِائَةٍ فَقَالَ عَمَّنْ قُلْتُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ صَلَّى وَ

اللَّهِ مَنْ سَلَكَ غَيْرَ سَبِيلِهِ.»^۱

شهرین حوشب گفت: «حجاج از من در مورد جنگ‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد.» گفتیم: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بدر با ۳۱۳ نفر، در احد با ۶۰۰ نفر، و در خندق با ۹۰۰ نفر بودند.» حجاج گفت: «از چه کسی شنیدی؟» گفتیم: «از جعفر بن محمد.» گفت: «به خدا قسم، گمراه شد کسی که غیر از راه او را طی کند.»

علامه مجلسی رَحِمَهُ اللهُ (۱۱۱۰ق) ابتدا این روایت را تضعیف کرده و سپس، بر آن اشکال می‌کند:

«الحديث الثالث: ضعيف. وفيه إشكال عن جهة التاريخ إذا المشهور في التواريخ هو أن الحجاج لعنه الله مات سنة خمس وتسعين من الهجرة، وفي هذه السنة توفي سيد الساجدين صلوات الله عليه و كان ولادة الصادق صلوات الله عليه سنة ثلاث وثمانين و كان بدء إمامته سنة أربع عشرة و مائة و كان وفاة شهرين حوشب أيضا قبل إمامته لأنه مات سنة مائة أو قبلها بسنة، و يحتمل على بعد أن يكون سمع ذلك منه عليه السلام في صغره في زمان جده عليه السلام، والأظهر: أنه كان جده أو أباه عليه السلام فاشتبه على أحد الرواة.»^۲

«از جهت تاریخ، در این روایت اشکال وجود دارد؛ زیرا در تاریخ مشهور است که حجاج - لعنت خدا بر او باد - در سال ۹۵ هجری از دنیا رفت؛ امام سجاد عليه السلام در همان سال رحلت کردند. امام صادق عليه السلام در سال ۸۳ متولد شدند و شروع امامت ایشان در سال ۱۱۴ بوده است. وفات شهرین حوشب نیز قبل از امامت امام صادق عليه السلام رخ داده است؛ زیرا او در

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۴۵.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۳۸۳.

سال ۱۰۰ هجری یا قبل از آن فوت کرد. ولی به احتمال بسیار بعید، او در کودکی، در زمان جد امام، این روایت را از ایشان (امام صادق علیه السلام) شنیده است. اظهار آن است که این روایت از جدّ یا پدر امام بوده است؛ در نتیجه، بریکی از رواات مشتبه شده است.»

جواب از اشکال

این امکان وجود دارد که حجاج در پایان سال ۹۵ هجری و امام سجاد علیه السلام در ابتدای همین سال از دنیا رفته است. از همین رو، حجاج دوران کوتاهی از امامت امام باقر علیه السلام را درک کرده و شهرین حوشب نیز این روایت را در همین مدت، از امام باقر علیه السلام شنیده و برای حجاج که اواخر عمرش بوده، نقل کرده است.

شهرین حوشب

مبنای آیت الله خویی رحمته الله علیه (۱۴۱۳ق) این است که روایانی که در سلسله سند تفسیر قمی^۱ هستند، توثیق عام دارند. ایشان تا آخر از این مبنای خود برنگشتند. به همین خاطر، می توان گفت آیت الله خویی رحمته الله علیه ایشان را توثیق می کند.

نقل روایات فضایل اهل بیت علیهم السلام توسط شهرین حوشب مؤیدی قوی بر وثاقت او است؛ زیرا نقل چنین روایاتی در زمان حجاج ممنوع و جرمی سنگین بود. از این رو، جعل روایت در فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن زمان بسیار بعید و چه بسا ممکن نبود؛ چون برای جاعل آن به جز گرفتاری، ثمره ای دیگر نداشت. شهرین حوشب نیز از جمله افرادی بود که در آن دوران، نقل

فضایل می کرد.

فرزند علامه مامقانی رحمته الله علیه می فرماید:

«المعنون (ابن حوشب) من رواة العامة، وروى أحاديث في فضائل أهل البيت عليهم السلام، ولذلك ضعفه بعضهم، عاملهم الله بعدله.»^۱

«معنون (شهر بن حوشب) از روایات اهل سنت است و احادیثی در فضایل اهل بیت عليهم السلام نقل می کند. به همین دلیل، برخی عامه او را تضعیف کرده اند.»

مزی در شرح حال او می نویسد:

«مسلم و بخاری در کتاب «الادب المفرد» و مؤلفان سنن اربعة از او روایت نقل می کنند.»^۲

شبابه از شعبه نقل می کند: «و لقد لقيت شهرا فلم اعتد به؛^۳ شهر بن حوشب را دیدم، اما اعتنایی به او نکردم.»

یحیی بن سعید قطان از او روایت نقل نکرده، ولی عبدالرحمن بن مهدی از او نقل می کند.

نضر بن شمیل از ابن عون نقل می کند: «إن شهرا نركوه؛^۴ مورد طعن بوده است.»

شهر بن حوشب زمانی مسئول بیت المال بود. کیسه پولی را که در آن

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقيح المقال في علم الرجال* (چاپ جدید)، ج ۳۵، ص ۱۵۳.

۲. یوسف، مزی، جمال الدین ابی الحجاج، *تهذيب الكمال*، ج ۸، ص ۴۰۶.

۳. همان، ج ۱۲، ص ۵۸۱.

۴. «وقال النضر بن شمیل، عن ابن عون: إن شهرا نركوه، قال النضر: نركوه، أي طعنوا فيه» (همان، ص ۵۸۲).

درهم‌هایی بود، با خود برد. سپس، در مورد او گفتند: «شهر، دین خود را به کیسه‌ای پول فروخت؛ لذا بعد از توای شهر، به کدام قاری می‌توان اعتماد کرد؟»^۱

طبری (۳۱۰ق) نقل می‌کند: «شهر بن حوشب خزانه‌دار یزید بن محلب - استاندار ولایت مشرق - بود. سپس، از طرف سلیمان بن عبدالملک، استاندار بصره شد. آنگاه، عمر بن عبدالعزیز او را برکنار و زندانی کرد. حجاج او را عزل و شکنجه کرد. سپس، او را آزاد کرد و مبلغی را برای ماهیانه او مشخص نمود. او در نهایت، پس از نبردی که برای جهاد نبود، کشته شد. پناه می‌بریم به خدا از مرگ جاهلی! در پی خزانه‌داری، کیسه درهمی را با خود برد. خبر آن به یزید بن محلب رسید. او را احضار و از وی سؤال کرد. سپس، پول‌ها را به او برگرداند. آنگاه، یزید بن محلب کسانی را که بر ضد او حرف زده بودند احضار و آنان را توبیخ کرد و به شهر گفت: این مال خودت است.»

موسی بن هارون می‌گوید: «او ضعیف است.»

نسائی می‌نویسد: «لیس بالقوی.»

ابن‌المدینی نقل می‌کند: «یحیی بن سعید لا یحدث عن شهر.»

احمد بن حنبل گفته است: «ما احسن حدیثه.»

احمد بن حنبل، شهر بن حوشب را مدح می‌کرد. از او نقل شده است: «لا بأس بحدیث عبد الحمید.»

از بخاری نقل شده است: «شهر حسن الحدیث.»

عجلی می‌گوید: «تابعی و ثقة است.»

۱. «لقد باع شهر دینه بخریطة فمن یأمن القراء بعدك یا شهر أخذت بها شیئا طفیفا وبعته.»

یعقوب بن ابی شیبه درباره او می نویسد: «ثقة»؛ اما بعضی او را تضعیف کردند.

مزی در گزارش خود می آورد: «از صالح بن محمد نقل شده که شهر بن حوشب، اهل شام و بر حجاج وارد شد. مردم بصره، کوفه و شام از او روایت نقل می کردند. دروغی از او نیافتیم؛ اما احادیثی نقل می کند که در آن ها متفرد بوده و کسی غیر از او، آن ها را نقل نکرده است.»

عثمان بن نویره می گوید: «او را به عروسی برای ولیمه دعوت کردند و من نیز همراه او بودم. وقتی سفره پهن شد و غذا خوردیم، صدای مزمار آمد. بی درنگ، انگشت در گوشش نهاد و از جلسه بیرون رفت؛ یعنی انسان محتاطی بود.»^۱ طبق این سخن که وی شخص محتاطی بود، چرا در دوره عهده داری بیت المال، فساد مالی پیدا کرد؟ و اصولاً راز همکاری او با شجره خبیثه چه بود؟

نتیجه

بر اساس بررسی هایی که صورت گرفت، شهر بن حوشب از حیث ثقه بودن، نزد عامه اختلافی ولی از نظر خاصه توثیق ندارد. البته به دلیل نقل فضایل در حضور خبیث ترین فرد (حجاج)، این روایت رارذ نمی کنیم. اما علی بن ابراهیم قمی^۲ می فرماید: «هیچ تأمل و تردیدی در شخصیت و وثاقت ایشان نیست.»

اما ابراهیم بن هاشم (پدر علی بن ابراهیم) می گوید: «هر روایتی که وی در

۱. رک: همان، ص ۵۸۷.

۲. علی بن ابراهیم در نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم می زیست.

طریق آن‌ها باشد، حسن می‌گویند؛ چون توثیق خاص ندارد؛ اما به نظر ما ایشان فوق وثاقت است. اگر بعضی راویان توثیق خاص ندارند، بدان معنا نیست که از وثاقت پایین‌تر هستند؛ بلکه شأن آنان اجلّ از این است که توثیق بشوند.»

اما قاسم بن محمد می‌نویسد: «ایشان مشکلی ندارد.»

اما سلیمان بن داوود منقری می‌گوید: «ایشان مورد بحث است. ولی آیت الله خویی رحمته الله او را قبول دارند.»

اما ابو حمزه ثمالی: «ایشان فوق وثاقت است.»

دلالت روایت

طبق تفسیری که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ نقل شد، آیه مربوط به زمان ظهور امام زمان علیه السلام خواهد بود؛ اما تفسیرهای دیگری نیز در معنای آیه وجود دارد. طبرسی (۵۸۸ق) در تفسیر این آیه شریفه می‌نویسد:

«﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ اختلف فيه على أقوال (أحدها) أن كلا الضميرين يعودان إلى المسيح أي ليس يبق أحد من أهل الكتاب من اليهود والنصارى إلا ويؤمنن بالمسيح قبل موت المسيح إذا أنزله الله إلى الأرض وقت خروج المهدي في آخر الزمان لقتل الدجال فتصير الملل كلها ملة واحدة وهي ملة الإسلام الحنيفية دين إبراهيم عن ابن عباس وأبي مالك والحسن وقتادة وابن زيد وذلك حين لا ينفعهم الإيمان واختاره الطبري قال والآية خاصة لمن يكون منهم في ذلك الزمان فليل لشهر ما أردت بذلك قال أردت أن أغيظه. (وثانيها) أن الضمير في به يعود إلى المسيح والضمير في موته يعود إلى الكتابي ومعناه لا يكون أحد من أهل الكتاب يخرج من دار الدنيا إلا ويؤمن

بعیسی قبل موته إذا زال تكليفه و تحقق الموت و لكن لا ينفعه الإيمان حينئذ وإنما ذكر اليهود والنصارى لأن جميعهم مبطلون. اليهود بالكفر به و النصارى بالغلو في أمره و ذهب إليه ابن عباس في رواية أخرى و مجاهد و الضحاك و ابن سيرين و جويبر قالوا و لو ضربت رقبتك لم تخرج نفسك حتى يؤمن. (و ثالثها) أن يكون المعنى ليؤمنن بمحمد ص قبل موت الكتابي عن عكرمة و رواه أيضا أصحابنا و ضعف الطبري هذا الوجه بأن قال لو كان ذلك صحيحا لما جاز إجراء أحكام الكفار عليهم إذا ماتوا و هذا لا يصح لأن إيمانهم بمحمد ص إنما يكون في حال زوال التكليف فلا يعتد به.^۱

در معنای این آیه شریفه اختلاف وجود دارد:

معنای اول

«هر دو ضمیر به [حضرت] مسیح برمی‌گردد؛ یعنی هیچ فردی از اهل کتاب از یهود و نصاری باقی نمی‌ماند؛ مگر اینکه قبل از موت [حضرت] مسیح به وی ایمان می‌آورند. زمانی که خداوند او را هنگام خروج [حضرت] مهدی عجله الله تعالی فرجه در آخرالزمان به زمین نازل می‌کند تا دجال را بکشد. پس، همه ملت‌ها، ملت واحد می‌شوند و آن ملت اسلام، حنیف، دین ابراهیم است. این معنا از ابن عباس، ابومالک، حسن، قتاده و ابن زید نقل شده است. آن هنگامی خواهد بود که دیگر ایمان آوردن نفعی به آن‌ها نمی‌رساند. طبری این نظر را اختیار کرده و می‌گوید: آیه اختصاص به افرادی از آنان دارد که در آن زمان هستند.»

طبرسی رحمته الله بعد از بیان این احتمال و نقل روایت شهرین حوشب می‌گوید:

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۱.

به شهر گفته شد: «از نقل این روایت نزد حجاج چه مقصودی داشتی؟»
گفت: «اراده کردم تا او را عصبانی کنم.»
طبق این تفسیر و معنای اول، آیه مربوط به زمان ظهور خواهد بود.

معنای دوم

«ضمیر اول به حضرت مسیح برمی گردد و ضمیر دوم ﴿قبل موته﴾ به اهل کتاب برمی گردد؛ یعنی هیچ اهل کتابی باقی نمی ماند، مگر اینکه قبل از مرگش به عیسی علیه السلام ایمان می آورد. [ایمان به حضرت عیسی علیه السلام به معنای ایمان آوردن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواهد بود. بنابراین، آن ها مسلمان از دنیا می روند. پس، چرا غسل، کفن و دفن آن ها را مسلمانان عهده دار نیستند و در قبرستان مسلمانان دفن نشوند؟ جواب:] آن هنگام، زمان تکلیف نیست و مرگ محقق شده است و در آن وقت، دیگر ایمان نفعی برای آن ها ندارد؛ به جهت اینکه همه آن ها، یهود به واسطه کفر به او و نصارا به دلیل غلودر حق حضرت، باطل هستند. ابن عباس در نقل دیگری به این کلام معتقد است. مجاهد، ضحاک، ابن سیرین و جویبر گفته اند: حتی اگر گردن آن ها را بزنند، روحشان خارج نمی شود تا به حضرت عیسی علیه السلام ایمان بیاورند.»
طبق این معنا، آیه مورد نظر ربطی به زمان ظهور ندارد.

معنای سوم

«به این معنا است که آن ها قبل از مرگشان به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می آورند. این قول از عکرمه است و اصحاب ما نیز آن را نقل کرده اند. طبری این وجه را تضعیف کرده و می گوید: اگر این مطلب صحیح باشد، اجرای احکام کفار بر آن ها، هنگام مردن، جائز نیست.»

طبرسی رحمۃ اللہ علیہ در رد کلام طبری می‌گوید:
«این صحیح نیست؛ چون ایمان به پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در حال زوال تکلیف است
و قابل اعتنا نیست.»^۱
طبق این معنا نیز آیه شریفه ربطی به زمان ظهور ندارد.

جلسه چهارم

ادامه بیان طبرسی رحمته الله درباره بررسی دلالت روایت اول

بحث درباره تفسیر آیاتی بود که دلالت بر سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد. طبرسی رحمته الله سه قول در معنای آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» مطرح کرد. بر طبق آن ها تنها طبق قول اول، آیه، دلالت بر سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد که اسلام آوردن آن ها است.

وی در ادامه سخن، معنای سوم را تضعیف کرده و می فرماید:

«وإنما ضعف هذا القول من حيث لم يجز ذكر لنبينا ص هاهنا ولا ضرورة توجب رد الكناية إليه و قد جرى ذكر عيسى فالأولى أن يصرف ذلك إليه ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ يعني عيسى يشهد عليهم بأنه قد بلغ رسالات ربه وأقر على نفسه بالعبودية وأنه لم يدعهم إلى أن يتخذوه لها عن قتادة وابن جريج وقيل يشهد عليهم بتصديق من صدقه وتكذيب من كذبه عن أبي علي الجبائي وفي هذه الآية دلالة على أن كل كافر يؤمن عند المعاينة وعلى أن إيمانه ذلك غير مقبول كما لم يقبل إيمان فرعون في حال اليأس عند زوال التكليف ويقرب من هذا ما رواه الإمامية أن المحتضرين من جميع الأديان يرون رسول الله و خلفاءه عند الموت و يروون في ذلك عن علي عليه السلام أنه قال للحارث الهمداني:

يا حارث همدان من يمت يرني من مؤمن أو منافق قبلا

يعرفني طرفه وأعرفه بعينه واسمه و ما فعلا

فإن صحت هذه الرواية فالمراد برؤيتهم في تلك الحال العلم بثمرة ولايتهم و
عداوتهم على اليقين بعلامات يجدونها من نفوسهم و مشاهدة أحوال يدركونها كما
قد روي أن الإنسان إذا عاين الموت أرى في تلك الحالة ما يدل على أنه من أهل
الجنة أو من أهل النار.^۱

«ضعف این قول به خاطر این است که در این آیه، نامی از حضرت
محمد ﷺ به میان نیامده است؛ بنابراین، برگشت ضمیر به آن حضرت
ضرورت ندارد؛ به خصوص اینکه نام حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام در آیه ذکر شده،
مناسبت دارد که ضمیر به ایشان برگردد. ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾
از قتاده و ابن جریر نقل است که در روز قیامت، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام گواهی خواهد
داد که رسالت پروردگارش را رسانده و بر بندگی خود اقرار کرده است؛ او از
آن‌ها نخواسته تا وی را خدا بپندارند. ابوعلی جبایی می‌گوید: بر آن‌ها
گواهی می‌دهد هر چیزی را که وی تصدیق و تکذیب کرد، آنان نیز تصدیق و
تکذیب کنند. این آیه دلالت می‌کند بر اینکه هر کافری در وقت مرگ، ایمان
می‌آورد. لکن چنین ایمان آوردنی مقبول نیست؛ چنان که فرعون، وقتی
مأیوس شد و دیگر تکلیفی نداشت، ایمان آورد. قریب به این مطلب،
روایتی از طریق امامیه نقل شده است که پیروان تمام ادیان، نزدیک مرگ،
پیامبر ﷺ و جانشینان او را خواهند دید. از علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز روایت کرده‌اند که به
حارث همدانی چنین فرمود: ای حارث همدانی، هر مؤمن یا منافقی در
وقت مرگ مرا می‌بیند و می‌شناسد؛ من نیز او را با هر نام‌ونشان و کرداری
خواهم شناخت. بنا بر صریح بودن این روایت، منظور این است که در
حال مرگ، به نتیجه دوستی و دشمنی‌شان با ایشان، از روی علامت‌ها و

احوالی که در خود می‌یابند، پی خواهند برد. همان‌طور که در روایت وارد شده که بهشتی یا دوزخی بودن انسان را در دم مرگ به او نشان می‌دهند.» البته این توجیه، با ظاهر روایات دیگر که دلالت دارد خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن لحظه حاضر می‌شوند، ناسازگار است.

در حقیقت، طبرسی رحمته الله قول چهارمی را بیان می‌کند که ضمیر ﴿لیؤمنن﴾ به ﴿به خداوند متعال برمی‌گردد؛ بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: «هیچ اهل کتابی نیست؛ مگر اینکه قبل از مرگ به خداوند متعال ایمان می‌آورد.» البته چون آن لحظه، زمان تکلیف نیست، دیگر ایمان او سودی به حالش ندارد. در نتیجه، اگر معنای آیه شریفه نیز معنای مورد نظر طبرسی رحمته الله باشد، از بحث ما خارج است و ربطی به سرنوشت یهود در زمان ظهور ندارد.

تفسیر آیه در روایات اهل سنت

«ابن عباس، و ابن زید، و أبو مالک، و الحسن البصری إذا نزل عیسی بن مریم فقتل الدجال، لم یبق یهودی فی الأرض إلا آمن به. قال: وذلك حين لا ینفعهم الإیمان.»^۱

«از ابن عباس، ابن زید، ابو مالک و حسن بصری نقل شده است که گفته‌اند: هنگامی که عیسی علیه السلام از آسمان فرود بیاید و دجال را به قتل برساند، هیچ یهودی در زمین باقی نمی‌ماند، مگر اینکه به او ایمان می‌آورند. گفت: آن زمانی است که دیگر ایمان نفعی برای آن‌ها ندارد.»

نفع نداشتن ایمان آن‌ها در آن زمان، اگر آنان در حال مرگ باشند، همین‌طور است؛ اما اگر مقصود از عدم نفع، ایمان در زمان ظهور باشد،

نمی‌تواند چنین باشد؛ چون هنوز عالم تکلیف باقی است.

منابع روایت

۱. طبری، ابوجعفر، تفسیر الطبری (ج ۶، ص ۱۴)؛
۲. سمرقندی، تفسیر القرآن الکریم (ج ۲، ص ۴۵۹)؛
۳. جمال‌الدین، حسین بن علی بن محمد (مشهور به ابوالفتوح الرازی)،
روض الجنان و روح الجنان (ج ۴، ص ۶۴)؛
۴. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۱)؛
۵. نزول عیسی بن مریم (ص ۸۳، ح ۵۲)؛
۶. مختصر تفسیر ابن‌کثیر (ج ۱، ص ۴۵۷)؛
۷. طوسی، محمد بن حسن، التبیان (ج ۳، ص ۳۸۶)؛
۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان (ج ۳، ص ۱۳۷).

جلسه پنجم

آیه دوم

﴿أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾
 «آیا جز دین خدا را می جویند؛ با آنکه هرکسی در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید.»
 مفاد آیه این است که همه انسان ها، یهود و غیریهود، مسلمان می شوند و احادیثی نیز بر طبق این سخن وارد شده است.

روایت اول در تفسیر آیه

عیاشی (۳۲۰ ق) روایتی را در تفسیر آیه مزبور، چنین نقل می کند:
 «عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ قَالَ أُتِرْتُ فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِيِّينَ وَ الرَّبَادِقَةَ وَ أَهْلَ الرِّدَّةِ وَ الْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمَنْ أَسْلَمَ طَوْعًا أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَ يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُسْلَمْ ضَرَبَ عُنُقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا وَحَدَّ اللَّهُ فُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الْخُلُقَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا

أَرَادَ أَمْرًا قَلِيلًا الْكَثِيرَ وَكَثَرًا الْقَلِيلَ.»^۱

ابن بکیر می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام منظور از آیه ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ را سؤال کردم.» فرمود: «این آیه در شأن قائم علیه السلام نازل شده است. هنگامی که بر یهود، نصارا، زنادقه، صابئین [تابعین حضرت یحیی]، اهل ردّ [مرتدها] و کفار در شرق و غرب عالم خروج کرد؛ اسلام را بر آن‌ها عرضه می‌کند؛ هرکسی از روی رغبت قبول کرد، او را به نماز، روزه و زکات امر می‌نماید. مسلمان بر هر چیزی که امر شود، بر او واجب می‌شود. کسی که اسلام را قبول نکند، گردن او را می‌زند؛ تا تمام کسانی که در شرق و غرب عالم وجود دارند، خدا را به یگانگی قبول کنند.»

ابن بکیر عرض کرد: «قریانت شوم، مردم بیش از این است که یک نفر بر آن‌ها مسلط شود و آن‌ها را اداره کند.» فرمود: «هرگاه خداوند امری را اراده کند، زیاد را کم و کم را زیاد می‌کند.» یعنی اداره یک کشور به وسعت زمین، مانند کف دست امام زمان علیه السلام است. لذا برقراری ارتباط نیز با همه نقاط زمین بر او آسان است، مانند یک سینی در جلوی چشم یک فرد عادی خواهد بود.

طبق این روایت، یهود در زمان ظهور دو راه بیشتر ندارد: اسلام آوردن یا کشته شدن.

منابع روایت:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۱، ص ۱۸۳)؛
۲. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۱، ص ۳۵۳)، از تفسیر عیاشی؛
۳. _____، نوادر الاخبار (ص ۲۷۳)، از تفسیر عیاشی؛

۴. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۴۹)، از تفسیر عیاشی؛
۵. بحرانی، سیدهاشم، المحجة (ص ۵۰)، از تفسیر عیاشی؛
۶. _____، البرهان (ج ۱، ص ۲۹۶)، از تفسیر عیاشی؛
۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۳۴۰)، از تفسیر عیاشی؛
۸. صافی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۴۷۱)، از المحجة؛
۹. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۸۴).

بررسی سند روایت

این روایت تنها در تفسیر عیاشی ذکر شده است و روایات تفسیر عیاشی نیز همگی مرسل هستند. البته دلیل مرسل بودن روایات آن، این است که متأسفانه نساخ اسناد روایات را حذف کرده اند. بنابراین، این حدیث مرسل است؛ اما چون متن، قوّت دارد و برای آن قرائن و شواهدی در دیگر روایات وجود دارد، آن را می پذیریم.

روایت دوم در تفسیر آیه

روایت دوم نیز در تفسیر عیاشی نقل شده است:

«عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام ما ظهور کند جایی در روی زمین نمی ماند جز اینکه بانگ: اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله در آن بلند است.»

این روایت، حدیث قبل را تفسیر می‌کند که همه انسان‌ها وقتی موحد شدند، مسلمان می‌شوند. البته نسبت به روایت قبل، عام است؛ چون در این روایت نامی از گروه خاصی برده نشده است.

منابع روایت:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۱، ص ۱۸۳)؛
 ۲. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۱، ص ۳۵۳)؛
 ۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۴۹)، از تفسیر عیاشی؛
 ۴. بحرانی، سید هاشم، المحجة (ص ۵۰)، از تفسیر عیاشی؛
 ۵. _____، البرهان (ج ۱، ص ۲۹۶)، از تفسیر عیاشی؛
 ۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۴۰)، از تفسیر عیاشی؛
 ۷. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۱، ص ۳۶۷)؛
 ۸. صافی، لطف الله، منتخب الاثر (ج ۱، ص ۲۹۳)؛
 ۹. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة (ج ۳، ص ۲۳۶)؛
 ۱۰. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۸۳).
- این روایت از جهت سند، مانند روایت قبل، مرسل است و از جهت دلالت دارد که همه مردم در زمان ظهور، اسلام را می‌پذیرند.

جلسه ششم

روایت سوم در تفسیر آیه

از کتاب «منتخب البصائر» نقل شده است:

«وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطْبِ لَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَعَلَيْهِ خُطِبَ السَّيِّدِ رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُ عَلَيْهِ عليه السلام الْبَصَائِرُ مَا صَوَّرْتُهُ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ
 الصَّادِقِ عليه السلام فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمَاءَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ لِأَنَّهُ عليه السلام
 انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَقَدْ رَوَى بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رَوْحٍ
 فَرَجِ بْنِ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَبَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا
 ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمَشَارِإِ إِلَيْهِ خُطْبَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تُسَمَّى الْمُخْرُوزَ؛ ... وَ
 يُنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يَا أَهْلَ
 الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَيُنَادِي مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا تَغَيَّبَ الشَّمْسُ يَا أَهْلَ الْهُدَى
 اجْتَمِعُوا وَمِنَ الْعَدِ عِنْدَ الظُّهْرِ بَعْدَ تَكْوُرِ الشَّمْسِ فَتَكُونُ سَوْدَاءَ مُظْلَمَةً وَالْيَوْمَ
 الثَّلَاثَ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ مَخْرُوجِ دَابَّةِ الْأَرْضِ وَتُقْبَلُ الرُّومُ إِلَى قَرْيَةٍ
 بِسَاحِلِ الْبَحْرِ عِنْدَ كَهْفِ الْفُتَيْيَةِ وَيَبْعَثُ اللَّهُ الْفُتَيْيَةَ مِنْ كَهْفِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ رَجُلٌ
 يُقَالُ لَهُ مَلِيحًا وَالْآخَرُ كَمَسْلَمِينَا وَهُمَا الشَّاهِدَانِ الْمُسْلِمَانِ لِلْقَائِمِ فَيَبْعَثُ أَحَدَ
 الْفُتَيْيَةِ إِلَى الرُّومِ فَيَرْجِعُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ وَيَبْعَثُ بِالْآخَرِ فَيَرْجِعُ بِالْفَتْحِ فَيَوْمئِذٍ تَأْوِيلُ

هَذِهِ الْآيَةُ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً.^۱

«شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» این خطبه را آورده و می‌گوید: بر نسخه‌ای از آن دست یافتیم که خط ابن طاووس روی آن بود؛ نویسنده آن ذکر کرده است که واسطه این کتاب، دو نفر پس از امام صادق علیه السلام بودند. ممکن است تاریخ نگارش این نسخه بعد از سال دویست هجری باشد؛ زیرا شهادت امام صادق علیه السلام بعد از سال ۱۴۰ بود. بعضی مطالب این کتاب را از ابوروح، فرج بن فروه از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد روایت کرده و برخی را از غیر این دو روایت کرده است. در این کتاب خطبه‌ای برای امیرالمؤمنین علیه السلام به نام «مخزون» ذکر کرده که چنین است:

در ماه رمضان به هنگام صبح از ناحیه مشرق ندادهنده‌ای بانگ برمی‌آورد: ای اهل ایمان، گرد هم آیید؛ از ناحیه مغرب پس از ناپدید شدن شفق، نداکننده‌ای ندا سر می‌دهد: ای اهل باطل، گرد هم جمع شوید. فردای آن روز خورشید گرفتگی رخ می‌دهد. پس خورشید تاریک می‌شود؛ روز سوم، حق و باطل با خروج دابة الارض^۲ از یکدیگر جدا می‌شوند. مردم روم به سوی قریه‌ای در ساحل دریای [مدیترانه] نزد اصحاب کهف می‌آیند و خداوند اصحاب کهف را به سوی آن‌ها برمی‌انگیزد. یکی از آنان ملیخا و دیگری کمسلینا است. آن دو شاهد برای قائم صلوات الله علیه و تسلیم او هستند.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۷.

۲. اصل دابة الارض مسلم است؛ اما در تفسیر آن اختلاف وجود دارد. طبق یک تفسیر، جنده‌ای که اختیار آن به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است و بر اساس برخی تفسیرهای دیگر، خود امیرالمؤمنین علیه السلام است. البته به نظر ما تفسیر دوم صحیح نیست؛ زیرا تعبیر دابة در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نیست؛ بلکه دابة معجزه‌ای است که اختیار آن با امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود.

پس، یکی از اصحاب کهف را به روم می فرستد؛ اما او بدون پیروزی برمی گردد و آنگاه دیگری را می فرستد که با پیروزی برمی گردد. تأویل آیه این گونه است: «آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هرکسی در آسمان ها و زمین است، خواه و ناخواه سربه فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید.»

این روایت صراحت در سرنوشت یهود ندارد؛ اما به عمومیتش (همه کشورها فتح می شوند) شامل یهود نیز می شود. البته فتح شهرها ملازم با اسلام آوردن اهالی آن ها نیست؛ ولی به قرینه روایات قبل، می توان فتح را به پذیرش اسلام تفسیر کرد.

منابع روایت:

۱. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات (ص ۱۹۵)؛
۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الإیقاظ من الهجعة (ص ۲۸۹، ب ۹، ح ۱۱۱)، قسمتی از روایت از مختصر بصائر الدرجات؛
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۷۷ تا ۸۶، ب ۲۹، ح ۸۶)، از مختصر بصائر الدرجات با یک تفاوت؛
۴. محمدی ری شهری، محمد و جمعی از نویسندگان، موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام (ج ۱، ص ۳۰۷ تا ۳۱۵، ح ۸)؛
۵. معجم احادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۸۱).

جلسه هفتم

تفسیر آیه دوم

طبرسی رحمته الله ذیل آیه شریفه ﴿أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۱ شأن نزول آن را چنین بیان می‌کند:

«عن ابن عباس قال اختصم أهل الكتاب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فيما اختلفوا بينهم من دين إبراهيم كل فرقة زعمت أنهم أولى بدينه فقال النبي صلى الله عليه وآله كلا الفريقين بريء من دين إبراهيم فغضبوا وقالوا والله ما نرضى بقضائك ولا نأخذ بدينك فأنزل الله ﴿أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ﴾ لما بين سبحانه بطلان اليهودية وسائر الملل غير الإسلام بين عقيبه أن من يبتغ غير دينه فهو ضال لا يجوز القبول منه فقال ﴿أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ﴾ أي أبعده هذه الآيات والحجج يطلبون دينا غير دين الله ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ قيل فيه أقوال (أحدها) أن معناه أسلم من في السماوات والأرض بحاله الناطقة عنه الدالة عليه عند أخذ الميثاق عليه عن ابن عباس (وثانيها) أسلم أي أقر بالعبودية وإن كان فيهم من أشرك بالعبادة كقوله تعالى ﴿وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ ومعناه ما ركب الله في عقول الخلائق من الدعاء إلى الإقرار له بالربوبية ليتنبهوا على ما فيه من الدلالة عن مجاهد وأبي العالية (وثالثها) أسلم المؤمن طوعا و

الکافر کرها عند موته کقوله ﴿فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا﴾ عن قتادة و اختاره البلخي و معناه التخفيف لهم من التأخر عما هذه سبيله (و رابعها) أن معناه استسلم له بالانقياد و الذكر کقوله ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ أي استسلمنا عن الشعبي و الجبائي و الزجاج (و خامسها) أن معناه أكره أقوام على الإسلام و جاء أقوام طائعين عن الحسن و هو المروي عن أبي عبد الله قال کرها أي فرقا من السيف و قال الحسن و المفضل الطوع لأهل السماوات خاصة و أما أهل الأرض فمنهم من أسلم طوعا و منهم من أسلم کرها ﴿وإليه ترجعون﴾ أي إلى جزائه تصيرون فبادروا إلى دينه و لا تحالفوا الإسلام ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ خطاب للنبي ﷺ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ}»^۱

ابن عباس می گوید: «مسیحیان و یهودیان درباره ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام اختلاف کردند. برای داوری نزد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتند؛ هریک ادعا می کرد که از دیگری به دین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نزدیک تر است. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر دو گروه از دین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برکنارید. آنان خشمگین شده و گفتند: داوری تو را نپسندیدیم و دینت را نمی پذیریم. آیه بالا نازل گردید.»

طبرسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می فرماید: «چون خداوند متعال باطل بودن یهود و دیگر ملت های غیر از اسلام را بیان فرمود؛ در پی آن می گوید: هر کسی جز اسلام را بپذیرد، گمراه است و فرمود: ﴿أَفَعَيِّرُ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ﴾؛ پس از این همه آیات و حجت های دینی جز اسلام را طلب می کنند؟» ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ در معنای «طوعاً و کرها» چند قول است:

۱- هر کسی در زمین و آسمان ها است با حالت ناطقه خود تسلیم شد (از ابن عباس).

۲- اقرار به عبودیت کردند؛ گرچه در میان آن‌ها مشرک نیز بوده است؛ به دلیل آیه شریفه: «اگر از ایشان بپرسی چه کسی شما را خلق کرده است؟ گویند: خدا.» معنای آن این است که خداوند دعوت به اقرار خدایی خود را در عقل انسان‌ها قرار داده است؛ برای اینکه به دلالت خرد و با ادراک عقل خود نسبت به ربوبیت وی توجه و آگاهی پیدا کنند (از مجاهد و ابی‌العالیه).

۳- مؤمن، طوعاً و اختیاراً و کافر، کرهاً و اجباراً در موقع مرگ، تسلیم می‌شود؛ مثل این آیه شریفه: «ایمان ایشان در موقع مرگ و دیدن عذاب آخرت به حالشان نفعی نخواهد داشت» (از قتاده و بلخی).

۴- با انقیاد اطاعت و ذکر خدا تسلیم او شده‌اند (تسلیم ایشان همان انقیاد و ذکر حق است - داوطلبانه) (از جبائی، شعبی و زجاج).

۵- اقوامی با اکراه و گروهی دیگر با رغبت، مسلمان شدند. (از حسن و مروی از امام صادق علیه السلام؛ امام فرمود: «کرهاً یعنی با شمشیر.»)

حسن و مفضل می‌گویند: طوع و رغبت فقط مربوط به اهل آسمان‌ها است؛ ولی اهل زمین بعضی طوعاً و بعضی کرهاً اسلام آورده‌اند.

﴿إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ یعنی به سوی پاداش او برمی‌گردند؛ پس به دین او دست یازید و با اسلام مخالفت نکنید. ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است. تنها طبق تفسیر پنجم، آیه مزبور مربوط به زمان ظهور خواهد بود.

بنابراین، طبق روایاتی که ذیل آیه شریفه بیان شد، آیه مورد نظر اشاره به سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد؛ اما مرحوم طبرسی رحمته الله به آن هیچ اشاره‌ای نکرده است.

آیه سوم

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَتَّغَلَّبَنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^۱

«و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که به یقین دو بار در زمین فساد خواهید کرد و بی شک به سرکشی بسیار بزرگی برمی خیزید.»

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۲

«پس، آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو، فرارسد؛ بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جست وجود درآیند؛ این تهدید تحقق یافتنی است.»

﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۳

«پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم؛ شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم.»

این آیات مربوط به یهود است. آیا دو فسادی که در این آیات شریفه از آن به میان آمده، تحقق یافته است یا نه؟ سه روایت در تفسیر این آیات وارد شده است.

روایت اول در تفسیر آیه

«عَنْ حُمُرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ كَانَ يَقْرَأُ بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُُولِي بَأْسٍ

۱. اسراء، ۴.

۲. اسراء، ۵.

۳. اسراء، ۶.

شَدِيدٌ ثُمَّ قَالَ وَهُوَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ.»^۱

امام باقر علیه السلام این آیه را خواند: «گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند [و پرصلابت] بودند، بر سر شما فرستادیم.» سپس گفت: «این کسان [بندگان جنگاور و پرصلابت] قائم و یاران او هستند که جنگاور و پرصلابت اند.»

طبق این روایت، یهود فتنه‌ای دوباره در دنیا دارند که توسط امام زمان علیه السلام و یاران ایشان از بین می‌روند.

منابع روایت:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۱)؛
۲. بحرانی، سیدهاشم، المحجّة (ص ۱۲۳)، از تفسیر عیاشی؛
۳. _____، البرهان (ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۷)، از تفسیر عیاشی؛
۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (ج ۵۱، ص ۵۷، ب ۵، ح ۴۷)، از تفسیر عیاشی؛
۵. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۸۰)، از تفسیر عیاشی؛
۶. معجم احادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۳۲۰). بنابراین، تنها مدرک این روایت، تفسیر عیاشی است.

روایت دوم در تفسیر آیه

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ

اللَّهُ بِنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَخْصَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»^١ قَالَ قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَطَعْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» قَالَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عليه السلام «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» فَإِذَا جَاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» قَوْمٌ يَبْعُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام فَلَا يَدْعُونَ وَتَرَآ لَآلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا قَتَلُوهُ «وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمُدْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنِ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشْكُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَاءَ الْحُجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ وَيُكَفِّئُهُ وَيُحِطُّهُ وَيَلْحُدُّهُ فِي حُقْرَتِهِ - الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام - وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ»^٢

عبدالله بن القاسم بطل، از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره قول خدای تعالی: «و به بنی اسرائیل در کتاب [تورات] خبر دادیم که البته شما دوبار در زمین فساد بزرگی خواهید کرد.» فرمود: «اولی کشتن علی بن ابی طالب عليه السلام و دومی ضربت زدن به امام حسن عليه السلام است.» و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه ای خواهید داشت.» فرمود: «کشته شدن امام حسین عليه السلام است.» «پس، هرگاه نوبت نخستین انتقام فرا رسد.» «چون موعد یاری گرفتن و خون خواهی برای حسین عليه السلام فرا رسد.» «بندگان سخت جنگجوی خویش را بر شما برانگیزیم تا آنجا که درون خانه هایتان را نیز

١. اسراء، ٤.

٢. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ٨، ص ٢٠٦.

جست و جو کنند.» «قومی اند که خداوند آنان را پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام برمی انگیزد که هیچ [مسئول] خونی از آل محمد علیهم السلام باقی نگذارند؛ جز اینکه او را بکشند.» «و این وعده انجام شدنی [و قطعی] است.» «آمدن حضرت قائم علیه السلام» «سپس، بار دیگر شما را برآنان سلطه دهیم.» «خروج امام حسین علیه السلام با هفتاد تن از اصحابش [در زمان رجعت] است که کلاه خودهای زرّین بر سردارند؛ اعلام کنندگانی به مردم اعلام می کنند: این حسین است که خارج شده است؛ تا آنجا که مؤمنان درباره او هیچ شك و تردید نکنند؛ بدانند که او دجال و شیطان نیست؛ این در حالی است که حجّت قائم علیه السلام در میان شماست. چون معرفت به اینکه حضرتش همان امام حسین علیه السلام است و در دل های شیعیان استقرار یافت، حضرت حجّت را مرگ فرا می رسد. کسی که آن جناب را غسل می دهد، کفن و حنوط می کند و به خاک می سپارد، همان حسین [بن علی] علیه السلام خواهد بود. جز وصی و امام، هیچ کسی متصدی [کار کفن و دفن] وصی نشود.»

جلسه هشتم

منابع روایت دوم:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۲۸۱)؛
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ج ۸، ص ۲۰۶) كما في تفسير العیاشی بتفاوت وفيه: «...المؤدّون... والحجّة القائم بين أظهرهم... يغسّله و يكفنه و يحنّطه و يلحده في حفرته»؛
۳. حلّی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات (ص ۴۸) همان نص کافی؛
۴. استرآبادی، علی، تأویل الآیات (ج ۱، ص ۲۷۷)؛
۵. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات (ص ۶۲، ب ۱۸، ح ۱) «حدثني محمد بن جعفر القرشي الرزاز قال: حدثني محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن موسى بن سعدان الحناط، عن عبد الله بن قاسم الحضرمي، عن صالح بن سهل أوله». همان نص تفسیر عیاشی (ص ۶۴، ب ۱۸، ح ۷) در سند آن «الكوفي» بدل «القرشي»... أبي عبد الله عن القاسم؛
۷. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۳، ص ۱۷۹) به طور مختصر از کافی و تفسیر عیاشی؛
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الايقاظ من الهجعة (ص ۳۰۹، ب ۱۰، ح ۱۱)، از کافی؛

۹. _____، إثبات الهداة، (ج ۳، ص ۵۵۲، ب ۳۲، ف ۲۸، ح ۵۷۰)، از تفسیر عیاشی؛
۱۰. بحرانی، سیدهاشم، المحجّة (ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲)، از کامل زیارات و تفسیر عیاشی؛
۱۱. _____، البرهان، (ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۱) از کافی؛ و (ص ۴۰۷، ح ۳ و ح ۴) از کامل زیارات؛ و (ح ۶) از تفسیر عیاشی؛
۱۲. _____، حلیة الأبرار، (ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۵ و ص ۴۲۳، ح ۹) همان نص کافی و (ص ۳۶۳، ح ۶)، از تفسیر عیاشی؛
۱۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (ج ۴۵، ص ۲۹۷، ب ۴۵، ح ۵) از کامل زیارات؛ و (ج ۵۱، ص ۵۶، ب ۵، ح ۴۶) از تفسیر عیاشی؛ و (ج ۵۳، ص ۹۳، ب ۲۹، ح ۱۰۳) از کافی؛
۱۴. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۷۷)، از کافی؛
۱۵. طبسی، الرجعة (ص ۹۱ و ۹۲، ح ۷۰) همان نص کافی؛
۱۶. معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۳۱۸).

بررسی سند روایت

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْبَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام».

سهل بن زیاد

بعضی گفته اند: «ایشان ضعیف است.» اما به نظر ما با توجه به کثرت

روایات ایشان در کتب اربعه که تا ۶ هزار گفته شده است، تضعیف او صحیح نیست.

محمد بن حسن بن شمون

نظر نجاشی (۴۵۰ق)

«أبو جعفر، بغدادی، واقف، ثم غلا، و كان ضعيفا جدا، فاسد المذهب. و أضيف إليه أحاديث في الوقف، و قيل فيه. فأما من ذكره فإن أبا عبد الله بن عياش حكى عن أبي طالب الأنباري أنه قال: حدثني الحسين بن القاسم بن محمد بن أيوب بن شمون قال: حدثني محمد بن الحسن قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: من أخبرك أنه مرضني و غسلني و حنطني و كفني و ألحدني و قبرني و نفض يده من التراب، فكذبه. و قال: من سأل عني فقل حي و الحمد لله. لعن الله من سئل عني فقال مات. و عاش محمد بن الحسن بن شمون مائة و أربع عشرة سنة.»^۱

«او بغدادی و از واقفیه است؛ سپس، غلو کرد. جداً ضعیف و مذهب او فاسد است. محمد بن حسن روایت کرده است که شنیدم امام موسی عليه السلام می فرماید: «کسی که تو را خبر دهد که او مریض داری مرا کرده؛ مرا غسل، حنوط و کفن کرده؛ لحد مرا گذاشته و مرا دفن کرده است؛ پس، او را تکذیب کنید.» و فرمود: «اگر کسی درباره من سؤال کرد؛ بگو: شکر خدا او زنده است. خدا لعنت کند کسی را که اگر درباره من سؤال شود، بگوید: او از دنیا رفت.»

نظرات الله خویی رحمته

«و روی عنه عبد الله بن جعفر الحميري. كامل الزيارات: الباب (۵۹)، في أن من زار الحسين عليه السلام كمن زار الله في عرشه، الحديث (۱۱). بقي الكلام في جهات: الأولى: أن محمد بن الحسن بن شمون محكوم بالضعف، لقول النجاشي إنه كان ضعيفا جدا، فاسد المذهب، المؤيد بما عن ابن الغضائري، من أنه غال، ضعيف، متهافت، لا يلتفت إلى مصنفاته، و سائر ما ينسب إليه.»^۱

عبدالله بن جعفر حميري از او روایت کرده است: «هر کسی که حضرت حسین عليه السلام را زیارت کند؛ مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کند» (کامل الزیارات، باب ۵۹). اما کلام از جهاتی باقی می ماند: محمد بن حسن بن شمون محکوم به ضعف است؛ به جهت قول نجاشی که گفت: «او جداً ضعیف و مذهب او فاسد است.» این مطلب را قول ابن غضائری تأیید می کند که گفته است: «او غالی و ضعیف است و به مصنفات او اعتنایی نمی شود.» بنابراین، ایشان ضعیف است.

عبدالله بن عبد الرحمن اصم

نظر نجاشی رحمته

«بصري، ضعيف غال ليس بشيء. روی عن مسمع كردين وغيره. له كتاب المزار، سمعت ممن رءاه فقال لي: هو تخليط.»^۲

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۲۱۷.

او ضعیف و غالی است.

نظر ابن غضائری رحمته الله (۴۵۰ق)

«ضعیف، مرتفع القول. له كتاب في الزيارات، ما يدل على خبث عظیم،
و مذهب متهافت. و كان من كذابة أهل البصرة.»^۱

«او ضعیف و غالی است. کتابی درباره زیارات دارد که دلالت بر خباثت
فراوان او می‌کند. مذهبش متناقض و از دروغ‌گویان اهل بصره است.»

نظر آیت الله خویی رحمته الله

«ظاهر كلام النجاشي أنه ليس بشيء أنه ضعيف في الحديث، فلا اعتماد
على رواياته.»^۲

«ظاهر كلام نجاشي رحمته الله این است که او ارزشی ندارد و در حدیث ضعیف
است؛ پس، اعتمادی بر روایات او نیست.»

۱. ابن غضائری، رجال ابن الغضائری، ص ۷۶.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

جلسه نهم

ادامه بررسی سند روایت دوم

عبدالله بن قاسم بطل

سه نفر به نام عبدالله بن قاسم وجود دارند: عبدالله بن قاسم بطل، عبدالله بن قاسم حارثی و عبدالله بن قاسم حضرمی

نظر ابن غضائری رحمته الله

«عبدالله بن القاسم الحضرمي، كوفي، ضعيف، غال، متهافت لا ارتفاع به.»

«او کوفی، ضعیف و غالی و متهافت است.»

آیت الله خویی رحمته الله سخن ابن غضائری رحمته الله را نمی پذیرد؛ چون انتساب کتاب به او را قبول ندارد. ایشان می فرماید: «بطل همان حضرمی است که نجاشی فرمود؛ اگر این باشد، جز غلات است.»

نظر نجاشی رحمته الله

«عبدالله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروي عن

الغلاة، لا خیر فیہ ولا یعتد بروایتہ»^۱

«عبدالله بن قاسم حضرمی معروف به بطل، دروغ گو و غالی است. از غلات روایت می کند. خیری در او نیست و بر روایات او نمی توان اعتماد کرد.»

نظر آیت الله خویی رحمته الله

«ابن قولویه رحمته الله او را توثیق کرده؛ اما توثیق او با تضعیف نجاشی رحمته الله معارض است. پس، وثاقت او ثابت نیست.»

بنابراین، در این روایت سه نفر ضعیف وجود دارد.

دلالت روایت

علامه مجلسی رحمته الله می فرماید:

«الحديث الخمسون والمائتان: ضعيف. قوله تعالى: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ قال البيضاوي: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ﴾، وحيا مقضيا مبتوتا ﴿فِي الْكِتَابِ﴾ في التوراة ﴿لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ﴾ جواب قسم محذوف أو قضينا على إجراء القضاء المتبوت مجرى القسم ﴿مَرَّتَيْنِ﴾ إفسادتين أولاهما مخالفة أحكام التوراة، و قتل شعيا. و ثانيهما قتل زكريا و يحيى و قصد قتل عيسى عليه السلام ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ و لتستكبرن عن طاعة الله أو لتظلمن الناس ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا﴾ وعد عقاب أولاهما ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا﴾ بخت النصر عامل لهراسف على بابل و جنوده، و قيل: جالوت الجزري، و قيل: سنجاريب من أهل نينوى ﴿أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ ذوي قوة و بطش في الحرب شديد ﴿فَجَاسُوا﴾ ترددوا لطلبكم، و قرئ بالحاء المهملة، و هما أخوان ﴿خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ وسطها للقتل و الغارة، فقتلوا كبارهم و سبوا صغارهم،

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، ص ۲۲۶.

و حرقوا التوراة و خربوا المسجد. و المعتزلة لما منعوا تسليط الله الكافر على ذلك، أولوا البعث بالتخلية و عدم المنع ﴿وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾ و كان وعد عقابهم لا بد أن يفعل ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ﴾ أي الدولة و الغلبة ﴿عَلَيْهِمْ﴾ على الذين بعثوا عليكم، و ذلك بأن ألقى الله في قلب بهمن بن إسفنديار ما ورث الملك من جده كشتاسف بن هراسف شفقة عليهم، فرد أسراهم إلى الشام و ملك دانيال عليهم، فاستولوا على من كان فيها من أتباع بخت النصر، بأن سلط داود على جالوت فقتله، ﴿وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ مما كنتم و النفير من ينفر مع الرجل من قومه، و قيل: جمع نفر، و هم المجتمعون للذهاب إلى العدو.

قوله عليه السلام: «قتل علي بن أبي طالب عليه السلام» اعلم أنه لما قال تعالى: ﴿وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ و بين الرسول أن كلما وقع في بني إسرائيل يقع مثله في هذه الأمة حذو النعل بالنعل فكلما ذكر تعالى من أحوال بني إسرائيل فظاهاه فيهم، و باطنه في هذه الأمة بما سيقع من نظيره فيهم فإفساد هذه الأمة مرتين إشارة إلى قتل أمير المؤمنين عليه السلام و طعن الحسن عليه السلام بعده في سباط المدائن.

قوله عليه السلام: «فإذا جاء نصر دم الحسين عليه السلام» لعل المراد على هذا وعد أولى الطائفتين اللتين قضى الله أن تسلط عليهم بسبب قتلهم الحسين عليه السلام. قوله عليه السلام: «وترا» الوتر: بالكسر الجناية أي صاحب و ترو جناية على آل محمد عليهم السلام. قوله عليه السلام: «خروج القائم» و في تفسير العياشي^١ «قبل خروج القائم عليه السلام» و لعله أظهر. قوله عليه السلام: «خروج الحسين» على هذا التفسير لعل المخاطب هنا غير المخاطب سابقا، و يحتمل على بعد أن يكون الخطاب في صدر الآية إلى الشيعة الذين قصروا في نصره أئمة الحق حتى قتلوا، و ظلموا فسلط الله عليهم من خرج بعد قتل الحسين كالحجاج و أبي مسلم و بني العباس، فالكرة لأئمة هؤلاء المخاطبين على المخالفين،

و الظاهر أنه عليه السلام فسر الكرة هي هنا بالرجعة. قوله عليه السلام: «لكل بيضة وجهان» لعل المراد أن لها صقلت و ذهبت في موضعين أمامها و خلفها. قوله عليه السلام: «المؤدون» أي هم المؤدون. قوله عليه السلام: «الحسين بن علي عليه السلام» إنما يغسله الحسين عليه السلام، لأنه من بين الأئمة عليهم السلام شهيد في المعركة لا يجب عليه الغسل، وإن مات بعد الرجعة أيضا.^۱

«حدیث ۲۵۰ ضعیف است. قول خداوند متعال: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ بیضاوی گفته است: «و به آنان وحی کردیم.» وحی قاطع؛ «در کتاب» در تورات؛ «در زمین فساد می‌کنید.» جواب قسم محذوف است. یا ﴿قَضَيْنَا﴾ بر اجرای قضای حتمی، جاری مجرای قسم است؛ ﴿مرتین﴾ یعنی دو فساد که فساد اول آن‌ها، همان مخالفت با احکام تورات و کشتن شیعیان است. فساد دوم آن‌ها، کشتن زکریا و یحیی و تصمیم بر کشتن عیسی عليه السلام است. ﴿وَلَتَعْلَمُنَّ عَلُوًّا كَبِيرًا﴾ یعنی از طاعت خداوند تکبر ورزند، یا اینکه به مردم ظلم می‌کنند. ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ یعنی وعده عقاب فساد اولی. ﴿بِعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا﴾ یعنی بخت النصر عامل لهراسف بر بابل و جنود او بوده است؛ و جالوت جزری نیز گفته شده است؛ سنجاریب از اهل نینوا نیز گفته‌اند. ﴿أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ یعنی صاحب قوت در جنگ شدید. ﴿فَجَاشُوا﴾ یعنی برای طلب شما تردد می‌کنند. به «حا» نیز قرائت شده است؛ و آن دو برادر هستند. ﴿خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ وسط خانه‌ها جهت قتل و غارت. بزرگان آن‌ها را می‌کشند؛ کودکان آن‌ها را به اسیری می‌گیرند؛ تورات را آتش می‌زنند و مسجد را خراب می‌کنند. معتزله اینکه خداوند، کافر را بر مسلمان مسلط گرداند را منع کنند و ﴿بعثنا﴾ را به تخلیه و عدم منع تأویل برند. ﴿وَكَانَ وَعْدًا

مَفْعُولًا یعنی وعده عقاب آن‌ها، به یقین انجام می‌پذیرد. ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ﴾ یعنی دولت و غلبه. ﴿عَلَيْهِمْ﴾ یعنی بر کسانی که بر شما برانگیخته شدند؛ که به این صورت است که خداوند در قلب بهمن بن اسفندیار القا کند؛ هنگامی که وارث ملک از جدش گشتاسف بن لهراسف شد، بر آنان دل سوزی کند. در نتیجه، اسرای آن‌ها را به شام برگرداند و دانیال را بر آن‌ها حاکم قرار داد. پس، بر تمام پیروان بخت النصر که در شام بودند، استیلا پیدا کردند و داوود را بر جالوت مسلط کردند؛ در نتیجه، او را کشت. ﴿وَأَمْدَدْنَاكُمْ بَأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ یعنی تعدادتان از آنچه بودید، بیشتر شد. نفیر از نفیر، جمع نفر؛ آن‌ها برای رفتن به سوی دشمن اجتماع کردند.

قول امام علیه السلام که می‌فرماید: «قتل علی بن ابی طالب علیه السلام به دلیل قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «وهرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر آنچه در بنی اسرائیل واقع شد، به طور دقیق، مانند آن در این امت نیز واقع شود؛ پس همه آنچه خداوند در مورد احوال بنی اسرائیل ذکر کرد، ظاهر آن در آن‌ها است و باطن آن در این امت است؛ به اینکه به زودی نظیر آن واقع شود؛ بنابراین، افساد دو مرتبه این امت، اشاره به کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس نیزه زدن به امام حسن علیه السلام در ساباط مدائن است.

قول امام علیه السلام: «فإذا جاء نصر دم الحسين علیه السلام» شاید منظور از این وعده، طائفه اول است؛ اینکه خداوند خواست که به سبب قتل امام حسین علیه السلام آن دو را بر آن‌ها مسلط کند.

قول امام علیه السلام: «وترا» به کسر جنایت؛ یعنی صاحب و ترو جنایت بر آل محمد علیهم السلام.

قول امام علیه السلام: «خروج القائم» در تفسیر عیاشی عبارت «قبل خروج قائم»

آمده که شاید همان ظاهرتر است.

قول امام علیه السلام: «خروج الحسین علیه السلام» بنا بر این تفسیر شاید مخاطب در اینجا غیر از مخاطب سابق باشد. احتمال بعیدی نیز داده می شود که خطاب در صدر آیه به شیعیانی باشد که در یاری ائمه حق، کوتاهی کردند تا کشته شدند و ظلم کردند؛ از این رو، خداوند کسانی را که بعد از قتل حسین علیه السلام خروج کردند؛ مانند حجاج، ابومسلم و بنی عباس را بر آن ها مسلط کرد. پس، کرّه و رجعت برای ائمه مخاطبینی است که مخاطب آن، مخالفان هستند. آنچه ظاهر است اینکه امام علیه السلام کرّه را در اینجا به رجعت تفسیر کرده است.

قول امام علیه السلام: «لکل بیضة وجهان» شاید مقصود این است که دو طرف کلاه آنها صیقلی و طلاکاری شده است.

قول امام علیه السلام: «المؤدون» یعنی هم مؤدون (خودشان پیام رسان اند).

وقول امام علیه السلام: «الحسین بن علی علیه السلام» یعنی امام حسین علیه السلام حضرت مهدی علیه السلام را غسل می دهند؛ زیرا در بین ائمه علیهم السلام، او شهید در معرکه بود که غسل بر او واجب نبود. اگر بعد از رجعت نیز از دنیا بروند، باز هم نیاز به غسل ندارند.

جلسه دهم

ادامه بررسی آیه سوم

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۱

«پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندانند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جست‌وجو درآیند؛ این تهدید تحقق‌یافتنی است.»

در ذیل این آیه، دو روایت نقل شد که یکی مرتبط به موضوع بحث بود و دیگری ارتباطی نداشت. دو روایت دیگر، ذیل این آیه نقل شده است که اکنون به بررسی آن دو می‌پردازیم.

روایت سوم در تفسیر آیه

«روی بعضی اصحابنا. قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا إذ قرأ هذه الآية: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۲ فقلنا: جعلنا فداك من هؤلاء؟ فقال: ثلاث مرّات هم

۱. اسراء، ۵.

۲. اسراء، ۵.

و الله اهل قم.»

«بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند: حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودیم. امام علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «و هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، بندگان سخت کوش و نیرومند خود را برضد شما برانگیزم؛ به گونه‌ای که برای دست یابی به تبهکاران به جست و جوی خانه به خانه بپردازند و این وعده الهی قطعی است.» عرض کردیم: فدایتان گردیم! این بندگان نیرومند و پرتوان چه کسانی هستند؟» سه بار فرمود: «به خدا سوگند، آنان اهل قم هستند.»

ممکن است مضمون این روایت، زوال و پایان حکومت جعلی یهود را قبل از ظهور به دست اهل قم^۱ تبیین می‌کند؛ در نتیجه، مفاد روایت مربوط به سرنوشت یهود قبل از ظهور خواهد بود.

منابع روایت:

۱. حسن بن محمد، تاریخ قم؛
۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (ج ۵۷، ص ۲۱۶)، از تاریخ قم.
حسین بن محمد نوری رحمته الله علیه (۱۳۲۰ ق) درباره مؤلف «تاریخ قم» می‌گوید:
«هو الشيخ الفاضل حسن بن محمد القمي و هو من معاصري الصدوق رضوان الله عليه و روي في ذلك الكتاب عن اخيه حسين بن علي بن بابويه رضوان الله عليهم.»

۱. قم کنایه از مردم ایران است که پیرو فرهنگ اهل بیت علیهم السلام هستند؛ چون در روایتی دیگر عده‌ای از شهری خدمت امام علیه السلام رسیدند و خود را معرفی کردند که ما اهل ری هستیم. امام علیه السلام فرمودند: «مرحبا به اهل قم.» دوباره خود را معرفی کردند و امام علیه السلام همان جواب را دادند. سپس، امام علیه السلام فرمودند: «هر کسی عقیده او عقیده اهل قم باشد، قمی است.» (بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۳؛ ن. ک: کتاب تا ظهور، ج ۲، ص ۳۴۴)

«او شیخ فاضل، حسن بن محمد قمی و از معاصران صدوق رحمتهما (۳۸۱ ق) بود و در آن کتاب از برادر او حسین بن علی بن بابویه رحمتهما روایت کرده است.»
همچنین می فرماید:

«الشیخ الجلیل من أكابر العلماء المتقدمین و من معاصری الصدوق و من أجراء القمیین.»

«این شخصیت بزرگ (صاحب تاریخ قم) از دانشمندان بزرگ گذشته و از معاصران [شیخ] صدوق رحمتهما و از علمای بزرگ قم است.»
آقای نمازی رحمتهما می فرماید: «لم یذکروه.» یعنی کتاب های رجالی جامع الرواة، تنقیح المقال و معجم رجال الحدیث، درباره او چیزی را یادآور نشده اند.
علامه مجلسی رحمتهما در اول بحار می فرماید: «کتاب تاریخ قم یکی از منابع مورد استفاده من بوده و مؤلف آن شیخ بزرگوار حسن بن محمد بن حسن قمی است.»

بنابراین، علامه مجلسی رحمتهما این کتاب را قبول داشته و مؤلف آن را شخصیتی و الامقام می داند؛ از این رو، استناد این کتاب به وی مسلم است.
صاحب کتاب «ریاض العلماء» می فرماید:

«استاد ما علامه مجلسی رحمتهما در کتاب بحار الانوار بر این کتاب اعتماد کرده و آن را معتبر دانسته است؛ ولی اصل کتاب در دسترس نیست. علامه مجلسی رحمتهما مطالب را از ترجمه این کتاب نقل می کند. ترجمه آن را گویا پانصد سال پس از مؤلف انجام داده اند. ما برخی از اخبار این کتاب را در «السماء والعالم» استخراج کرده ایم.»^۱

صاحب ریاض رحمته با حاشیه زدن بر این مطلب، تردید دارد که آیا این کتاب از همین مؤلف است یا از دیگری؟
افندی می گوید:

«ویظهر من رسالة الأمير المنشي، في احوال قم و مفاخرها و مناقبها إن اسم صاحب هذا التاريخ: هو الأستاذ ابو علي حسن بن محمد بن حسين شيباني قمی»
«از نامه منشی فرمانروا در بیان وضعیت قم، افتخارات و فضایل آن چنین برمی آید که نام صاحب این تاریخ، استاد ابوعلی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی است.» در اینجا نام مؤلف فرق می کند. صاحب ریاض با اندکی تأمل در این موضوع، می گوید: «سرانجام، این شخص مؤلف است یا حسن بن محمد؟ زیرا افندی در آغاز می گوید: مؤلف آن فلانی است. از استاد خود نیز آن را به گونه ای قاطع نقل می کند.»^۱

علامه نوری رحمته به نقل از صاحب ریاض رحمته، شاگرد علامه مجلسی رحمته، می گوید: «من نسخه ای از این کتاب را که کتابی قطور و مناسب بود، در قم دیدم. مؤلف، کتاب تاریخ قم را در زمان صاحب بن عبّاد برای وی نگاشت و در آغاز این کتاب، مطالبی در مورد صاحب بن عبّاد نقل کرده است.»^۲

در نتیجه، مؤلف این کتاب، به طور قطع حسن بن محمد است. به اعتراف علمای معاصر و قدمای آنان، این کتاب در سال ۳۷۸ هجری پس از تدوین به صاحب بن عبّاد، وزیر دانشمند آل بویه اهدا شد. سپس، این کتاب را شخصی به نام حسن بن علی بن حسن قمی در سال ۸۶۵ به دستور خواجه فخرالدین کبیر ترجمه کرد.

۱. ر.ک: ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۱۸، موسسه التاريخ العربی.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۴.

برادر مؤلف، سلسله مطالبی مانند بحث مربوط به خراج قم و وضعيت اين شهر، براي كتاب افزوده، اما محورهای بحث مشخص است.
علامه نوری رحمته الله می فرماید:

«و أصل الكتاب على اللغة العربية ولكن في السنة الخامسة والستين بعد ثمان مائة نقله إلى الفارسية حسن بن علي بن حسن بن عبد الملك بأمر الحاجب فخر الدين إبراهيم بن الوزير الكبير الحاجب عماد الدين محمود بن الصاحب الحاجب شمس الدين محمد بن علي الصفي»^۱

علامه مجلسی رحمته الله می نویسد:

«إنه كتاب معتبر ولكن لم يتيسر لنا أصله وما بأيدينا إنما هو ترجمته.»^۲

«این کتاب معتبر است؛ ولی اصل آن در دست ما نیست. آنچه نزد ما وجود دارد؛ ترجمه آن است.»

علامه نوری رحمته الله می فرماید:

«وهذا كلام عجيب لأن الفاضل الألعبي الأмирزا محمد أشرف صاحب كتاب فضائل السادات كان معاصرا له ومقيما بأصفهان وهو ينقل من النسخة العربية بل ونقل عنه الفاضل المحقق الأعما محمد علي الكرمانشاهي في حواشيه على نقد الرجال في باب الحاء في اسم الحسن حيث ذكر الحسن بن مثله ونقل ملخص الخبر المذكور من النسخة العربية وأعجب منه أن أصل الكتاب كان مشتملا على عشرين بابا. وذكر العالم الخبير الأмирزا عبد الله الأصفهاني تلميذ العلامة المجلسي - في كتابه الموسوم برياض العلماء في ترجمة صاحب هذا التأريخ أنه ظفر على ترجمة هذا التأريخ

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۳.

۲. همان.

في قم و هو كتاب كبير حسن كثيرة الفوائد في مجلدات عديدة.»^۱

«واین کلام عجیبی است؛ زیرا فاضل درخشنده، آقای میرزا محمد اشرف، صاحب کتاب «فضایل السادات» معاصر علامه رحمته و مقیم اصفهان است. او از نسخه عربی نقل می‌کند؛ بلکه فاضل محقق، آغامحمد علی کرمانشاهی در حاشیه اش بر نقد الرجال در باب «حا» در اسم حسن، هنگامی که حسن بن مثله را ذکر می‌کند، از آن نقل می‌کند. خلاصه خبر مذکور را از نسخه عربی نقل می‌کند؛ عجیب تر آنکه اصل کتاب مشتمل بر بیست باب است. عالم خبیر، آقامیرزا عبدالله اصفهانی رحمته، شاگرد علامه مجلسی رحمته، نیز در کتابش موسوم به «ریاض العلماء» در ترجمه صاحب این تاریخ می‌گوید: بر ترجمه این تاریخ، در قم دست یافته‌ام و آن کتابی بزرگ و دارای فایده‌های بسیار در جلدهای متعدد بود.»

بنابراین، مؤلف کتاب «تاریخ قم» شخصیت معتبری است. ایشان در نقل این روایت می‌فرماید: «روی اصحابنا»؛ ولی با توجه به اینکه ایشان در قرن چهارم این کتاب را تألیف کرده پس، روایت مرسل است.

بر فرض پذیرش سند، متن روایت دلالت دارد بر اینکه اهل قم حکومت یهود را از بین می‌برند؛ البته روایت نسبت به زمان و وقت آن صراحت ندارد؛ اگرچه به احتمال قوی منظور روایت، زمان قبل از ظهور است.

روایت چهارم در تفسیر آیه

«حدّثني أبوالمفضل عن عليّ بن الحسن المنقري الكوفي عن أحمد بن يزيد الدهان عن مكحول بن إبراهيم عن رستم بن عبد الله بن خالد المخزومي عن سليمان الأعمش

عن محمد بن خلف الطاهري عن زاذان عن سلمان قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله تعالى لم يبعث نبيا ولا رسولا إلا جعل له اثني عشر نقيبا، فقلت: يا رسول الله لقد عرفت هذا من أهل الكتابين، فقال: هل علمت من نقبائي الاثني عشر الذين اختارهم الله لأمته من بعدي، فقلت: الله ورسوله أعلم. فقال: يا سلمان خلقتي الله من صفوة نوره ودعائي فأطعته، وخلق من نوري عليا ودعاه، وخلق من نور علي فاطمة و دعاهما فأطاعته، وخلق مني ومن علي فاطمة الحسن ودعاه، وخلق مني ومن علي وفاطمة الحسين ودعاه فأطاعه، ثم سمّانا بخمسة أسماء من أسماء: فالله المحمود وأنا محمد، والله العلي وهذا علي، والله الفاطر وهذه فاطمة، والله ذو الإحسان وهذا الحسن، والله المحسن وهذا الحسين، ثم خلق منّا ومن نور الحسين تسعة أمّة و دعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا ملكا ولا بشرا، وكنا نورا نستبج الله ثم نسمع له ونطيع، فقلت: يا رسول الله بأبي أنت وامي فالمن عرف هؤلاء؟ فقال: من عرفهم حق معرفتهم واقتدى بهم ووالى وليهم وعادى عدوهم فهو والله متاير حيث نرد ويسكن حيث نسكن.»

زاذان، از سلمان نقل می کند که وی می گوید:

رسول خدا ﷺ به من فرمود: «خداوند تبارک و تعالی هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نفرمود، مگر اینکه دوازده نقیب برایش قرار داد.» عرض کردم: «یا رسول الله ﷺ، این را از اهل دو کتاب دانسته بودم.»

فرمود: «ای سلمان، آیا می دانی نقبای من چه کسانی هستند؟ آن دوازده نفری که خداوند آنان را برای امت پس از من برگزیده چه کسانی اند؟» عرض کردم: «خدا و رسولش داناترند.» فرمود: «ای سلمان، خداوند مرا از برگزیده نورش آفرید و دعوتم کرد؛ او را اطاعت کردم. از نور من علی عليه السلام را آفرید و دعوتش فرمود؛ علی عليه السلام او را اطاعت کرد. [از من] و از نور علی عليه السلام، فاطمه عليها السلام را خلق و او را دعوت فرمود؛ او اطاعت کرد. از من و از علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام، حسن عليه السلام را

آفرید؛ پس، فراخواندش؛ دعوت خداوند را پذیرفت. از من و از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، حسین علیه السلام را آفرید و او را فراخواند؛ دعوت او را اطاعت کرد. سپس، ما را به پنج اسم از نام‌های خود نامید: خداوند محمود است و من محمد. خداوند علی است و این نیز علی بن ابی طالب. خداوند فاطر است و این نیز فاطمه. خداوند احسان است و این حسن. خداوند محسن است و این نیز حسین. آنگاه از ما و از نور حسین، نُه امام آفرید و ایشان را دعوت فرمود؛ اطاعتش کردند. پیش از آنکه خداوند آسمانی بنا کند، زمینی بگستراند و فرشته‌ای یا بشری را [غیر از ما] خلق کند، ما نوری بودیم، خدا را تسبیح می‌گفتیم. از او می‌شنیدیم و اطاعت می‌کردیم.» سلمان می‌گوید: «عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، پدر و مادرم فدایتان باد! کسی که ایشان را بشناسد، چه پاداشی خواهد داشت؟» فرمود: «ای سلمان، هرکسی آنان را به راستی بشناسد و ایشان را الگوی خود قرار دهد، دوستانشان را دوست بدارد و از دشمنان‌شان بی‌زاری جوید؛ به خدا سوگند، چنین فردی از ما خواهد بود. هر کجا وارد شویم، او نیز وارد خواهد شد و هر جا سکونت کنیم، او نیز سکنا یابد.»

جلسه یازدهم

ادامه ترجمه روایت چهارم

«فقلت: یا رسول الله و هل يكون إيمان بهم بغير معرفة بأسمائهم وأنسابهم؟ فقال: لا، فقلت: فأني لي بهم وقد عرفت الى الحسين عليه السلام؟ قال: ثم سيد العابدین، علي بن الحسين، ثم ابنه محمد الباقر علم الأولین والآخیرین من النبیین والمرسلین، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم ابنه موسى بن جعفر الكاظم الغیظ صبرا في الله، ثم ابنه علي بن موسى الرضا لأمر الله، ثم ابنه محمد بن علي المختار لأمر الله، ثم ابنه علي بن محمد الهادي الى الله، ثم ابنه الحسن بن علي الصامت الأمين لسر الله، ثم ابنه محمد بن الحسن المهدي القائم بأمر الله.

ثم قال: یا سلمان إنك مدركه، ومن كان مثلك، ومن تولاه هذه المعرفة فشكرت الله وقلت: وإني مؤجل إلى عهده؟ فقرأ قوله تعالى: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْنُكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ قال سلمان فاشتد بكائي وشوقي، وقلت: یا رسول الله أبعهد منك؟ فقال إي والله الذي أرسلني بالحق، مني ومن علي وفاطمة والحسن والحسين و التسعة وكل من هومنا ومعنا ومضام فينا، إي والله وليحضرن إبليس له و جنوده، وكل من محض الإيمان محضا، و محض الكفر محضا، حتى يؤخذ له بالقصاص والأوتار ولا يظلم ربك أحدا، وذلك تأويل هذه الآية: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنَمُكِّنَ لَهُمْ فِي

الْأَرْضِ وَتُرِّيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۱۰﴾ قال: فقمتم من بين يديه، و ما أبالي لقيت الموت أو لقيني.»

عرض کردم: «ای رسول خدا، آیا می‌توان بدون شناخت نام و نسب‌هایشان به آنان ایمان داشت؟» فرمود: «نه، ای سلمان.» عرض کردم: «یا رسول الله، چگونه به شناخت ایشان دست یابم، در حالی که تا حسین علیه السلام را شناخته‌ام؟» فرمود: «پس از او سیدالعبادین، علی بن الحسین علیه السلام است. سپس، پسرش، محمد بن علی علیه السلام، شکافنده علم اولین و آخرین از پیامبران و رسولان؛ سپس، پسرش، جعفر بن محمد علیه السلام، زبان راست‌گوی خداوند؛ سپس، فرزندش، موسی بن جعفر علیه السلام، آن فروشنده خشم خود در راه خداوند عزوجل؛ سپس، پسرش، علی بن موسی علیه السلام، آن راضی به امر خدا؛ سپس، پسرش، محمد بن علی علیه السلام، آن برگزیده خلق خداوند؛ سپس، فرزندش، علی بن محمد علیه السلام، آن هدایت‌کننده به سوی خداوند؛ سپس، حسن بن علی علیه السلام، آن صامت امین سرّ خداوند؛ سپس، پسرش، محمد بن حسن، هادی مهدی علیه السلام، آن بیانگر و به‌پادارنده حق خدا.» آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای سلمان، تو و هر کسی مانند تو باشد و نیز هر کسی با معرفت راستین، از او پیروی کند او را درک خواهد کرد.»

سلمان می‌گوید: خدای را [بسیار] شکر کردم و سپس، گفتم: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا من تا عهد و زمان او خواهم بود؟» فرمود: ای سلمان، بخوان: «پس چون هنگام [انتقام] اول فرا رسد، بندگان سخت جنگجوی خویش را بر شما برانگیزیم تا درون خانه‌هایتان را نیز جست‌وجو کنند و این وعده حتماً تحقق خواهد یافت. سپس، بار دیگر شما را بر آن‌ها مسلط گردانیم و به‌وسیله مال و فرزند مدد رسانیم و تعدادتان را افزایش دهیم.»

سلمان گوید: در این هنگام، گریه و اشتیاقم شدت یافت. آنگاه عرض کردم: «یا رسول الله ﷺ، آیا شما متعهد می شوید که من برگردم؟» فرمود: «آری، سوگند به خداوندی که مرا به حق فرستاد، در روزگار من، علی، فاطمه، حسن، حسین، آن نه [معصوم دیگر] و هرکسی که از ما و با ماست و در راه ما ستم دیده است. آری، به خدا قسم، ای سلمان، ابلیس و لشکریانش گردآورده می شوند؛ تمامی آنانی که ایمانشان ناب بوده و نیز همه کافران خالص آورده شوند تا از یکدیگر قصاص و خون خواهی کنند. پروردگار تو بر هیچ کس ظلم نمی کند. تأویل این آیه تحقیق می یابد: و می خواهیم بر آنان که در زمین مستضعف شدند، منت گذاریم؛ آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم؛ ایشان را در زمین مکتنت و توان بخشیم؛ به فرعون، هامان و لشکریانشان از آنچه می ترسیدند، نشان دهیم.» سلمان می گوید: «از محضر رسول خدا ﷺ برخاستم؛ در حالی که برایم مهم نبود چه زمانی به آغوش مرگ روم یا مرگ مرا در کام خود برکشد.»

این روایت اشاره به رجعت و رجعت کنندگان و تفصیل های آن دارد و هیچ گونه اشاره ای به سرنوشت یهود ندارد؛ اما از این جهت که این روایت در بعضی از کتاب ها آمده و به آن استدلال کرده اند، ما نیز به نقل و نقد آن پرداختیم.

منابع روایت:

۱. طبری، محمد بن جریر، دلائل الإمامة (ص ۲۳۷ و ۴۵۰، ح ۴۲۴ و ص ۴۴۷)؛
۲. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری (ص ۷۳، ۹۲ و ۳۷۵ چاپ جدید) کما فی دلائل الإمامة بتفاوت؛

۳. صافی، لطف‌الله، منتخب الأثر (ص ۶)؛
۴. مصباح الشریعة (ص ۶۳، ب ۲۸)، این کتاب به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است.
۵. حلّی، حسن بن سلیمان، المحتضر (ص ۱۵۲)؛
۶. عاملی نباطی، علی بن محمد، الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم (ج ۲، ص ۱۴۲، ب ۱۰)؛
۷. فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الأخبار (ص ۱۲۸ تا ۱۳۰، ح ۲۶)؛
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة، (ج ۱، ص ۷۰۸، ح ۱۴۵)؛
۹. بحرانی، سید هاشم، البرهان (ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۲)؛
۱۰. _____، حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۳)؛
۱۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۲۵، ص ۶، ح ۹ و ج ۵۳، ص ۱۴۲، ح ۱۶۲ و ص ۱۴۴، ذیل حدیث ۱۶۲)؛
۱۲. نوری طبرسی، میرزا حسین، نفس الرحمن (ص ۹۴)؛
۱۳. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۳۲۳).
در کتب عامه، این روایت را نیافتیم.

بررسی سند روایت

سند این روایت نیاز به بررسی ندارد؛ زیرا اولاً اقرار از عامه است؛ چون اکثر راویان آن از عامه هستند؛ ثانیاً شواهد صدق در روایات دیگر دارد.

«حدّثني أبو المفضل عن عليّ بن الحسن المنقري الكوفي عن أحمد بن يزيد الدهان عن مكحول بن إبراهيم عن رستم بن عبد الله بن خالد المخزومي عن سليمان الأعمش عن محمد بن خلف الطاهري عن زاذان عن سلمان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله»

سلیمان بن مهران

این شخصیت مورد قبول فریقین است.

ابن عماد حنبلی می گوید:

«وفي ربيع الأول توفي الإمام أبو محمد سليمان بن مهران الأسدي الكاهلي مولاهم الأعمش. روى عن ابن أبي أوفى، وأبي وائل والكبار. وكان محدث الكوفة وعالمها. قال ابن المديني: للأعمش نحو ألف وثلاثمائة حديث. وقال ابن عيينة: كان أقرأهم لكتاب الله، وأعلمهم بالفرائض، وأحفظهم للحديث. وقال يحيى القطان: هو علامة الإسلام وقال الحريري: ما خلف أبعد منه. وما يرويه عنه مالك فهو إرسال، لأنه لم يسمع منه، وكتب إليه هشام بن عبد الملك، أن اكتب لي فضائل عثمان، ومساوي علي، فأخذ كتابه ولقمه شاة عنده، وقال لرسوله: هذا جوابك، فألح عليه الرسول في جواب، وتحمل عليه بإخوانه، وقال: إن لم آت بالجواب قتلتني، فكتب: بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد: فلو كان لعثمان مناقب أهل الأرض ما نفعتك، ولو كانت لعلي مساوي أهل الأرض ما ضرتك، فعليك بخويصة نفسك، والسلام. وقال في «المغني»: الأعمش ثقة، جبل، ولكنه يدلس. قلت: والتدليس ليس كله قادحا، ولنذكر تعريفه وما يقدر منه وما لا يقدر»^١

«امام ابو محمد سليمان بن مهران اسدي كاهلي اعمش در ربيع الاول فوت كرد و او محدث و عالم كوفه بود.» ابن مدینی می گوید: «اعمش ۱۳۰۰ حدیث داشت.» ابن عیینة می گوید: «او بهترین قاری کتاب خدا، عالم ترین آن ها به فرایض و حافظ ترین آنان نسبت به حدیث بود.» یحیی قطان می گوید: «او علامه اسلام بود.» خریبی می گوید: «عابد تراز او نیافتم. آنچه مالک از او روایت می کند، مرسل است؛ چون مالک از او نشنیده است.»

هشام بن عبدالملک به او نوشت: «برایم فضایل عثمان و بدی های علی را بنویس؛ نامه او را گرفت و به گوسفندی داد تا بخورد. به فرستاده او گفت: این جوابت. ولی فرستاده بر جواب نامه اصرار کرد و گفت: اگر با جواب برنگردم هشام مرا می کشد. وی نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد: اگر مناقب اهل زمین برای عثمان باشد، نفعی به تو نمی رسد. اگر بدی های اهل زمین برای علی باشد، ضرری به تو نمی رسد. پس، برتوست که به حساب خود بررسی. والسلام.» در مغنی آمده است: «اعمش ثقه و همانند کوه بود؛ ولی تدلیس می کرد. سپس، ابن عماد می گوید: «همه اقسام تدلیس مضر نیست؛ بلکه برخی به اعتبار راوی ضرر می زند و بعضی ضرر نمی زند.»

مامقانی رحمته الله (۱۳۵۱ق) می فرماید:

شیخ (۴۶۰ق) او را از اصحاب امام صادق علیه السلام نام برده است. ابن شهر آشوب (۵۸۸ق) در مناقب، جماعتی را از خواص اصحاب امام علیه السلام شمرده تا اینکه می گوید: «و سلیمان بن مهران ابو محمد اسدی اعمش.»

ابن داوود (زنده در ۷۰۷ق) او را در قسم اول آورده است. به رجال شیخ نسبت داده که او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده و گفته است: «او مهمل است.» شاید غرضش از مهمل بودن او، اهمال اکثر علمای رجال در ذکر او است؛ نه اینکه او مجهول الحال باشد. اگر چنین بود، او را در قسم ثقات مورد اعتماد ذکر نمی کرد. عده ای از متأخرین اصحاب ما، متعرض نام و ثنای او شدند و اکثر علمای رجال عامه نیز او را ذکر کرده اند.

اما خاصه؛ شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی رحمته الله (۹۶۶ق)، در تعلیقه اش بر قول علامه حلی رحمته الله (۷۲۶ق) در کتاب خلاصه چنین می گوید: «یحیی بن وثاب در عقیده اش ثابت قدم بود؛ چون اعمش او را ذکر کرده است.... تعجب از علامه حلی رحمته الله است که از اعمش

استقامت یحیی بن وثاب را نقل می‌کند؛ اما خود اعمش را اصلا در کتابش ذکر نمی‌کند. شایسته بود، استقامت و فضل او را نیز ذکر می‌کرد. عامه در کتاب هایشان او را در ضمن اعتراف به شیعه بودنش، ذکر و ستایش کرده‌اند.»

میرداماد رحمته الله (۱۰۴۰ق) می‌گوید: «سلیمان بن مهران اعمش کوفی مشهور را شیخ رحمته الله در کتاب رجال از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است؛ و ابومحمد سلیمان بن مهران اسدی به فضل، ثقه، جلال، تشیع و استقامت معروف است. عامه نیز او را مدح و برفضل و وثاقت وی اتفاق دارند. همچنین به جلال و تشیع او اعتراف دارند.»

عجب اینکه اکثر علمای رجال در مورد او غفلت کرده‌اند؛ در حالی که از جهت استقامت، وثاقت، فضل، اتفاق بر قدر و منزلت بالای او شایسته ذکر و مدح است. او ۱۳۰۰ روایت دارد.

شیخ بهائی رحمته الله (۱۰۳۱ق) در رساله اش موسوم به «توضیح المقاصد» که متکفل بیان وقایع سال‌ها و ماه‌ها است، می‌نویسد: «در ۲۵ ربیع‌الاول ۱۴۸ سلیمان بن مهران اعمش فوت کرد. کنیه او ابومحمد و از زهاد و فقها بود. آنچه از تاریخ استفاده کردم او شیعه امامی است. عجب اینکه، اصحاب ما در کتاب‌های رجالی او را توصیف نکرده‌اند.»

ابوحنیفه روزی به او گفت: «ای ابامحمد، شنیدم می‌گویی: به درستی که خداوند سبحان هنگامی که نعمتی را از عبدی بگیرد عوض آن، نعمت دیگری دهد؟» گفت: «بله» گفت: «خدا در عوض ناینیایی و سلب سلامتی، به تو چه داده است؟» گفت: «عوض آن دو، اینکه انسان سنگینی (رذل و بدی) چون تو را نبینم.»

در کلمات خاصه، این چیزی بود که بر آن دست یافتیم.

الفقهاء، و الذي استفدته من تصفح التواريخ أنه من الشيعة الإمامية، والعجب أن أصحابنا لم يصفوه بذلك في كتب الرجال.

قال له أبو حنيفة يوماً: يا أبا محمد! سمعتك تقول: إن الله سبحانه إذا سلب عبداً نعمة عوض عنها نعمة أخرى؟ قال: نعم، فقال: ما الذي عوضك بعد أن أعمش عينيك، و سلب صحتهما؟ فقال: عوضني عنهما أن لا أرى ثقيلاً مثلك. انتهى.

هذا ما وقفنا عليه من كلمات الخاصة. و يتجه على ما ذكره الشيخ البهائي عليه السلام من عدم وصف أصحابنا للرجل بالتشيع، أن ظاهر الشيخ رحمه الله في رجاله، وابن شهر آشوب في مناقبه كونه من الإمامية، لما بيّناه في الفوائد، بل هو صريح الحديث المشهور المروي في كتب الخاصة و العامة أنه سأله المنصور: كم تحفظ من الحديث في فضائل علي عليه السلام؟ قال له: عشرة آلاف حديثاً - في بعض الروايات على بعض النسخ - أو ألف حديث، فقال له المنصور: بل عشرة آلاف كما قلت أولاً. (مامقاني، عبدالله، تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٣٣، ص ٢٨٩).

جلسه دوازدهم

ادامه بررسی سند روایت چهارم

ادامه تحقیق مامقانی رحمته الله علیه، پیرامون سلیمان بن مهران اعمش

«صریح تر از آن آنچه در بحارالانوار نقل شده از حسن بن سعید نخعی از شریک بن عبدالله قاضی است که گفت: خدمت اعمش در بیماری ای که در آن فوت شد، بودیم که ابن شبرمه، ابن ابی لیلی و ابوحنیفه بر او وارد و از حالش جويا شدند. شدت ضعف خود و ترس از خطاهایش را ذکر کرد. سپس، رقت قلب او را فرا گرفت و گریه کرد. ابوحنیفه نزد او آمد و گفت: ای ابامحمد، از خدا بترس و به وضع خودت نظر کن؛ چون تو در آخرین روز از دنیایت و اولین روز از آخرت هستی. احادیثی در مورد علی علیه السلام روایت کرده ای که اگر از آن ها روبرگردانی و توبه کنی برای تو خیر است.» اعمش گفت: «مانند کدام روایت ای نعمان؟» گفت: «مانند حدیث عبایه؛ حضرت علی علیه السلام فرمودند: من تقسیم کننده آتش هستم.» گفت: «ای یهودی، آیا به شخصی مانند من ایراد می گیری؟ مرا بنشانید تا جواب او را بدهم. قسم به آنکه بازگشتم به سوی او است، موسی بن طریف اسدی - بهتر از او را در طایفه اسدی ندیدم - برایم روایت کرد: شنیدم عبایه بن ربیع، امام جماعت محل، گفت: شنیدم علی، امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «من تقسیم کننده آتش هستم و خواهم گفت: این دوست من است، رهایش کن

و این دشمن من است، بگیرش.» ابومتوکل ناجی در زمان حکومت حجاج - حجاج به علی علیه السلام بسیار جسارت می‌کرد - از ابوسعید خدری برای من حدیث کرد که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد، خداوند به من و علی علیه السلام دستور می‌دهد تا کنار صراط بنشینیم و به ما می‌گوید: داخل کنید در بهشت هرکسی را که به من ایمان آورده و شما را دوست دارد؛ و داخل در جهنم کنید هرکسی که به من کفر ورزیده و بغض شما را دارد.» ابوسعید گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که ایمان به من نداشته باشد به خداوند ایمان ندارد و کسی که پیرو علی علیه السلام نباشد به من نیز ایمان ندارد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿الَّذِي فِي جَهَنَّمَ كُلٌّ كِفَّارٌ عَنِّي﴾^۱

راوی می‌گوید: «پس ابوحنیفه عبای خود را روی سر گذاشت و گفت: برخیزید و از نزد ابومحمد برویم. مبدا با حدیث دیگری ما را هدف بگیرد. حسن بن سعید گفت: شریک بن عبدالله به من گفت: طولی نکشید که از دنیا رفت. تشیع وی را از بعضی روایات در فروع نیز می‌توان فهمید؛ مانند آنچه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «کسی که بر خُفین مسح کند، با خدا، رسول و کتاب او مخالفت کرده است و وضویش تمام نیست و نمازش مجزی نیست.»

ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ ق) در مقاتل قصه‌هایی را درباره یاری رساندن او به زید بن علی علیه السلام و محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن نقل می‌کند که دلالت بر تشیع او می‌کند. البته با هیچ‌یک از آنان قیام نکرد. او از شریک روایت کرده است که گفت: «قاصدی را نزد او [زید بن علی] فرستاد و گفت: سلام مرا به او برسان و بگو: اعمش به تو می‌گوید: فدایت شوم، نسبت به تو بیمی ندارم؛ بلکه از یاری مردم بیم دارم. اگر سیصد مرد می‌یافتیم همراه تو

می شدیم و جوانب کار تو را تغییر می دادیم.»

از عمار بن رزیک روایت شده است که گفت: «شنیدم اعمش به مردم در پیام ابراهیم می گفت: چرا نشستید؟ من اگر بینا بودم خروج می کردم.» ما نسبت به این روایت تردید داریم؛ چون او نسبت به قیام ابراهیم نظر مثبتی نداشت. این روایت دلالت می کند بر اینکه او در آخر عمر نابینا شد. گفته اند: اصل او از طبرستان از قریه ای به نام دماوند است و در سال ۶۱ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۴۸ رحلت کرد.

عامه از جهت اینکه او شیعی، جلیل و ثقه است، اتفاق دارند... فضل آن است که دشمنان به آن شهادت دهند.^۱

۱. أصرح منه ما رواه في البحار (بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۹۶ تا ۱۹۷، ب ۸۴، ح ۷)، عن الحسن بن سعيد النخعي، عن شريك بن عبد الله القاضي، قال: حضرت الأعمش في علته التي قبض فيها، فبينما أنا عنده، إذ دخل عليه ابن شبرمة، وابن أبي ليلى، وأبو حنيفة، فسألوه عن حاله؛ فذكر ضعفا شديدا، و ذكر ما يتخوف من خطيئته، وأدركته رقة فبكى، فأقبل [عليه] أبو حنيفة، فقال: يا أبا محمد! اتق الله، و انظر لنفسك، فإنك في آخريوم من الدنيا، وأول يوم من أيام الآخرة، و قد كنت تحدث في علي بن أبي طالب عليه السلام بأحاديث، لورجعت عنها كان خيرا لك!...

قال الأعمش: مثل ما ذا يا نعمان؟ قال: مثل حديث عباية: «أنا قسم النار». قال: أولم تلي تقول يا يهودي!، أعودوني... سندوني حدثني - والذي إليه مصيري - موسى بن طريف - ولم أراسد يا كان خيرا منه - قال: سمعت عباية بن ربعي - إمام الحبي - قال: سمعت عليا أمير المؤمنين عليه السلام يقول: «أنا قسم النار، أقول: هذا وليتي دعيه، وهذا عدوي خذيه». وحدثني أبو المتوكل الناجي في إمره الحجاج، و كان يشتم عليا عليه السلام شتما مفضعا - يعني الحجاج - عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا كان يوم القيامة يأمر الله عز وجل فأقعد أنا و علي عليه السلام على الصراط، و يقال لنا: أَدْخِلَا الْجَنَّةَ مِنْ أَمْنِ بِي وَأَحْبِكَمَا، و أَدْخِلَا النَّارَ مِنْ كَفْرِي وَأَبْغِضِكَمَا».

قال أبو سعيد: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما آمن بالله من لم يؤمن بي، و لم يؤمن بي من لم يتولَّ - أو قال: لم يحب - عليا عليه السلام» و تلا: «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ». قال: فجعل أبو حنيفة إزاره على رأسه، و قال: قوموا بنا، لا يجيئنا أبو محمد بأطم من هذا. قال الحسن بن سعيد: قال لي شريك بن عبد الله: فما أمسى - يعني الأعمش - حتى فارق الدنيا. انتهى.

ایشان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

راوندی (۵۷۳ق) نقل می‌کند:

«مَا رَوَى سَعْدُ الْخَفَّافُ عَنْ زَادَانَ أَبِي عَمْرٍو قُلْتُ يَا زَادَانُ إِنَّكَ لَتَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَتُحْسِنُ قِرَاءَتَهُ فَعَلَى مَنْ قَرَأْتَ فَتَبَسَّسَمَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَرَّبِي وَأَنَا أَنْشِدُ الشَّعْرَ وَكَانَ لِي خُلُقٌ حَسَنٌ فَأَعْجَبَهُ صَوْتِي فَقَالَ يَا زَادَانُ هَلَّا بِالْقُرْآنِ قُلْتُ وَكَيْفَ لِي بِالْقُرْآنِ فَوَاللَّهِ مَا أَقْرَأُ مِنْهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَا أَصَلِّي بِهِ قَالَ فَادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَتَكَلَّمْتُ فِي أَدْنَى بِكَلَامٍ مَا عَرَفْتُهُ وَلَا عَلِمْتُ مَا يَقُولُ ثُمَّ قَالَ لِي افْتَحْ فَانْفَتَحْتُ فِي فِي فَوَاللَّهِ مَا زَالَتْ قَدَمِي مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى حَفِظْتُ الْقُرْآنَ بِأَعْرَابِهِ وَهَمَزِهِ وَمَا احْتَجْتُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ أَحَدًا بَعْدَ مَوْقِفِي ذَلِكَ قَالَ سَعْدٌ فَقَصَصْتُ قِصَّةَ زَادَانَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ صَدَقَ زَادَانُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دَعَا لِرِزَادَانَ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَا يُرَدُّ»^۱

«سعد خفاف می‌گوید: به زاذان گفتم: تو قرآن را خوب تلاوت می‌کنی، چگونه یاد

و يظهر تشييعه من بعض أخباره في الفروع أيضا، مثل ما رواه عن الصادق علیه السلام من قوله: «و من مسح على الخفين خالف الله و رسوله و كتابه، و وضوؤه لم يتم، و صلاته غير مجزية» و أورد له أبو الفرج في المقاتل أفاضيل في نصرة زيد بن علي علیه السلام، و محمد و إبراهيم ابني عبد الله بن الحسن، تدل على تصلبه في التشيع، غير أنه لم يخرج مع واحد منهم. بل روى عن رجاله، عن شريك أنه قال لرسول زيد إليه... اقرأه مني السلام، و قل له: يقول لك الأعمش: لست أثق لك - جعلت فداك! - بالناس، و لو أننا وجدنا ثلاثمائة رجل نثق بهم لغترنا لك جوانبها. و روى عن رجاله، عن عمار بن رزيق أنه قال: سمعت الأعمش يقول للناس أيام إبراهيم: ما يقعدكم؟ أما أني لو كنت بصيرا لخرجت. و هذا يدل على أنه أضرب في آخر عمره. و يقال: أصله: من طبرستان، من قرية يقال لها: دماوند. قال عمرو بن علي: ولد عمرو بن عبد العزيز عام مقتل الحسين بن علي علیه السلام سنة إحدى و ستين، و ولد معه الأعمش، و مات سنة ثمان و أربعين و مائة. انتهى كلام المقدسي. و بالجملة: فالعامة متفقون على كون الرجل شيعيا جليلا ثقة... و الفضل ما شهدت به الأعداء. (تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۳، ص ۲۹۶)

۱. قطب الدين راوندی، سعيد بن هبه الله، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۹۵.

گرفتی؟ تبسمی کرد و گفت: «روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار من می گذشت و من شعر می خواندم و اخلاق خوبی داشتم، از صدایم خوشش آمد. فرمود: ای زاذان! چرا قرآن حفظ نکرده ای؟ گفتم: بیش از دو سوره که در نماز می خوانم، از قرآن چیزی نمی دانم. فرمود: نزدیک بیا. نزدیک او رفتم و در گوشم چیزهایی گفت که نفهمیدم چیست. سپس، فرمود: دهانت را باز کن، از آب دهان مبارک خود، در دهان من انداخت. به خدا سوگند، وقتی که از کنار او برخاستم تمام قرآن را با اعرابش حفظ بودم. بعد از آن هیچ مشکلی نداشتم که از آن بپرسم.»

سعد می گوید: «داستان زاذان را برای امام باقر علیه السلام نقل کردم.» فرمود: «زاذان راست می گوید: علی علیه السلام با اسم اعظمی که هیچ وقت رد نمی شود، برای زاذان دعا کرد.»
 راوندی می فرماید: «این روایت دلالت دارد بر اینکه ایشان از اجلای امامیه بوده که امام چنین کرامتی را نسبت به او عنایت کرده است و امام باقر علیه السلام نیز آن را تأیید می کند؛ از این رو، اگر ثقه نباشد، از اعلای درجات حسن است.»
 بنابراین، راوی روایت چهارم، این دو بزرگوار هستند که ما تردیدی در قبول روایات آن ها نداریم.

جلسه سیزدهم

کلمات مفسران پیرامون آیه سوم

طبرسی رحمته الله (۵۸۸ق) در تفسیر این آیات چنین می نویسد:

از آنجا که در آیه پیش، پیرامون فرمان خود به بنی اسرائیل سخن گفت، اکنون به بیان سرگذشت آن‌ها پرداخته و می فرماید: ﴿وَقَصَّيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفِيسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾؛ «ما در کتاب [تورات] به بنی اسرائیل اعلام کردیم که به طور قطع، [نسل‌های] شما در بلاد خود [بیت المقدس] دو بار فساد خواهند کرد.»

مقصود از فساد؛ ستم، گرفتن مال مردم، کشتن انبیا و خون‌ریزی است.

ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید می گویند: «فساد نخستین آن‌ها کشتن زکریا و فساد دوم آن‌ها کشتن یحیی است.» در ادامه می گویند: «پس از قتل زکریا علیه السلام خداوند، شاپور ذوالاکتاف، یکی از حاکمان ایرانی، را بر آن‌ها مسلط کرد؛ پس از قتل یحیی علیه السلام، بخت‌النصر، یک شخص بابلی، را بر آن‌ها مسلط ساخت.»

محمد بن اسحاق می گوید: «فساد اول آن‌ها، قتل شعیا علیه السلام و فساد دوم ایشان، کشتن یحیی علیه السلام بود؛ ولی زکریا علیه السلام با مرگ طبیعی از دنیا رفت. بر اثر فساد اول، گرفتار حمله بخت‌النصر و بر اثر فساد دوم، گرفتار حمله مردی بابلی شدند.» قتاده می گوید: «فساد اول، حمله جالوت بود که به دست

داوود کشته شد؛ و فساد دوم، حمله بخت النصر بود. ابوعلی جبایی می‌گوید: «خداوند بیان فرموده است که آن‌ها در روی زمین فساد می‌کنند؛ اما چه فسادی می‌کنند؟ معلوم نیست.»

﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ و راه سرکشی و گستاخی پیش می‌گیرید و فرمان خدا را زیر پا می‌گذارید و به مردم ستم می‌کنید؛ در نتیجه، سزاوار خشم خداوند خواهید شد. ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ در اینجا «وعد» مصدر و به جای مفعول «موعود» قرار گرفته است. «همین که نخستین فساد شما صورت گرفت، بندگانی از خویش که صاحب شوکت و نیرو هستند، بر شما مسلط می‌گردانیم [تا شما را سرکوفت دهند و به کیفر کفر و سرکشی خود، گرفتار شوید].» این آیه، شبیه آیه شریفه ۸۳ سوره مبارکه مریم است که می‌فرماید: ﴿أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْوُهُمْ آتُرًا﴾؛ «ما شیطان‌ها را به سوی کافرها فرستاده‌ایم [بر آن‌ها مسلطشان ساخته‌ایم] تا آن‌ها را تحریم کنند.» این معنا از حسن بصری است.»

جبایی می‌گوید: «یعنی مردمی مؤمن را فرمان دادیم که با شما به جنگ و جهاد بپردازند؛ زیرا ظاهر «عباد لنا و بعثنا» غیر از این نیست.» ابو مسلم می‌گوید: «امکان دارد آن‌ها مردمی مؤمن بودند که خداوند ایشان را مأمور کرد تا با بنی اسرائیل جهاد کنند. ممکن است مردمی کافر بوده‌اند که یکی از پیامبران خدا، آن‌ها را به جنگ با بنی اسرائیل تشویق کرد تا یکدیگر را تباه کنند؛ زیرا از هر طرف که کشته شود، سود اسلام است.» ﴿فَجَاشُوا خِلالَ الدِّيَارِ﴾ زجاج گوید: «یعنی آن‌ها منازل مسکونی بنی اسرائیل را زیر پا گذاشتند و همه جا گردش کردند تا اگر کسی باقی مانده است، او را به قتل برسانند.»

﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾؛ «آنچه وعده شده بود، قطعی و حتمی بود.» ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾؛ «سپس دولت را به شما برگردانیدیم [و شما را در برابر آن‌ها

مورد حمایت قرار دادیم و زندگی شما را به وضع سابق برگرداندم].» ﴿وَأَمْدُدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾؛ «و مال و اولاد شما را زیاد کردیم و شما را صاحب نیرو و استعداد گردانیدیم.» ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾؛ «و جمعیت شما را بیشتر از جمعیت دشمنانتان گردانیدیم.» ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنُتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾؛ «اگر [در گفتار و کردارتان] نیکی پیشه کنید، [فایده و پاداش آن] به خود شما باز می‌گردد. [در دنیا بردشمنان غالب می‌شوید و در آخرت، پاداش نیکی خود را از خداوند می‌گیرید.]» ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾؛ «و اگر بدی پیشه کنید، [زیان آن] به خود شما باز می‌گردد.» از آنجا که این جمله در مقابل جمله پیش است، از این جهت «فلها» گفته است. مثل «إساءة الی نفسه» در مقابل «إحسان الی نفسه». بنابراین، «فلها» یعنی «فالیها» مثل «لهم اللعنة» یعنی «علیهم اللعنة»^۱

برخی گفته‌اند: معنای این جمله چنین است: «اگر بدی کنید، جزا و کیفر آن برای شماست.» هرگاه بتوان کلام را بر معنای ظاهر حمل کرد، بهتر آن است که از آن عدول نشود. در هر صورت، این خطاب، متوجه بنی اسرائیل است؛ زیرا مقتضای نظم کلام همین است. ممکن است خطاب به امت پیامبر ما باشد؛ بنابراین، جمله معترضه خواهد بود. چنان‌که خطیب و واعظ در ضمن نقل داستان، مردم را موعظه می‌کند، سپس، بر سر نقل داستان می‌رود. خداوند متعال، نخست داستان سرکشی بنی اسرائیل را گفت. سپس، اشاره کرد که بر اثر سرکشی، گرفتار حملات کوبنده دشمنان شدند. آنگاه بیان می‌کند که آن‌ها توبه کردند و توبه‌شان را پذیرفت و آنان را بردشمن مسلط گردانید.»

به دنبال این مطالب، مسلمانان را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «هر کسی

نیکی کند، فایده نیکی به خودش باز می‌گردد و هر کسی بدی کند، زیان آن دامن‌گیر خودش می‌شود، تا آن‌ها را به نیکی تشویق و از بدی بترساند.»

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾: «همین که زمان دومین فساد و سرکشی شما فرا برسد، دشمنان به شما حمله ور شده و بر شما غالب می‌شوند؛ خانه‌هایتان را تصرف می‌کنند.» ﴿لَيْسُوْا وُجُوْهُكُمْ﴾: «تا شما را به وسیله کشتار و اسیری، دچار رنج و مشقت و حزن و اندوه گرداند.»

برخی می‌گویند: «یعنی سران و بزرگان شما دچار حزن و اندوه می‌گردند. روشن است که حزن و اندوه آنان موجب حزن و اندوه دیگران خواهد شد.»

﴿وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾: «و داخل بیت المقدس و نواحی آن می‌گردند.» در اینجا مقصود از «مسجد» مسجد الاقصی و کنایه از سرزمین بنی اسرائیل است. همان طوری که «مسجد الحرام» را کنایه از «حرم» و سرزمین مکه به کار می‌برند. منظور این است که دشمنان بر سرزمین بنی اسرائیل تسلط پیدا می‌کنند؛ زیرا داخل شدن آنان در آن سرزمین، بدون تسلط امکان ندارد. از این جمله استفاده می‌شود که دشمنان تنها در بار دوم، وارد مسجد نشدند؛ بلکه در بار اول نیز وارد شده بودند. این مطلب را پیش از این، بیان نکرده بود.

﴿وَلْيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَتَّبِعُوا﴾: «دیگر اینکه سرزمین مغلوب شما را درهم می‌کوبند و تباہ می‌سازند. امکان دارد که «ما» مصدریه و با فعل بعدی تأویل مصدر و مضاف حذف شده است؛ یعنی «لایتبروا مدة علوهم» در مدت تسلط، خود شما را سرکوفت دهند و هلاک سازند. ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْجِعَكُمْ﴾ ای بنی اسرائیل، اگر باز هم توبه کنید و خدا را فرمان ببرید، ممکن است بعد از انتقام و کیفر، به شما رحم کند. ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا﴾ اگر باز هم راه فساد پیش گیرید، شما را کیفر می‌دهیم و دشمن را بر شما مسلط می‌سازیم؛

چنان‌که پیش از این انجام دادیم. این معنا از ابن عباس است. وی می‌گوید: «آن‌ها پس از کيفراول و دوم، بار دیگر به سوی فساد بازگشتند و خداوند مؤمنان را بر آن‌ها مسلط گردانید تا آن‌ها را بکشند و تا روز قیامت از آن‌ها جزیه بگیرند.» ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ ابن عباس گوید: «یعنی ما جهنم را زندان مردم کافر قرار داده‌ایم.»^۱

۱. «لما تقدم أمره سبحانه لبني إسرائيل عقب ذلك بذكر ما كان منهم وما جرى عليهم فقال ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ أي أخبرناهم وأعلمناهم ﴿فِي الْكِتَابِ﴾ أي في التوراة ﴿لَتُقْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ أي حقا لا شك فيه أن خلافتكم سيفسدون في البلاد التي تسكنونها كرتين وهي بيت المقدس وأراد بالفساد الظلم وأخذ المال وقتل الأنبياء وسفك الدماء وقيل كان فسادهم الأول قتل زكريا والثاني قتل يحيى بن زكريا عن ابن عباس وابن مسعود وابن زيد قالوا ثم سلط الله عليهم سابور ذا الأكتاف ملكا من ملوك فارس في قتل زكريا وسلط عليهم في قتل يحيى بخت نصر وهورجل خرج من بابل وقيل الفساد الأول قتل شعيا والثاني قتل يحيى وإن زكريا مات حتف أنفه عن محمد بن إسحاق قال و أتاهم في الأول بخت نصر وفي الثاني ملك من ملوك بابل وقيل كان الأول جالوت فقتله داود عليه السلام والثاني بخت نصر عن قتادة وقيل أنه سبحانه ذكر فسادهم في الأرض ولم يبين ما هو فلا يقطع على شيء مما ذكر عن أبي علي الجبائي ﴿وَلَتَعْلَنَ عَلُوًّا كَبِيرًا﴾ أي ولتستكبرن ولتظلمن الناس ظلما عظيما والعلو نظير العتوهنا وهو الجرأة على الله تعالى والتعرض لسخطه ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ معناه فإذا جاء وقت أولى المرتين اللتين تفسدون فيهما والوعد هنا بمعنى الموعد ووضع المصدر موضع المفعول به أي إذا جاء وقت الموعد لإفسادكم في المرة الأولى ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ أي سلطنا عليكم عبادا لنا أولي شوكة وقوة ونجدة وخلينا بينكم وبينهم خادلين لكم جزاء على كفركم وعتوكم وهومثل قوله ﴿أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَهُمُونَ﴾ عن الحسن وقيل معناه أمرنا قوما مؤمنين بقتالكم وجهادكم لأن ظاهر قوله تعالى «عبادنا» وقوله ﴿بَعَثْنَا﴾ يقتضي ذلك عن الجبائي وقيل يجوز أن يكونوا مؤمنين أمرهم الله بجهاد هؤلاء ويجوز أن يكونوا كافرين فتألفهم نبي من الأنبياء لحرب هؤلاء وسلطهم على نظرائهم من الكفار والفساق عن أبي مسلم ﴿فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ أي فطافوا وسط الديار يترددون وينظرون هل بقي منهم أحد لم يقتلوه عن الزجاج ﴿وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾ أي موعودا كأننا لا خلف فيه ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ أي ردنا لكم بني إسرائيل الدولة وأظهرناكم عليهم وعاد ملككم على ما كان عليه ﴿وَآمَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾ أي وأكثرنا لكم أموالكم وأولادكم ورددنا لكم العدة والقوة ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ أي أكثر عددا وأنصارا من أعدائكم ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ معناه إن أحسنتم في أقوالكم وأفعالكم

شعرانی رحمۃ اللہ علیہ (۱۳۵۲ ش) می فرماید:

«والقول الصحيح أن المرة الأولى هي غزاة بخت النصر حيث أسرههم وخرّب المسجد واتى بهم إلى بابل فبقوا هناك إلى أن استولى ملك من ملوك فارس مسمى

ففتح إحسانكم عائد عليكم و ثوابه واصل إليكم تنصرون على أعدائكم في الدنيا و تهابون في العقبى ﴿وإن أسأتم فلها﴾ معناه وإن أسأتم فقد أسأتم إلى أنفسكم أيضا لأن مضرّة الإساءة عائدة إليها وإنما قال فلها على وجه التقابل لأنه في مقابلة قوله ﴿إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم﴾ كما يقال أحسن إلى نفسه ليقابل أساء إلى نفسه ولأن معنى قولك أنت منتهى الإساءة وأنت المختص بالإساءة متقارب فلذلك وضع اللام موضع إلى وقيل إن قوله ﴿فلها﴾ بمعنى فعلها كقوله تعالى ﴿لهم اللعنة﴾ أي عليهم اللعنة وقيل معناه فلها الجزاء والعقاب وإذا أمكن حمل الكلام على الظاهر فالأولى أن لا يعدل عنه وهذا الخطاب لبني إسرائيل ليكون الكلام جاريا على النسق والنظام ويجوز أن يكون خطابا لأمة نبينا ص فيكون اعتراضا بين القصة كما يفعل الخطيب والواعظ يحكي شيئا ثم يعظ ثم يعود إلى الحكاية فكانه لما بين أن بني إسرائيل لما علوا و بغوا في الأرض سلط عليهم قوما ثم لما تابوا قبل توبتهم وأظفروهم على عدوهم خاطب أمتنا بأن من أحسن عاد نفع إحسانه إليه ومن أساء عاد ضرره إليه ترغيبا و ترهيبا ﴿فإذا جاء وعد الآخرة﴾ أي وعد المرة الأخرى من قوله ﴿تفسد في الأرض مرتين﴾ والمراد به جاء وعد الجزاء على الفساد في الأرض في المرة الأخيرة أو جاء وعد فسادكم في الأرض في المرة الأخيرة أي الوقت الذي يكون فيه ما أخبر الله عنكم من الفساد والعدوان على العباد ﴿ليسوا و جوهكم﴾ أي غزاكم أعداؤكم و غلبوكم و دخلوا دياركم ليسوا وكم بالقتل والأسرى قال سئته أسوءه مساءة و مساوية و سوانية إذا أزنشته و قيل معناه ليسوا و كبراءكم و رؤساءكم و في مساءة الأكابر و إهانتهم مساءة الأصاغر ﴿وليدخلوا المشجدة﴾ أي بيت المقدس و نواحيه فكفي بالمسجد و هو المسجد الأقصى عن البلد كما كنى بالمسجد الحرام عن الحرم و معناه و ليستولوا على البلد لأنه لا يمكنهم دخول المسجد إلا بعد الاستيلاء ﴿كما دخلوه أول مرة﴾ دل بهذا على أن في المرة الأولى قد دخلوا المسجد أيضا وإن لم يذكر ذلك و معناه و ليدخل هؤلاء المسجد كما دخله أولئك أول مرة ﴿و ليتبؤوا ما علوا تبتيرا﴾ أي و ليدمروا و يهلكوا ما غلبوا عليه من بلادكم تدميرا و يجوز أن يكون ما مع الفعل بتأويل المصدر و المضاف محذوف أي ليتبروا مدة علوهم ﴿عسى ربكم﴾ يا بني إسرائيل ﴿أن يزحكنكم﴾ بعد انتقامه منكم إن تبتم و رجعتم إلى طاعته ﴿وإن عدتُم عدنا﴾ معناه وإن عدتم إلى الفساد عدنا بكم إلى العقاب لكم و التسليط عليكم كما فعلناه فيما مضى عن ابن عباس قال إنهم عادوا بعد الأولى و الثانية فسلط الله عليهم المؤمنين يقتلونهم و يأخذون منهم الجزية إلى يوم القيامة ﴿و جعلنا جهنم للكافرين حصيرا﴾ أي سجننا و محبسنا عن ابن عباس «مجمع البيان» ج، ٦، ص ٦١٤.

بکورش، فرّدهم إلى الشام و بنی المسجد لهم، فبقوا مدّة من الدهر إلى أن بعث یحیی و عیسی - علیهما السلام فبعث الله علیهم ملکا من الروم حتی استأصلهم و خرّب المسجد و بنی خرابا إلى أن بناه عمر بن الخطاب فی خلافته.»^۱

«قول صحیح آن است که منظور از دفعه اول، جنگ بخت النصر است؛ وقتی که آن‌ها را اسیر و مسجد را خراب کرد و آنان را به بابل کوچ داد. آن‌ها در آنجا بودند تا اینکه یکی از پادشاهان فارس به نام کوروش بر آنان سلطه پیدا کرد، آنان را به شام برگرداند و مسجدی برایشان ساخت. آن‌ها نیز در آنجا بودند تا اینکه حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام برانگیخته شدند. سپس، طغیان کردند و خداوند ملکی از روم را بر آنان مسلط کرد تا آنان را ریشه‌کن و مسجد را خراب کرد. این مسجد به صورت خرابه باقی مانده بود تا اینکه عمر بن خطاب در زمان خلافتش آن را دوباره بنا کرد.»

۱. پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین، ج ۲، ص ۷۴۸.

جلسه چهاردهم

ادامه بررسی آیه سوم

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۱

شعرانی رحمته الله در تفسیر این آیات می فرماید: «صحیح آن است که مرتبه اول مربوط به بخت النصر و مرتبه دوم مربوط به جریان حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام بود.»

طبرسی رحمته الله نیز در ادامه تفسیر این آیات می فرماید: «مفسران قرآن کریم، درباره این ماجرا اختلاف‌های بسیاری دارند. مناسب است که مهم‌ترین و بهترین مطالب آن‌ها را در اینجا به طور اختصار بیاوریم: همین که برای بار اول، بنی اسرائیل سرکشی کردند، خداوند پادشاه ایران - به قولی بخت النصر و به قولی پادشاه بابل - را بر آن‌ها مسلط گردانید. وی آن‌ها را محاصره کرد و بیت المقدس را گشود. برخی گفته‌اند: بخت النصر پس از سخاریب، پادشاه بابل و از دست نشانده‌های نمرود، از زنی بدکاره متولد شده بود. او بر بیت المقدس غالب شد و مسجد را ویران کرد؛ تورات را

سوزانید و لاشه‌های مردار را در مسجد افکنند. در مقابل خون حضرت یحیی علیه السلام ۷۰ هزار نفر را کشت؛ فرزندان آن‌ها را اسیر کرد؛ خانه‌های آن‌ها را غارت و اموالشان را برد. ۷۰ هزار نفر را به اسیری گرفت و آن‌ها را به بابل برد و مدت صد سال در بردگی مجوسیان به سربردند. آنگاه، خداوند آن‌ها را مشمول فضل و رحمت خود قرار داد و پادشاه ایرانی را که فردی خداشناس بود، مأمور ساخت تا آن‌ها را به بیت المقدس بازگرداند. آن‌ها مدت صد سال در بیت المقدس اقامت کردند و در این مدت، به راه راست می‌رفتند و وظایف خود را انجام می‌دادند. بار دیگر به سوی فساد و طغیان رفتند و یکی از پادشاهان روم، به نام انطیاخوس به سوی آن‌ها شتافت و بیت المقدس را ویران کرد و مردم آن را به اسیری گرفت. حذیفه گوید: پادشاه رومیه با آن‌ها جنگید و آن‌ها را اسیر کرد.»

محمد بن اسحاق گوید: «بنی اسرائیل خدا را معصیت می‌کردند. در میان آن‌ها جوانانی بودند و خداوند از آن‌ها گذشت می‌کرد. اولین بلایی که به سبب گناهکاری بر آن‌ها نازل شد، این بود که خداوند پیش از حضرت زکریا علیه السلام، شعیا را به سوی آن‌ها فرستاد. او کسی بود که بشارت ظهور حضرت عیسی علیه السلام و بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به ایشان داد. آنان پادشاهی داشتند که شعیا او را ارشاد و راهنمایی می‌کرد. شاه بیمار شد و سخاریب با ۶۰ هزار پرچم به سوی بیت المقدس آمد. شعیا برای شاه به درگاه خدا دعا کرد و او بهبود یافت. لشکریان سخاریب، همگی مردند، به جز پنج نفر که خود سخاریب نیز جزاین عده بود. آن‌ها فرار کردند. بنی اسرائیل به تعقیبشان پرداختند و سخاریب را اسیر کردند. خداوند دستور داد او را آزاد کنند تا نزد قوم خود رفته و آنان را از این واقعه باخبر سازد. آن‌ها وی را رها کردند و هفت سال بعد، از دنیا رفت. هنگام مرگ

فرزند پسرش، بخت النصر را جانشین خود قرار داد. پس از هفده سال، پادشاه بنی اسرائیل مرد و اوضاع زندگی آن‌ها دگرگون شد. مدعیان سلطنت، به جان هم افتادند و به کشتن یکدیگر پرداختند. شعیا در میان آن‌ها سخنرانی کرد و در ضمن پندها و اندرزها، آن‌ها را از عواقب این کارها بر حذر می‌داشت. آن‌ها قصد کشتن وی را داشتند، اما او فرار کرد و در تنه درختی مخفی شد. آنان درخت را بریدند و شعیا را دونیم کردند. خداوند، سبط هارون، ارمیا را به سوی ایشان فرستاد. او همین که کار ناپسند آن‌ها را مشاهده کرد، از میانشان رفت و آن‌ها را به حال خود وا گذاشت. بخت النصر و لشکریانش داخل بیت المقدس شدند و هر آنچه می‌خواستند، انجام داده و همراه اسیران بنی اسرائیل به بابل بازگشتند. این، نخستین بار بود.

برخی نیز گفته‌اند: «سبب آن، کشته شدن حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام بود؛ زیرا پادشاه شهوت پرست بنی اسرائیل می‌خواست با دخترزن خودش همبستر شود و حضرت یحیی علیه السلام او را منع کرد. این خبر به آن دختر رسید و کینه حضرت یحیی علیه السلام را در دل گرفت و شاه را وادار به قتل وی کرد. می‌گویند: خون پاک حضرت یحیی علیه السلام همچنان می‌جوشید تا وقتی که بخت النصر ۷۰ هزار یا ۷۲ هزار نفر از ایشان را به قتل رسانید. پس از آن، خون حضرت یحیی علیه السلام از جوشش افتاد.»

همه گفته‌اند: «یحیی بن زکریا علیه السلام در فساد دوم کشته شده است.»

مقاتل (۳۵۶ق) می‌نویسد: «فاصله میان فساد اول و فساد دوم ۲۱۰ سال بود.»

برخی می‌گویند: «بار اول بخت النصر و بار دوم پادشاهان ایران و روم با بنی اسرائیل جنگیدند و این هنگامی بود که حضرت یحیی علیه السلام را شهید کردند. از آن‌ها ۱۸۰ هزار نفر کشته شدند و بیت المقدس ویران گردید. همچنان به صورت ویرانه بود تا اینکه عمر بن الخطاب آن را بنا کرد و دیگر

هیچ فرد رومی بدون ترس وارد آن نشد.»

برخی می‌گویند: «مرتبه اول جالوت و مرتبه دوم بخت النصر با آن‌ها جنگید. والله اعلم.»^۱

۱. «اختلف المفسرون في القصة عن هاتين الكرتين اختلافا شديدا فالأولى أن نورد من جملتها ما هو الأهم على سبيل الإيجاز قالوا لما عتا بنو إسرائيل في المرة الأولى سلط الله عليهم ملك فارس وقيل بخت نصر وقيل ملكا من ملوك بابل فخرج إليهم وحاصروهم وفتح بيت المقدس وقيل إن بخت نصر ملك بابل بعد سنحاريب وكان من جيش نمرود وكان لزانبة لأب له فظهر على بيت المقدس وخرب المسجد وأحرق التوراة وألقى الجيف في المسجد وقتل على دم يحيى سبعين ألفا وسبى ذراريهم وأغار عليهم وأخرج أموالهم وسبى سبعين ألفا وذهب بهم إلى بابل فبقوا في يده مائة سنة يستعبدهم المجوس وأولادهم ثم تفضل الله عليهم بالرحمة فأمر ملكا من ملوك فارس عارفا بالله سبحانه وتعالى فردهم إلى بيت المقدس فأقاموا به مائة سنة على الطريق المستقيم والطاعة والعبادة ثم عادوا إلى الفساد والمعاصي فجاءهم ملك من ملوك الروم اسمه أنطياخوس فخرب بيت المقدس وسبى أهله وقيل غزاهم ملك الرومية سباهم عن حذيفة وقال محمد بن إسحاق كان بنو إسرائيل يعصون الله تعالى وفيهم الأحداث والله يتجاوز عنهم وكان أول ما نزل بهم بسبب ذنوبهم أن الله تعالى بعث إليهم شعيا قبل مبعث زكريا وشعيا هو الذي بشر يعيسى عليه السلام وبمحمد عليه السلام وكان لبني إسرائيل ملك كان شعيا يرشده ويسدده فمرض الملك وجاء سنحاريب إلى باب بيت المقدس بستمائة ألف راية فدعا الله سبحانه شعيا فبرأ الملك ومات جمع سنحاريب ولم ينج منهم إلا خمسة نفر منهم سنحاريب فهرب وأرسلوا خلفه من أخذه ثم أمر سبحانه بإطلاقه ليخبر قومه بما نزل بهم فأطلقوه وهلك سنحاريب بعد ذلك بسبع سنين واستخلف بخت نصر ابنه فلبث سبع عشرة سنة وهلك ملك بني إسرائيل ورج أمرهم وتنافسوا في الملك فقتل بعضهم بعضا فقام شعيا فيهم خطيبا وعظهم بعظات بليغة وأمرهم ونهاهم فهموا بقتله فهرب ودخل شجرة فقطعوا الشجرة بالمنشار فبعث الله إليهم أرميا من سبط هارون ثم خرج من بينهم لما رأى من أمرهم ودخل بخت نصر وجنوده بيت المقدس وفعل ما فعل ثم رجع إلى بابل بسببا بني إسرائيل وكانت هذه الدفعة الأولى وقيل أيضا أن سبب ذلك كان قتل يحيى بن زكريا وذلك أن ملك بني إسرائيل أراد أن يتزوج بنت امرأته فنهاه يحيى وبلغ أمها فحقدت عليه وبعثته على قتله فقتله وقيل إنه لم يزل دم يحيى بن زكريا يغلي حتى قتل بخت نصر منهم سبعين ألفا أو اثنين وسبعين ألفا ثم سكن الدم وذكر الجميع أن يحيى بن زكريا هو المقتول في الفساد الثاني قال مقاتل كان

چنانچه ملاحظه گردید، هیچ یک از مفسران به ارتباط این آیه با مسئله ظهور امام زمان علیه السلام اشاره ای نکرده است؛ در حالی که چند روایت از خاصه و عامه وجود دارد که در تفسیر این آیات به زمان ظهور امام زمان علیه السلام اشاره می کنند.

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخْنَبْتُهُمْ فَأَشَدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّآ بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أُوذَارَهَا ذَلِكُمْ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَتْصَرَمْتُهُمْ وَ لَكِن لَّيُبَلِّوْا بَعْضَكُمْ بَعْضًا وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾^۱

«هنگامی که با کسانی که کفرورزیده اند، برخورد کردید؛ گردن ها [ایشان] را بزنید تا آنان را [در کشتار] از پای درآوردید. پس [اسیران را] استوار در بند کشید. سپس، یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا [عوض ایشان] فدیة بگیرید تا در جنگ اسلحه بر زمین بگذارند. این است [دستور خدا] و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید؛ ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید. کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند.»

بیهقی (۴۵۸ق) در سنن، ذیل این آیه شریفه به سند خودش از مجاهد نقل می کند:

«مجاهد فی قوله عز و جل: ﴿حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أُوذَارَهَا﴾ یعنی: حتیٰ یبذل عیسیٰ.

ببین فساد الأول و الثانی مائتا سنة و عشر سنین و قبل إنما غزا بنی اسرائیل فی المرة الأولى بخت نصر و فی المرة الثانية ملوک فارس و الروم و ذلك حين قتلوا یحیی فقتلوا منهم مائة ألف و ثمانین ألفا و خرب بیت المقدس فلم یزل بعد ذلك خرابا حتی بناه عمر بن الخطاب فلم یدخله بعد ذلك رومی إلا خائفا و قبل إنما غزاهم فی المرة الأولى جالوت و فی الثانية بخت نصر و الله أعلم» (مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۱۶).

بن مریم علیها السلام، فیسلم کلّ یهودی و کلّ نصرانی و کلّ صاحب ملّة، و تأمن الشاة الذئب، و لا تقرض فارة جرابا، و تذهب العداوة من الأشياء کلّها، و ذلك ظهور الإسلام علی الدین کلّه.»^۱

«مجاهد درباره قول خداوند: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ می گوید: یعنی تا اینکه عیسی بن مریم علیها السلام نزول کند. در نتیجه، هر یهودی، هر نصرانی و هر صاحب ملتی اسلام می آورد؛ گوسفند از گرگ در امان خواهد بود؛ موش دیگر کیسه ها را پاره نکند و دشمنی از همه اشیا برود. آن، هنگام ظهور اسلام بر همه ادیان است.»

منابع روایت:

۱. بیهقی، ابی بکر، احمد بن حسین بن علی، السنن الکبری (ج ۹، ص ۱۸۰)؛
۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور (ج ۳، ص ۲۳۱)؛
۳. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة (ج ۳، ص ۲۴۰)؛
۴. نواز (معروف به ابن جحام)، ماهیار، تأویل ما نزل من القرآن، (ص ۳۸۳، ح ۴۳۶) به سند عامی با کمی تفاوت «و ذلك يكون عند القيام المهدي عليه السلام»؛
۵. استرآبادی، علی، تأویل الآيات (ج ۲، ص ۶۸۹)، از تأویل ما نزل من القرآن؛
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۶۶)، از تأویل الآيات؛
۷. بحرانی، سید هاشم، المحجة (ص ۸۶)، از تأویل ما نزل من القرآن؛

۸. _____، حلیة الابرار (ج ۵، ص ۵۶۶)؛
 ۹. _____، البرهان (ج ۴، ص ۳۲۹)، از تأویل الآیات؛
 ۱۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۶۱)، از تأویل الآیات؛
 ۱۱. صافی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۲۹۵)، از بحار الانوار.
- این نص به طرق متعدد از مجاهد نقل شده است؛ البته این، روایت نیست.

جلسه پانزدهم

روایات و اقوال درباره سرنوشت یهود در عصر ظهور

از آنجایی که روایات و اقوال در مورد سرنوشت یهودیان در زمان ظهور مختلف است، آنها را می‌توان به چهار نظر تقسیم کرد:

۱. برخی روایات بر وقوع جنگ با یهود و از بین رفتن آن‌ها در آن جنگ، دلالت دارد.

۲. بعضی روایات بر اسلام آوردن یهودیان در زمان ظهور، در اثر دیدن نشانه‌هایی به دست حضرت مهدی علیه السلام دلالت دارد.

۳. برخی بر این باورند که یهودیان در زمان ظهور بر دین خود باقی می‌مانند؛ ولی مأمور به پرداخت جزیه به حکومت اسلامی خواهند بود.

۴. بعضی گفته‌اند: یهودیان را از شهرهای عربی تبعید می‌کنند.

نظر سوم و چهارم با نظر اول سازگاری ندارند؛ مگر قائل شویم که هر سه به صورت مقطعی و مرحله‌ای برای یهود اتفاق می‌افتد؛ یعنی در مرحله اول مأمور به پرداخت جزیه؛ در مرحله دوم تبعید و در مرحله نهایی کار آن‌ها به درگیری نظامی ختم می‌شود. در ادامه، ضمن بررسی هریک از این نظرها به ادله آن‌ها نیز خواهیم پرداخت.

چند روایت به عنوان دلیل بر بقای یهود بر دین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی (نظر سوم)، وجود دارد. از جمله آن روایت‌ها:

«بِإِسْنَادٍ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَابِسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ مَرْيَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا بَا مُحَمَّدٍ كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَوَعِيَالِهِ قُلْتُ يَكُونُ مِثْلَهُ قَالَ نَعَمْ هُوَ مِثْلُ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ صَلَّى فِيهِ وَالْمُتِّمِ فِيهِ كَالْمُتِّمِ فِي فُسْطَاطِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِلَّا وَقَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهِ وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَالْمَلَائِكَةُ يَأْوُونَ إِلَى هَذَا الْمَسْجِدِ يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِيهِ يَا بَا مُحَمَّدٍ أَمَا إِنِّي لَوَكُنْتُ بِالْقُرْبِ مِنْكُمْ مَا صَلَّيْتُ صَلَاةً إِلَّا فِيهِ ثُمَّ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا انْتَقَمَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ وَلَنَا أَجْمَعِينَ.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابامحمد، گویا نزول قائم علیه السلام را با اهل و عیالش در مسجد سهله می بینم.» گفتم: «منزلش آن جاست؟» فرمود: «بله، آن منزل ادريس علیه السلام است و پیامبری مبعوث نشده، مگر اینکه در آنجا نماز خوانده است. اقامت کننده در آن، مانند مقیم در چادر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. مؤمن و مؤمنه ای نیست، مگر اینکه دلش به سوی آن پرمی زند. شب و روزی نیست، مگر اینکه فرشته ها رو به سوی آن مسجد می آورند و در آنجا به عبادت خدا مشغول می شوند. ای ابامحمد، آگاه باش! اگر من نزدیک آن مسجد بودم نمازی نمی خواندم، مگر در آنجا. زمانی که قائم ما قیام کند، برای خدا و رسولش و برای ما انتقام می گیرد.»

البته این روایت با این نقلی که بیان شد، به بحث ما ربطی ندارد؛ اما علامه مجلسی رحمته الله علیه این روایت را با کمی تفاوت نقل کرده که طبق نقل ایشان، روایت به بحث ما ارتباط پیدا می کند:

«قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَلَا يَزُولُ الْقَائِمُ فِيهِ أَبَدًا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمِنْ بَعْدِهِ قَالَ هَكَذَا مِنْ بَعْدِهِ إِلَى انْقِصَاءِ الْخَلْقِ قُلْتُ فَمَا يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الدِّمَّةِ عِنْدَهُ قَالَ

يُسَالِحُهُمْ كَمَا سَالَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَيُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ قُلْتُ
فَنَنْصَبَ لَكُمْ عِدَاوَةً فَقَالَ لَا يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا لِمَنْ خَالَفَنَا فِي دَوْلَتِنَا مِنْ نَصِيبٍ إِنَّ
اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ لَنَا دِمَاءَهُمْ عِنْدَ قِيَامِ قَائِمِنَا فَالْيَوْمَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ ذَلِكَ فَلَا
يُعَزُّكَ أَحَدٌ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا انْتَقَمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَنَا أَجْمَعِينَ»^۱

عرض کرد: «فدای تو شوم! قائم ﷺ همواره در آنجا خواهد بود؟» فرمود: «بله»
عرض کرد: «پس حال کسانی که بعد از وی هستند، [یعنی در رجعت] چگونه
خواهد بود؟» فرمود: «هر کسی تابع او باشد، تا انقضای خلق چنین خواهد بود.»
گفت: «آنگاه تکلیف اهل ذمه چه خواهد شد؟» فرمود: «با آنها مانند رسول
خدا ﷺ مسالمت خواهد کرد و آنان دودستی با حقارت، جزیه پرداخت
می‌کنند.» گفتیم: «حال دشمنان شما چگونه است؟» فرمود: «نه، ای ابامحمد،
هر کسی با ما مخالفت نماید، در دولت ما جایگاهی نخواهد داشت. خداوند
در زمان قائم ﷺ [ریختن] خون آنها را بر ما حلال کرده است؛ اما امروز خون
آنها برای ما و شما حرام است. پس، کسی شما را نفریبید. زمانی که قائم ما قیام
کرد، خداوند انتقام ما و مؤمنان را از آنها می‌گیرد.»

بنابراین، طبق این روایت، یهود در زمان ظهور خواهند بود و مکلف به
پرداخت جزیه می‌شوند. البته این نوع برخورد را فقط با اهل ذمه (از یهود و
نصارا) دارد، نه با یهودیان محارب.

جلسه شانزدهم

بقای یهود بردین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی
روایتی را از امام صادق علیه السلام در زمینه سرنوشت یهود در دوران ظهور مطرح
کردیم که دلالت داشت بر اینکه امام زمان علیه السلام با آنان به شکل مسالمت آمیز
برخورد خواهد کرد. آنان نیز بردین خود باقی می مانند و مأمور به پرداخت
جزیه می شوند. در ادامه به بررسی این روایت می پردازیم.

منابع روایت:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۷۶ و ۳۸۱)؛
۲. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۸۳)، از
بحار الانوار؛
۳. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل (ج ۳، ص ۴۱۴)، از
قصص راوندی؛
۴. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام (ج ۵، ص ۲۴۳)، از بحار الانوار.

بررسی سند روایت

علامه مجلسی رحمته الله نخست در مورد سند این روایت چنین بیان می کند:
«أَقُولُ زُوِيَ فِي كِتَابِ مَزَارٍ لِبَعْضِ قَدَمَاءِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي

عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ.»^۱

این حدیث که در کتاب «مزار» برای بعضی از قدمای اصحاب ما روایت شده است؛ طبق این بیان «بعض قدما» مشخص نیست. از این رو، روایت از مصادیق احادیث مرسل شمرده می شود.

اما در جای دیگر چنین بیان می کند:

«أَقُولُ رَوَى مُؤَلِّفُ الْمَزَارِ الْكَبِيرِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ.»^۲

طبق این بیان، صاحب کتاب مزار کبیر، ابن مشهدی (۶۱۰ق) این روایت را به اسناد خود از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

مؤلف کتاب مزار کبیر

مجلسی رحمته الله علیه می فرماید:

«و کتاب کبیر فی الزیارات تألیف محمد بن المشهدی کما یظهر من تألیفات السید بن طاووس (۶۶۴ق) واعتمد علیه ومدحه و سمنیه بالمزار الکبیر.»^۳

«کتاب کبیر در زیارات، تألیف محمد بن مشهدی است. این مطلب از تألیفات سید بن طاووس رحمته الله علیه (۶۶۴ق) به دست می آید. ایشان بر او اعتماد کرده و کتاب را مدح می کند. ما آن را مزار کبیر نامیدیم.»
در نتیجه، هر دو نقل بحار از کتاب مزار ابن مشهدی است و چه بسا،

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.

۲. همان، ص ۳۸۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۸.

نُسخ، آن را تکرار کرده‌اند.

بررسی اعتبار مزار کبیر

کسی نسبت به این کتاب نظر منفی ندارد، مگر آیت‌الله خویی رحمته‌الله که اشکال‌هایی را به کتاب و مؤلف آن وارد می‌کند. البته ما به آنها پیش از این پاسخ داده‌ایم. اما نویسنده کتاب، محمد بن جعفر بن علی مشهدی، در سال ۵۱۰ هجری به دنیا آمده و تألیف کتاب را در سال ۵۷۳ به پایان رسانده و در سال ۵۹۴ در قید حیات بوده است. او فردی معمولی نبود. ابن شهر آشوب، شاذان بن جبرئیل، عبدالله بن جعفر درستی، ابن زهره و ابن ابی فراس نخعی از جمله مشایخ ایشان بوده‌اند. فخار بن محمد موسوی، راوی صحیفه سجادیه و ابن نما، استاد محقق حلی رحمته‌الله (۷۲۶ق) از شاگردان وی بودند. ایشان به شیخ مفید رحمته‌الله (۴۱۳ق) سند بسیار کوتاهی دارد؛ یعنی با دو سند از شیخ نقل می‌کند.

ابن مشهدی شخصیتی دارد که بزرگان ما از او تجلیل کرده‌اند.

شهید اول رحمته‌الله، شیخ شمس الدین محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی (۷۸۶ تا ۷۳۴ق)، نسبت به ایشان می‌فرماید: «الشیخ الامام السعید».

شیخ حرّ عاملی رحمته‌الله می‌فرماید: «کان محدثاً فاضلاً صدوقاً».

محدث نوری رحمته‌الله می‌فرماید: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر مؤلف المزار المشهور الذی اعتمد علیه اصحابنا الابرار و یظهر منهم انه من اعظام العلماء واسع الروایة کثیر الفضل معتمد علیه».

شیخ عباس قمی رحمته‌الله (۱۳۵۹ق) می‌نویسد: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر عظیم النظر و المقدار».

سید محسن امین رحمته الله (۱۳۷۱ق) می گوید: «شیخ جلیل متبحر متحدث»
مدرس رحمته الله (۱۳۵۶ق) نیز از ایشان تجلیل می کند: «او از کبار محدثین
امامیه و بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بودند.»

آقا بزرگ تهرانی رحمته الله (۱۳۸۹ق) نیز می فرماید: «عالمٌ جلیلٌ واسع الرواية.»
استاد، آیت الله وحید خراسانی رحمته الله در درس اصولشان در بحث حرمت
صوم یوم عاشورا به روایتی استناد می کنند که مشکل سندی دارد و
می فرماید: «اعتمادنا على المزار لابن المشهدی نتیجه لاعتماد سید
عبدالکریم ابن طاووس و ولده علیه؛ ما به خاطر اعتماد دو شخصیت بزرگ
مثل ابن طاووس رحمته الله و فرزندش بر این کتاب اعتماد داریم.»

ابن المشهدی در مقدمه کتابش می فرماید: «انى قد جمعت فى كتابى
هذا من فنون الزيارات للمشاهد الشريفه من ما اتصلت به من ثقات الروات
الى السادات؛ تمام زیارات و ادعیه را از ثقات نقل کردم و متصل به سادات
معصوم هستند.»

سید رضی الدین، ابن طاووس رحمته الله (۵۸۱ق) معاصر ایشان و
سید عبدالکریم رحمته الله (۶۴۸ق)، هر دو بر کتاب ایشان اعتماد کرده اند.

مجلسی رحمته الله می فرماید: «المزار الكبير يعلم من كيفية إسناده أنه كتاب
معتبر وقد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيرا من الأخبار والزيارات؛^۲ از
چگونگی سند، اعتبار کتاب معلوم می شود و دو سید بزرگوار ابن طاووس
مطالب بسیاری را از این کتاب نقل کرده اند.»

محدث نوری رحمته الله می فرماید: «و منه يظهر أنه معدود في زمرة الفقهاء، كما

۱. طبسی، نجم الدین، صوم عاشورا بین السنة النبویة والبدعة الامویة، ص ۴۸.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۵.

أنه يظهر من صدر كتابه الاعتماد على كل ما أودعه فيه، وإن ما فيه من الزيارات كلها مأثورة، وإن لم يستند بعضها إليهم عليهم السلام في محلّه؛ از این کتاب معلوم می‌شود که مؤلف جزء فقها بوده است. همچنین از مقدمه آن استفاده می‌شود که بر تمامی آنچه که آورده، اعتماد دارد.»

آیت الله العظمی میلانی رحمته الله نیز می‌فرماید: «و نجد في زيارة الامام المهدي عليه السلام وصفا دقيقا لما جرى على جده.»

بنابراین، علما زیارات را قبول کرده‌اند و زیارت ناحیه نیز در مزار نقل شده است.

نتیجه اینکه، هم مؤلف کتاب مزار کبیر و هم خود کتاب مزار کبیر معتبر هستند.

جلسه هفدهم

تبعید یهود از شهرها و روستاهای مسلمانان

بحث، پیرامون سرنوشت یهود در زمان ظهور بود. روایتی که دلالت می‌کند بر باقی ماندن اهل ذمه بردین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی را مورد بررسی قرار دادیم.

اما قول بر تبعید یهودیان از شهرها و روستاهای مسلمانان (نظر چهارم) استناد به روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که ما در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

«ابن الولید عن الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَهُوَ مُشْتَكٍ وَأَنَا قَائِمٌ عَلَيْهِ لِأَيِّبِ بْنِ مِصْرَمِ بْنِ مِصْرَمٍ وَأَنَا مُنْبَرَأٌ وَأَنَا مُنْقِضٌ دِمَشْقَ حَجْرًا حَجْرًا وَأَخْرَجَنَ الْيَهُودَ وَالتَّصَارِي مِنْ كُلِّ كُورِ الْعَرَبِ وَالتَّسَوِّفِ الْعَرَبِ بَعْصَايَ هَذِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّكَ تُخَيِّرُ أَتَيْتَكَ تَحْيَا بَعْدَ مَا تَمُوتُ فَقَالَ هِيَ هَاتِ يَا عَبَّاسُ ذَهَبَتْ فِي غَيْرِ مَذْهَبٍ يَفْعَلُهُ رَجُلٌ مَيِّ.»^۱

عباسه اسدی می‌گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که ایشان با ناراحتی نشسته و من بالای سرش ایستاده بودم، فرمود: «در مصر منبری را بنا

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۴۰۶؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳،

می‌کنم؛ دمشق را سنگ به سنگ می‌شکنم (متلاشی می‌کنم)؛ یهودیان و نصارا را از هر منطقه عرب اخراج می‌نمایم و عرب را با این عصایم می‌رانم. من گفتم: «ای امیرالمؤمنین، مثل اینکه از برگشتن بعد از مرگ سخن می‌گویی؟» فرمود: «هیئات ای عبایه! بیراهه رفتی؛ این کارها را مردی از نسل من انجام می‌دهد.»

صدوق رحمته الله (۳۸۱ق) می‌فرماید:

«مثل اینکه حضرت از عبایه تقیه کرده است؛ آن‌گونه که در حدیث اول - تعجب و تمام شگفتی بین جمادی و رجب است - از ابن کوا، رئیس خوارج نهروان، تقیه می‌کند؛ چون این دو، نسبت به اسرار آل محمد علیهم السلام مورد اعتماد نبودند.»

این روایت بر سرنوشت یهود و تبعید آنان از بلاد اسلامی دلالت می‌کند.

منابع روایت

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار (ص ۴۰۶، ح ۸۲)؛
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۶۰)؛
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الايقاظ من الهجعه (ص ۳۸۵)؛
۴. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام (ج ۴).

بررسی سند روایت

«ابن الوليد عن الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبَايَةَ الْأَسَدِيِّ قَالَ.»

صالح بن میثم کوفی

تحقیق آیت الله خویی رحمته الله

«الکوفی: عدہ الشیخ فی رجاله من أصحاب الباقر علیه السلام، و ذکره ثانیاً فی أصحاب الصادق علیه السلام، قائلاً: «صالح بن میثم الأسدی، مولا هم، کوفی، تابعی». و عد البرقی أيضاً صالح بن میثم فی أصحاب الباقر علیه السلام و الصادق علیه السلام. روى عن أبي خالد التمار، و روى عنه يعقوب بن شعيب، ذكره الكشي في ترجمة میثم التمار (۲۴). و فی قریب من آخر ترجمته تصریح بأن صالح ابن میثم التمار روى عن الصادق، و روى عنه عمران الميثمي. كامل الزيارات: الباب ۵۰، فی کرامه الله تبارک و تعالی لزوار الحسین بن علی علیه السلام، الحدیث ۸. روى عن أبي جعفر علیه السلام، و روى عنه فضیل الرسان. تفسیر القمی: سورة نوح، فی تفسیر قوله تعالی: ﴿إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾. أقول: فضیل الرسام فی هذه الطبعة من غلط النساخ. و قال العلامة فی الخلاصة (۲)، من الباب ۱ من حرف الصاد، من القسم الأول: روى علي بن أحمد العقيقي، عن أبيه، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن يعقوب بن شعيب، عن صالح، قال له أبو جعفر علیه السلام إني أحبك، و أحب أباك حباً شديداً. أقول: هذه الرواية ضعيفة، فإن علي بن أحمد ضعيف، و أبوه مجهول، و مع ذلك الرواية عن صالح نفسه، فلا يمكن الاستدلال بها على وثاقته أو حسنه، إلا أن فی شهادة علي بن إبراهيم بوثقته غنى و كفاية»^۱

«شیخ رحمته الله در رجالش او را از اصحاب امام باقر علیه السلام می شمارد و در ذکر اصحاب امام صادق علیه السلام نیز وی را از جمله آن ها یاد می کند. برقی رحمته الله او را از

اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام شمرده است. کشی علیه السلام ایشان را در شرح حال میثم تمار ذکر کرده است. وی در طریق «کامل الزیارات» و «تفسیر قمی» قرار دارد (توثیق عام دارد). علامه علیه السلام در قسم اول در مورد ایشان روایتی نقل کرده و می گوید: صالح گفت: امام صادق علیه السلام به او فرمود: من تو را دوست دارم و پدر تو را نیز بسیار دوست دارم.»

این روایت ضعیف است؛ پس، علی بن احمد ضعیف بوده و پدر او مجهول است. علاوه بر این، روایت را خود صالح نقل می کند؛ پس امکان استدلال به آن بروثاقت و حسن او درست نیست؛ چون مستلزم دور است. مگر اینکه شهادت علی بن ابراهیم به وثاقت او کفایت کند.
مامقانی علیه السلام می فرماید:

«وعلق الشَّهید الثانی علیه السلام علیه قوله فیه مع ضعف السَّنَد أنه شهادة علی نفسه انتهى و اقول اما المناقشة بضعف السَّنَد فلا وجه لها و وجود صفوان قبل صالح یصلحه و کونه شهادة لنفسه قد مرّ جوابه فی مقدّمة الكتاب فالرجل من الحسان اقلّابل من امعن النظر بنی علی وثاقته لعدم تعقل حبّ الامام علیه السلام غیر العدل حبّا شدیداً بعد ما علم من انّ من احبّ حجرا حشره الله معه و ما یأتی من روايته فی حبابة الوالبيّة یکشف عن حسن عقیدته لبیانه کرامة للامام علیه السلام فلاحظ و تدبّر.»^۱

«شهِید ثانی علیه السلام بر این روایت تعلیق زده که علاوه بر ضعف سند روایت، شهادت بر خود محسوب می شود. می گویم: اما مناقشه به ضعف سند، وجهی ندارد. وجود صفوان قبل از صالح، آن را اصلاح می کند. اینکه روایت شهادت بر نفس است، در مقدمه کتاب آن را جواب دادیم. پس، ایشان

حداقل از حسان است؛ بلکه کسی که دقت کند بنا را بر وثاقت او می‌گذارد؛ به دلیل اینکه معقول نیست که امام غیر عادل را بسیار دوست داشته باشد. بعد از آنکه معلوم شد کسی که سنگی را دوست داشته باشد، خداوند او را با همان سنگ محسور می‌کند. آنچه در جریان حبابه و البیه نقل شده است، حسن عقیده او را آشکار می‌کند؛ چون کرامت‌های امام را بیان کرده است.»

جواب مامقانی رحمته الله از روایت‌های متضمن مدح راوی

«إِنَّهُ قَدْ أَكْثَرَابِن طَاوُوس... و غيره من علماء الرجال المناقشة في الأخبار الدالة على وثاقة أو مدح رواتها، بعدم إمكان الأخذ بها؛ لرجوع ذلك إلى تزكية النفس، و الشهادة في حق النفس، فلا تقبل. و قد بينا مرارا عديدة في طي التراجم أنّ الأخذ بأقوال علماء الرجال لما كان من باب الظن الثابت حجيته في الرجال، و الأغلب في الأخبار المشار إليها حصول الظن بصدورها من الإمام عليه السلام لغاية بعد أن يباهت الإمامي إمامه، فيحصل منها الظن بالوثاقة، أو حسن الحال، فيكون الحجة هو الظن المحاصل منه لا نفس شهادته، حتى تندرج في الشهادة للنفس الراجعة إلى الدعوى، و لا تكون حجة لذلك. و بنحو هذا أجبنا عمّا تداوله ابن طاووس و العلامة... و غيرها من المناقشة دائما في الروايات الواردة في تراجم الرجال بضعف السند؛ فإنّ الاعتماد في الجرح و التعديل لما كان على الظن - دون الخبر من حيث هو خبر- و بعض الأخبار القاصرة سندا يفيد الظن بجرح أو تعديل، نأخذ بما أفاد منها الظن بذلك، بلا توقف.»^۱

«ابن طاووس رحمته الله و غیر او از علمای رجال در اخباری که دلالت بر وثاقت و مدح راوی آن دارد بسیار مناقشه کرده‌اند. از همین رو، امکان ندارد این روایات را

اخذ کرد؛ چون بازگشت آن به تزکیه نفس و شهادت در حق نفس است. این اشکال قابل قبول نیست؛ بارها در تراجم اشخاص بیان کردیم که اخذ به اقوال علمای رجال از باب ظنی بوده که حجیت آن در علم رجال ثابت شده است. اغلب در این روایات، ظن به صدور آن‌ها از امام حاصل است؛ زیرا یک شیعه به امام خود سخن دروغی را نسبت نمی‌دهد. بنابراین، از این روایات، ظن به وثاقت یا حسن حال حاصل می‌شود. از این رو، حجت بودن آن از باب ظن حاصل از آن است نه خود شهادت؛ تا اینکه داخل در شهادت برای خود باشد و برگشت آن به ادعا تلقی شده و از این جهت حجت نباشد.

به همین نحو از اشکال متداول ابن طاووس رحمته الله، علامه رحمته الله و غیر این دوازده مناقشه - ای که در روایات وارد در تراجم رجال به ضعف سند کرده‌اند، جواب دادیم. پس، اعتماد در جرح و تعدیل وقتی که بنا بر ظن باشد، نه خبر از حیث خبر بودن؛ در نتیجه، بعضی اخبار که سند آن قاصر است افاده ظن به جرح و تعدیل می‌کند. ما بدون توقف آن، ظن به دست آمده از این روایات را اخذ می‌کنیم.

بنابراین، ایشان حسن است.

جلسه هجدهم

ادامه بررسی سند روایت

بعضی گفته‌اند: عبایه از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. اگر این مطلب ثابت شود، همین در توثیق او کفایت می‌کند؛ اما توثیق خاصی ندارد. عامه او را جزء غلات شیعه شمرده‌اند.

علی نمازی شاهرودی رحمته الله می‌فرماید:

«من خواص أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام. والأظهرة منه منسوب إلى جدّه وأبوه عمرو. فهو: عبایة بن عمرو بن ربیع؛ كما عدّه الشيخ أيضا بهذا العنوان من أصحاب الحسن المجتبی عليه السلام. جملة من رواياته الشريفة في الفضائل عن مولانا أمير المؤمنين صلوات الله عليه. وروى عبد الله بن الحسن بن الحسن، عنه، كتاب أمير المؤمنين عليه السلام إلى أهل مصر و محمد بن أبي بكر حین ولاه مصر و فيه جوامع الأحكام وروى عنه سليمان بن مهران الأعمش و عمران بن میثم و عبد الله بن الحسن بن الحسن و موسى بن طریف.»^۱

«او از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. نظر روشن‌ترین است که وی به جدش منسوب و پدرش عمرو بود. او در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام روایت‌های گزارش کرده است که عبدالله بن حسن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل مصر را - زمانی که محمد بن ابوبکر والی آنجا بود - از وی نقل می‌کند.

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۶۳.

آن روایت، حاوی جوامع احکام است. سلیمان بن مهران اعمش و عمران بن میثم و عبدالله بن حسن بن حسن و موسی بن طریف از او روایت کرده‌اند.

شوشتری علیه السلام (۱۴۱۶ق) می‌فرماید:

«قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب علي عليه السلام وقال في أصحاب الحسن عليه السلام: «عباية بن عمرو بن ربعي» و عدّه البرقي في خواص أصحاب علي عليه السلام. وفي رواية عمران بن میثم، قال: دخلت أنا و عبایة الأَسدي علی امرأة من بني أسد يقال لها: حبابة الوالبيّة، فحدّثتهما عن الحسين عليه السلام عن أبيه عليه السلام قال: نحن و شيعتنا علی الفطرة و سائر الناس منها براء.

أقول: الخبر في الكشي في حبابة؛ و روى أيضا عن صالح بن میثم مثله^۱. و روى أمالي ابن الشيخ مسندا عنه، قال: كان علي عليه السلام كثيرا ما يقول: سلوني قبل أن تفقدوني، فوالله ما من أرض مخصبة و لا مجدبة و لا فئة تضلّ مائة أو تهدي مائة إلا و أنا أعلم قائدها و سائقها و ناعقها إلى يوم القيامة و عنونه ميزان الذهبی، قائلا: روى عنه موسى بن طریف - كلاهما من غلاة الشيعة - له، عن علي: أنا قسيم النار.^۲

شیخ طوسی علیه السلام در کتاب رجال، او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شمارد. البته به نظر ما اینکه شیخ وی را جزء اصحاب می‌نامد، اعم از اعتبار و وثاقت شخص است. برقی علیه السلام او را جزء خواص امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند که می‌توان به استناد کلام برقی او را معتبر دانست.

وی روایت‌های مهمی را در مورد ائمه علیهم السلام نقل می‌کند. از آنجا که روایات

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۱۱۴ و ص ۱۱۵.

۲. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۷.

فضایل را گزارش کرده ذهبی نتوانسته او را تحمل کند و درباره اش می گوید: او از غلات شیعه است؛ چون از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «أنا قسیم النار.» در حالی که خود عامه روایت «علی مع الحق و الحق مع علی» را ذکر کرده اند.

مامقانی رحمته الله می فرماید:

«وقال الوحيد ره مرفی حثابة الوالیة ما يظهر منه حسن عقیدته و اقول حسن عقیدته مسلمة و كونه من خواصه الذی شهد به البرقی یدرجه فی الحسان كما لا یخفی و قد مرفی سلیمان بن مهران ما یکشف عن كونه معتمدا علیه و علی روایاته و انه كان امام الحی و لازم الامامة العدالة فتدبر جیدا.»^۱

«وحدید رحمته الله (۱۲۰۵ق) می گوید: از آنچه در قصه حبابه و البیه گذشت، حسن اعتقاد او ظاهر است. می گویم: حسن اعتقاد او مسلم است و اینکه برقی رحمته الله شهادت داده که او از خواص امام بود، او را جزء حسان قرار می دهد؛ چنانچه این مطلب پنهان نیست. در ضمن از مطالب مربوط به سلیمان بن مهران چنین برمی آید که هم خودش و هم روایات وی مورد اعتماد است. او امام جماعت بود و لازمه امام جماعت بودن، عدالت است.»^۲

به هر حال، عبایه جزء خواص حضرت بود. حداقل ایشان حسن است و روایتی را که نقل می کند، حسن و مورد قبول خواهد بود.

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. عجبا! مگر نمازگزاران شیعه بودند؟ که این را شرط فقهی امامت جماعت می دانستند؟

عثمان بن عیسی

ایشان منحرف در عقیده و جزء سران فرقه واقفیه بود.

نجاشی رضی الله عنه می فرماید:

«وكان شيخ الواقعة ووجهها، وأحد الوكلاء المستبدین بمال موسی بن جعفر رضی الله عنه، روى عن أبي الحسن رضی الله عنه. ذكره الكشي في رجاله. وذكر نصرین الصباح قال: كان له في يده مال - يعني الرضا رضی الله عنه فمنعه فسخط عليه. قال: ثم تاب وبعث إليه بالمال، وكان يروي عن أبي حمزة، وكان رأى في المنام أنه يموت بالحائر على صاحبه السلام، فترك منزله بالكوفة، وأقام بالحائر حتى مات ودفن هناك. صنف كتاباً»^۱

«او شیخ و بزرگ واقفیه و یکی از وکلایی بود که به اموال و حقوق شرعی متعلق به موسی بن جعفر رضی الله عنه استبداد کرد. از ابوالحسن رضی الله عنه روایت کرده است. کشی او را در رجالش یاد می کند. نصرین صباح می گوید: «امام رضا رضی الله عنه مالی در دست او داشت، آن را از امام منع کرد و امام براو غضب کرد. سپس، توبه کرد و مال را نزد امام فرستاد.» از ابو حمزه روایت می کرد. در خواب دید که در حائر (کربلا) - بر صاحبش سلام - می میرد، از این رو، منزل خویش در کوفه را ترک کرد و در حائراقامت گزید تا از دنیا رفت. سپس، در آنجا دفن شد. او کتابی تصنیف کرده است.»

شیخ رضی الله عنه در کتاب الغیبه می نویسد:

«وقد روي السبب الذي دعا قوما إلى القول بالوقف. فروى الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد علي بن أبي حمزة البطائني وزياد بن مروان القندي و

عثمان بن عیسیٰ الرواسی طمعوا فی الدنیا و مالوا الی حطامها و استمالوا قوما فبدلوا لهم شیئا مما اختانوه من الأموال - نحو حمزة بن بزیع و ابن المکاری و کرام الخثعمی و أمثالهم.»

«فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ وَ لَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفِيهِمْ وَ جَحَدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعًا فِي الْأَمْوَالِ.»^۱

«روایات و اخباری وجود دارد که سبب اعتقاد عده‌ای به وقف و تشکیل مذهب واقفیه را بیان می‌کند: از افراد مطمئن روایت شده است: اولین کسانی که این اعتقاد را اظهار کردند، «علی بن ابی حمزه بطائنی»، «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسیٰ رواسی» بودند. آن‌ها به مال دنیا طمع و نظر عده‌ای را به خود جلب کردند تا اینکه آن عده، اموالی را در اختیار این افراد قرار دادند و آن‌ها نیز مثل «حمزه بن بزیع»، «ابن مکاری» و «کرام خثعمی» و دیگران در اموال مردم خیانت کردند.»

«یونس بن عبدالرحمن گفته است: [وقتی] ابوابراهیم (امام کاظم علیه السلام) از دنیا رفت، نزد [بعضی از] وکلای ایشان اموال بسیار زیادی بود. همین امر موجب وقف آن‌ها شد؛ زیرا آن‌ها به دلیل طمع در اموال حضرت، شهادت و مرگ ایشان را انکار کردند.»

کشی رضی الله عنه نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَحَدُ الْقَوْمِ عُثْمَانُ بْنُ عِيْسَى، وَ كَانَ

يَكُونُ مِمْرًا، وَكَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَسِتُّ جَوَارٍ فَبَعَتْ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِيهِنَّ وَفِي الْمَالِ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ: أَنْ أَبِي قَدْ مَاتَ وَقَدْ أَقْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ، وَقَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ بِمَوْتِهِ، وَاحْتَجَّ عَلَيْهِ. قَالَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَإِنْ كَانَ قَدْ مَاتَ عَلَى مَا تَحْكِي فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَقَدْ أَعْتَقْتُ الْجَوَارِيَّ.»^۱

احمد بن محمد می گوید: «یکی از وکلای موسی بن جعفر عليه السلام، عثمان بن عیسی در مصر بود. نزد او مقدار زیادی مال با شش کنیز وجود داشت. حضرت رضا عليه السلام به او در مورد فرستادن اموال و کنیزان پیغام داد. در جواب نوشت: پدرت نمرده است. امام عليه السلام در جواب نامه اش نوشت: پدرم از دنیا رفت، میراث او را تقسیم کردیم و خبر فوتش نیز همه جا منتشر شد. عملکرد من درباره میراثش به استناد فوت او بود. عثمان بن عیسی جواب داد: اگر پدرت رحلت نکرده است، چیزی به تونمی رسد و اگر از دنیا رفته باشد، طبق گفتار تو، به من دستور نداده که چیزی به تو بدهم. کنیزان را آزاد و به ازدواجشان درآوردم.»

از این روایات مشخص می شود که او انسانی منحرف و در برابر امام، جری و بی حیا بود.

ابن شهر آشوب رحمته الله او را از ثقات راویان امام کاظم عليه السلام می داند.

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب عده می فرماید:

«عمل الطائفة بروایاته لوثاقته و تخرجه عن الكذب. كما ورد في طريق أسانيد كامل الزيارات؛ عمل طائفة به روایات او به جهت وثاقت و دوری وی از کذب است.»

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۵۹۸.

آیت الله خویی رحمته الله علیه می فرماید:

«لا ینبغی الشک فی أن عثمان بن عیسیٰ - کان منحرفا عن الحق و معارضا للرضا علیه السلام، و غیر معترف بامامته، و قد استحل أموال الإمام علیه السلام، و لم یدفعها إلیه! و أما توبته و رده الأموال بعد ذلك فلم تثبت، فإنها رواية نصر بن الصباح، و هو لیس بشيء، و لکنه مع ذلك کان ثقة بشهادة الشيخ، و علی بن ابراهیم، و ابن شهر آشوب المؤیدة بدعوى بعضهم أنه من أصحاب الإجماع.»^۱

«شکی نیست که عثمان بن عیسیٰ منحرف از حق و معارض با امام رضا علیه السلام بود و اعتقاد به امامت ایشان نداشت؛ اموال آن حضرت را حلال شمرد و به ایشان تحویل نداد. اما توبه او و رد اموال ثابت نشده است. روایتی که بر این مطلب دلالت دارد روایت نصر بن صباح است که آن نیز معتبر نیست؛ ولی با این وجود، او به جهت شهادت شیخ رحمته الله علیه، علی بن ابراهیم رحمته الله علیه و ابن شهر آشوب رحمته الله علیه ثقة است و با ادعای بعضی که او را از اصحاب اجماع می دانند، تأیید می شود.»

مبنای مرحوم خویی رحمته الله علیه این است که اعتقاد و مذهب در اعتبار راوی دخالت ندارد. ما نیز این مطلب را اضافه کنیم که ایشان کثیرالروایه بوده و این خود دلیل بر اعتبار ایشان است.

بنابراین، روایات ایشان نیز مورد قبول است؛ از این رو، سند این روایت مشکلی ندارد و مفاد آن نیز این است که حضرت مهدی علیه السلام در زمان ظهور، یهودیان را از سرزمین های اسلامی تبعید می کند.

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۳۲.

جلسه نوزدهم

ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود

روایت اول

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكْتَبِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَكِيمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَةٌ إِلَّا وَقَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرَنِي بِهِنَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّلَاثَةُ وَ الْحُمْسُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ يَفْتُلُ مُبْغِضِينَا وَ لَا يَقْبَلُ الْحِزْبِيَّةَ وَ يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَ الْأَصْنَامَ وَ يَضَعُ الْحَرْبَ أَوْزَارَهَا وَ يَدْعُو إِلَى أَخْذِ الْمَالِ فَيَقْسِمُهُ بِالسُّوْيَةِ وَ يَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ.»^۱

مکحول می گوید: «علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: حافظان اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می دانند که در میان آن ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد، جز آنکه من با او

شریکم و برابرتی دارم؛ ولی من هفتاد مناقب دارم که هیچ‌کدام از آنان در آن شریک نیستند.» عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین مرا از آن‌ها آگاه کن.» فرمود: «به راستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نمی‌برد تا قائم خاندان ما ظهور کند؛ دشمنان ما را بکشد؛ جزیه نپذیرد؛ صلیب‌ها و بت‌ها را بشکند؛ جنگ‌های جهان را به پایان رساند؛ اموال را ضبط و به تساوی تقسیم کند و در میان رعایا به عدالت رفتار کند.»

طبق این روایت، امام زمان علیه السلام از اهل کتاب جزیه نمی‌پذیرد؛ در حالی که روایت قبل دلالت بر پذیرفتن جزیه داشت.

منابع روایت:

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، خصال (ج ۲، ص ۵۷۲ تا ۵۷۹، ح ۱)؛
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۳۱، ص ۴۳۲)؛
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة (ج ۳، ص ۴۹۶، ح ۲۶۰)، از خصال؛
۴. محمدی ری شهری و گروهی از نویسندگان، موسوعة أحادیث امیرالمؤمنین علیه السلام (ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۴)، همان نص خصال؛
۵. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۵۶۷).

بررسی سند روایت

این روایت نیاز به بررسی سند ندارد؛ زیرا روایات زیادی وجود دارد که مضمون این روایت را تأیید می‌کند. از طرفی با توجه به عامی بودن سند آن، اقرار به فضایل است.

مکحول

چند نفر به این نام هستند؛ اما در اینجا مکحول بن ابراهیم مورد بحث است. بعضی گفته‌اند: او از صحابه و از آزاد شده‌های رسول خدا سَلَّمَ است. البته افراد متعددی به نام مکحول در «سیر اعلام النبلاء» وجود دارند که از صحابه روایت کردند؛ اما نمازی لَهُ بدون اینکه دلیلی ارائه دهد، می‌گوید: او از صحابه است.

نمازی شاهرودی لَهُ می‌فرماید:

«عَدَّ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ مِنْ مَوَالِي رَسُولِ اللَّهِ سَلَّمَ. وَ فِي الْخِصَالِ بَابُ السَّبْعِينَ عَنْهُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقِبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرَكْتَهُ فِيهَا وَ فَضَّلْتَهُ. وَ لِي سَبْعُونَ مَنْقِبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ. قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ. فَقَالَ - الْخ - وَ ذَكَرَ السَّبْعِينَ بِتَمَامِهِ. وَ رَوَيْتَهُ تَفْسِيرَ الْأُذُنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ تَعَيَّمَا أُذُنًا وَاعِيَةً﴾ بِأُذُنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ قِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ سَلَّمَ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؟ قَالَ: نَعَمْ. مَلَاقَاتُهُ لِمَوْلَانَا السَّجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الشَّامِ وَ قَوْلُهُ لَهُ: كَيْفَ أَمْسَيْتَ؟ وَ الظَّاهِرُ اتِّحَادُهُ مَعَ مَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ الرَّوَّاسِيِّ عَنِ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَذْكُورِ فِي مَدِينَةِ الْمَعَاجِزِ ص ١٣٠. وَ لِمَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ رَوَايَةٌ كَرِيمَةٌ تَقَدَّمَتِ الْإِشَارَةُ إِلَيْهَا فِي أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ. وَ لَكِنْ عَدَّهُ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ مِنَ الْمُبْغِضِينَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»^١

«... او از اصحاب و موالی رسول الله سَلَّمَ و راوی هفتاد روایت در مناقب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شمرده شده است. از روایت‌های نقل شده از وی عبارت‌اند از: روایت تفسیر اذن در ﴿وَ تَعَيَّمَا أُذُنًا وَاعِيَةً﴾ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۴۹۱.

روایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمودند: بعد از من دوازده خلیفه وجود دارد. روایات دیگری نیز در این زمینه نقل کرده است. او ملاقاتی با امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در شام داشته و جوایای حال امام عَلَيْهِ السَّلَام بوده است. برای مکحول روایت کریمه‌ای وجود دارد که در ترجمه احمد بن زیاد به آن اشاره کردیم؛ ولی ابن ابی‌الحدید او را از مبغضان علی عَلَيْهِ السَّلَام یاد می‌کند [شاید تشابه اسمی باشد].»

البته این روایت اگر از جهت سند اشکال دارد؛ ولی از جهت متن قوی است؛ بلکه اگر روای آن عامی باشد، جزء اقرارها به حساب می‌آید. مضمون روایت نیز این است که در دوران ظهور، سیاست امام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برابر یهود، سیاست باقی ماندن بردین یهود و دریافت جزیه نیست.

روایات متعددی از خاصه و عامه نقل شده که در بردارنده این عبارت است: «مهاجره بیت المقدس» یعنی مهاجرت امام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بیت المقدس. اگر منظور، سکنای حضرت است، این با روایات ما سازگاری ندارد؛ چون طبق روایات ما محل سکونت حضرت، کوفه است. نکته دیگر در تعبیر «مهاجره» این است که مهاجرت حضرت به بیت المقدس دلالت دارد که قبل از رفتن امام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آنجا از وجود یهود پاک گشته و از همین رو، تعبیر به لشکرکشی نشده است. تعبیر روایتی دیگر چنین است: «یسیر المهدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حتی ینزل بیت المقدس.»

روایت دوم

«وَرَوَى السَّيِّدُ هَبَّةُ اللَّهِ بْنُ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْمَوْسَوِيُّ فِي كِتَابِ الْمَجْمُوعِ الرَّائِقِ مِنْ أَزْهَارِ الْحَدَائِقِ قَالَ: مِمَّا ظَفِرْتُ بِهِ مِنْ حُطْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام مِمَّا نَقَلْتُهُ مِنَ الْخِزَانَةِ الرَّصَوِيَّةِ الطَّائِفِيَّةِ، مِنْ كِتَابٍ يَتَضَمَّنُ حُطْبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ مِنْهَا الْخُطْبَةُ اللَّوْلُوِيَّةُ. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
يَعْقُوبَ الْجُرَيْمِيِّ عَنْ أَبِي حَبِيشِ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ أَبِيهِ
عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَمِيرِ
المُؤْمِنِينَ عليه السلام وَذَكَرَ خُطْبَةً طَوِيلَةً جِدًّا فِيهَا عَلَامَاتُ آخِرِ الزَّمَانِ، وَإِخْبَارٌ بِمَغِيبَاتِ
كَثِيرَةٍ مِنْهَا دَوْلَةُ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنِي الْعَبَّاسِ وَأَحْوَالُ الدَّجَالِ وَالسُّفْيَانِيَّ إِلَى أَنْ قَالَ:
المُهْدِيُّ مِنْ دُرِّيَّتِي يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَعَلَيْهِ قَبِيصُ إِبْرَاهِيمَ وَحُلَّةُ
إِسْمَاعِيلَ، وَفِي رِجْلِهِ نَعْلٌ شَيْثِيَّةٌ، وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ
يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَيَكُونُ مَعَ المُهْدِيِّ مِنْ دُرِّيَّتِي فَإِذَا ظَهَرَ فَاغْرُقُوهُ فَإِنَّهُ مَرْبُوعُ
الْقَامَةِ، حِلْكُ سَوَادِ الشَّعْرِ يَنْظُرُ مِنْ عَيْنِ مَلِكِ الْمَوْتِ، يَبْقَى عَلَى بَابِ الْحَرَمِ
فَيَصِيحُ بِأَصْحَابِهِ صَيْحَةً، فَيَجْمَعُ اللَّهُ تَعَالَى عَسَاكِرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ
وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقْصَايِ الْأَرْضِ، ثُمَّ ذَكَرَ تَفْصِيلَهُمْ وَأَمَاكِنَهُمْ وَبِلَادَهُمْ إِلَى
أَنْ قَالَ: فَيَتَقَدَّمُ المُهْدِيُّ مِنْ دُرِّيَّتِي فَيُصَلِّي إِلَى قِبْلَةِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ
يَسِيرُونَ جَمِيعًا إِلَى أَنْ يَأْتُوا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، ثُمَّ ذَكَرَ الْحُزْبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الدَّجَالِ، وَذَكَرَ
أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ عَسَاكِرَ الدَّجَالِ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَتَبَقَى الدُّنْيَا عَامِرَةً وَيَقُومُ بِالْقِسْطِ
وَالعَدْلِ إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ يَمُوتُ عَيْسَى - وَيَبْقَى الْمُتَنَظِّرُ المُهْدِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام
فَيَسِيرُ فِي الدُّنْيَا وَسَيْفُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَيَقْتُلُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى وَاهْلَ الْبِدْعِ...»

«جابر بن عبد الله انصاری از امیرالمؤمنین عليه السلام خطبه ای طولانی نقل می کند که
در آن علامت های آخرالزمان، خبردادن به اموری غیبی از جمله آن ها: دولت
بنی امیه و بنی عباس، احوال دجال و سفیانی ذکر شده است. تا اینکه فرمودند:
«مهدی صلى الله عليه وآله از ذریه من، بین رکن و مقام ظهور می کند؛ برتن او پیراهن ابراهیم عليه السلام
و حله اسماعیل عليه السلام است؛ کفش شیث عليه السلام را به پا دارد.» دلیل برآن، قول

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از آسمان نازل می شود و او همراه مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از ذریه من است؛ پس، هنگامی که ظاهر شد او را بشناسید؛ به درستی که او قامت متوسطی دارد؛ از چشم ملک الموت نظر می کند (طبق واقع حکم و عمل می کند یا اینکه بردشمنان عذاب و مرگ است). بر در حرم می ایستد و اصحابش را صدا می زند. خداوند لشکریان او را در یک شب جمع می کند و آن ها ۳۱۳ نفر از نقاط مختلف زمین هستند.» سپس، تفصیل آن ها، مکان و شهرهای آن ها را ذکر کرد تا اینکه فرمودند: «مهدی عَلَيْهِ السَّلَام که از ذریه من است؛ جلومی ایستد؛ به سمت قبله جدش رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز می گزارد و همگی می روند تا به بیت المقدس می - رسند.» سپس، جنگ بین او و دجال را ذکر کرد و اینکه آن ها تمام لشکر دجال را به قتل می رسانند؛ دنیا آباد باقی می ماند؛ امام، قیام به قسط و عدل می کند. تا اینکه فرمودند: «سپس، حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از دنیا می رود و حضرت مهدی از آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام باقی می ماند؛ در دنیا سیر می کند؛ در حالی که شمشیر برگردن دارد و یهود، نصارا و اهل بدعت را می کشد.»

جلسه بیستم

عدم پذیرش جزیه از یهود

روایتی را درباره سرنوشت یهود در عصر ظهور به نقل از جابر بن عبد الله انصاری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردیم که در آن چنین تعبیر شده بود: «وَيَسِيرُونَ جَمِيعاً إِلَى أَنْ يَأْتُوا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ». گویا از این عبارت استفاده شده که امام بدون درگیری و لشکرکشی وارد بیت المقدس می شوند؛ حال یا از این جهت که چون خطوط مقدم آن‌ها شکست خورده و دیگر رودررو نمی شوند و یا از این جهت که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام مشکل بیت المقدس حل شده و یهود کنار رفته اند. این روایت نسبت به این مطلب صراحت ندارد و همین مقدار دلالت دارد که امام بدون درگیری وارد بیت المقدس می شود.

منابع روایت

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۸۷، ح ۸۰۴)، از المجموع الرائق؛
۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل (ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۲۱ و ج ۱۱، ص ۳۷۷، ح ۲۱۹)؛
۳. مروج طبسی، محمدرضا، الشيعة والرجعة (ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷)، از المجموع الرائق؛

۴. المهدي الموعود المنتظر (ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)، از الشيعة و الرجعة؛
 ۵. موسوعة أحاديث اميرالمؤمنين عليه السلام (ص ۳۲، ح ۸ و ص ۷۴، ح ۵) همان
 نص إثبات الهداة؛
 ۶. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۴، ص ۱۷۸).
 اولین کسی که این حدیث را نقل کرده صاحب المجموع الرائق،
 سیدهبه الله بن ابی محمد حسن موسوی (قرن ۸ ق) است. این کتاب در
 حقیقت چند رساله است.

بررسی اعتبار کتاب المجموع الرائق من ازهار الحدائق

آقا بزرگ تهرانی رحمته الله درباره این کتاب می فرماید:

«آن مجموعه ای از رسائل در فنون متعدد از دعاها، حرزها، عقاید دینی، فروع فقهی و غیر آن از اخبار غریبه و فواید کلامی است. از جمله کتاب هایی که شیخ ما، محدث نوری رحمته الله بر آن اعتماد کرده و در خاتمه مستدرک در اعتبار آن سخن گفته است: کتاب سیدهبه الله بن ابومحمد، حسن موسوی، معاصر علامه حلی رحمته الله و کتابی که از لایه لای مطالبش، ارزشمندی آن معلوم می شود. مؤلف در سال ۷۰۳ هجری آن را تألیف کرده است. صاحب ریاض می گوید: آن کتاب دو جلد بزرگ که هر جلد آن شش باب است. می گویم: جلد اول را یافتیم؛ اما بر جلد دوم دست نیافتیم و نشنیدیم که وجود داشته باشد. جلد اول در کتابخانه سیدحسن صدرالدین در کاظمین و در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطاء در نجف وجود دارد. نزد سیدمحمد جزایری در اهواز نیز هست. دارای شش باب است: باب اول در منافع قرآن و طب وارده از ائمه علیهم السلام است. باب دوم در اعتقادات و وجوب معرفت خدا بر مؤمن است. در آن تمام کتاب اعتقادات

صدوق را از نسخه‌اش به خط سیدزین الدین، علی بن سعید، ابو عبد الله حسین موسوی، پسر عموی مصنف، بنا بر آنچه در آخر باب به آن تصریح کرده، وارد کرده است. باب سوم تمام جمل علم و عمل شریف مرتضی علم الهدی را از نسخه‌اش به خط حسن بن علی بن محمد بن علی حسینی که جد او معروف به صاحب خاتم بود، وارد کرده است. باب چهارم در ادعیه، حرزهای رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام است. باب پنجم کتاب مقنع در امامت، تصنیف شیخ مفید رحمته الله را آورده است. باب ششم در بعضی روایات، مناقب اهل بیت علیهم السلام، در ذکر اتصال وصیت از آدم تا علی علیه السلام است و همچنین ذکر کلام هشام بن حکم در امامت، وصف امام و دلایل بر امامت در آن وجود دارد. در آخر، تنبیه داده بر اینکه این احادیث ۱۲۰۰ کلمه از کلمات بهترین بندگان است.»^۱

۱. «مجموع من عدة رسائل في فنون متعددة من الأدعية والأحراز والعقائد الدينية والفروع الفقهية وغيرها من الاخبار الغربية والفوائد الكلامية، وهو مما اعتمد عليه شيخنا النوري وتكلم في اعتباره في خاتمة المستدرک: ۳۷۱ و هو للسيد هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي المعاصر للعلامة الحلبي، و هو كتاب جليل نفيس يظهر من أثنائه أنه ألفه ۷۰۳ قال في الرياض هوفي مجلدين كبيرين كل مجلد ستة أبواب (أقول) المجلد الأول يأتي فهرسه لكن الثاني ما عثرت عليه ولا سمعت بوجوده، وأما المجلد الأول ففي خزنة سيدنا الحسن صدر الدين بالكاظمية، وفي مكتبة الشيخ علي كاشف الغطاء في النجف وعند السيد محمد الجزائري بأهواز، مرتب على ستة أبواب: الأول في منافع القرآن وما ورد من طب الأئمة عليهم السلام، الثاني في الاعتقاد وما يجب على المؤمن من معرفة الله تعالى، وأورد فيه تمام اعتقادات الصدوق عن نسخه بخط السيد زين الدين علي بن السعيد أبي عبد الله الحسين الموسوي ابن عم والد المصنف علي ما صرح به في آخر الباب، وفي الباب الثالث أورد تمام جمل العلم والعمل للشريف المرتضی علم الهدی عن نسخه بخط الحسن بن علي بن محمد بن علي الحسيني المعروف جده بصاحب الخاتم تاريخ كتابتها ۶۰۰ كما صرح به أيضا في آخر الباب، وذكر تاريخ فراغه من هذا الباب: نهار الجمعة من شهر صفر ۷۰۳، الباب الرابع فيما حصل من الأدعية المباركة عن النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام وبعض أحرارهم وحججهم، وفي أوائل الباب ذكر أدعية الأيام السبعة المروية عن الكاظم عليه السلام نقلًا عن خط جده لأمه السيد السعيد نجم الدين أبي نصر محمد

محدث نوری رحمته الله می فرماید:

«کتاب المجموع الرائق من أزهار الحقائق تأليف سيد، عالم، فاضل، سيدهبه الله بن ابومحمد حسن موسوي است. صاحب أمل الأمل می گوید: او فردی عالم، صالح و عابد بود و کتابی به نام «الرائق من أزهار الحقائق» دارد. در کتاب رياض، سيدهبه الله بن ابومحمد، حسن موسوي، شخص فاضل، عالم، کامل، محدث، جليل، معاصر علامه رحمته الله و صاحب کتاب معروف «المجموع الرائق» معرفی شده که کتابی لطيف و جامع اکثر مطالب است. کسانی که این کتاب را به شيخ صدوق رحمته الله و شيخ مفيد رحمته الله نسبت داده اند، اشتباه کرده اند؛ چون:

نخست، اینکه کتاب مزبور در فهرست تألیف های شيخ صدوق رحمته الله و شيخ مفيد رحمته الله در کتاب های رجال ذکر نشده است؛

دوم، اینکه در آن کتاب از جماعتی از متأخرین این دو، نقل روایت شده است؛

سوم، اینکه از مطالب کتاب ظاهر است که آن را در سال ۷۰۳ هجری تألیف کرده است؛

چهارم، اینکه خود او بارها در لابه لای کتاب به اسمش تصریح می کند. بنا بر آنچه در بعضی نسخه ها دیدم و از تاریخ تألیفی که برای آن ذکر شده، معلوم می شود که وی آن را در اواخر عصر علامه رحمته الله تألیف کرده است. شاید

الموسوي نقيب مشهد الكاظمين عليه السلام وفي الباب الخامس أورد تمام كتاب المقنع في الإمامة تصنيف الشيخ الرئيس المفيد العالم عبيد الله بن عبد الله السعدآبادي؛ الباب السادس في بعض ما ورد من أخبارهم و مناقبهم، و ذكر اتصال الوصية من لدن آدم إلى علي عليه السلام و ذكر كلام هشام بن الحكم في الإمامة و وصف الإمام و الدلائل عليه، و في أواخره تنبيه يتلو، هذه الأحاديث ألف كلمة و مائتا كلمة من كلام خير البرية عليه السلام (الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۲۰، ص ۵۶).

وجه چنین ظنی این بوده که او اعتقادات شیخ صدوق علیه السلام را در این کتاب آورده است و در اول هر بحثی می گوید: «صدوق علیه السلام گفت.» همچنین از مفید علیه السلام نیز نقل کرده که این نیز سبب اشتباه شده است.

خلاصه: کتاب او دو جلد بزرگ است که مشتمل بر اخبار غریبه، فواید کلامی، مسائل فقهی، دعاها، اذکار و مانند آن است. هر جلد شش باب دارد که به طور کلی، دوازده باب خواهد بود. اگرچه استاد ما در بحار الانوار نامی از این کتاب نیاورده؛ اما کتابی معروف است.

می گوید: از آثار او کتاب «الشرقی» در معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و دلایل امامت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است؛ همان گونه که در کتاب «المجموع الرائق» به آن تصریح می کند.

ما در این کتاب، تمام کتاب «الأربعین» جمال الدین، یوسف بن حاتم شامی، شاگرد محقق، صاحب کتاب «الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهمیم» و «الأربعین» جمال الدین، حافظ، فاضل، ابوخطاب عمراندلسی به قرائت مبارک بن موهوب اربلی، در سال ۶۱۰ در مجلس واحد، را آورده است. در قسمتی از کتاب می گوید: از آنچه من بر آن دست یافتم از خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام است که از خزانه مولوی رضویه طاووسیه نقل کردم. از کتابی پیدا کردم که به خط سیدمولی، سعید رضی الدین مؤلف این خزانه و شامل کتاب های او بود.

خلاصه: این نسبتی را که داده اند، از غلط های آشکار است. در اول کتاب می گوید: من به بعضی کتاب های مسنده که نزد فضلالی معظم و سادات مقدس بود، نگاه کردم؛ در نتیجه، تألیفات آنها را جمع آوری

۱. «کتاب المجموع الرائق من أزهار الحدائق: تألیف السید العالم الفاضل، السید هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي. قال في أمل الأمل: كان عالماً، صالحاً، عابداً، له كتاب «الرائق من أزهار الحدائق».

وفي الرياض: السید هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي، الفاضل العالم الكامل، المحدث الجليل، المعاصر للعلامة ومن في طبقته، صاحب كتاب «المجموع الرائق» المعروف، وهو كتاب لطيف، جامع لأكثر، المطالب، وغلط من نسب هذا الكتاب الى الصدوق، أو الى المفيد.

أما أولاً: فلأنه غير مذكور في فهرس مؤلفاتهما على ما ذكر في كتب الرجال. وأما ثانياً: فلأنه يروي في هذا الكتاب عن جماعة من المتأخرين عنهما وعن كتبهم. وأما ثالثاً: فلأنه يظهر من مطاوي هذا الكتاب أنه ألف سنة ثلاث وسبعمئة. وأما رابعاً: فلأنه صرح نفسه مراراً في أثناء ذلك الكتاب باسمه، على ما رأيته في طائفة من نسخه. وبما ذكرناه من تأريخ التأليف يعلم أنه ألفه في أواخر عصر العلامة. ولعل وجه هذا الظن أن في أوائل ذلك الكتاب أورد أكثر كتاب الاعتقادات للشيخ الصدوق، بل كله، وقد صدر كل مبحث منه بقوله: قال الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه. وكذلك ينقل من كتاب الشيخ المفيد أيضاً. وبالجملة كتابه هذا مجلدان كبيران، ويشتمل على الأخبار الغربية، والفوائد الكلامية، والمسائل الفقهية، والأدعية والأذكار، وأمثال ذلك من المطالب، وهو محتو على اثني عشر باباً، كل مجلد ستة أبواب، وهو كتاب معروف وإن لم يورده الأستاذ الاستناد في بحار الأنوار.

قال: ثم من مؤلفاته كتاب «الشرفي» في معجزات النبي ﷺ، ودلائل أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام، كما صرح به نفسه في كتاب «المجموع الرائق» المشار إليه، انتهى. (رياض العلماء، ج 5، ص 305) قلت: قد أورد في هذا الكتاب تمام كتاب «الأربعين» لجمال الدين يوسف ابن حاتم الشامي، تلميذ المحقق - صاحب كتاب «الذرة النظيم في مناقب الأئمة اللهاميم - و«الأربعين» لجمال الدين الحافظ الفاضل أبي الخطاب عمر الأندلسي، بقرأة المبارك بن موهوب الإربلي، سنة عشر وستمئة، في مجلس واحد.

وقال في موضع من الكتاب: ومما ظفرت به من خطب أمير المؤمنين عليه السلام نقلته من الخزانة المولوية الرضوية الطاوسية، قدس الله روح جامعها ومؤلفها، وأمتع الله بدوام أيام المولى

علامه مجلسی رحمته الله علیه علت عدم ذکر این کتاب، در مقدمه بحار را چنین توضیح می‌دهد:

«ثم اعلم أنا سنذكر بعض أخبار الكتب المتقدمة التي لم نأخذ منها كثيرا لبعض الجهات مع ما سيتجدد من الكتب في كتاب مفرد سميناه بمستدرك البحار إن شاء الله الكريم الغفار إذ الإلحاق في هذا الكتاب يصير سببا لتغيير كثير من النسخ المتفرقة في البلاد والله الموفق للخير والرشد والسداد»^۱

«بدان که به زودی بعضی اخبار کتب متقدم که بسیاری از روایت‌های آن‌ها را به جهاتی اخذ نکردم را ذکر می‌کنم و آن‌ها را در کتابی جدا به نام «مستدرک البحار» خواهی یافت، ان شاء الله؛ زیرا الحاق به کتاب «بحار» سبب تغییر بسیاری از نسخه‌های پراکنده در بلاد می‌شود (سبب اختلاف در نسخه‌هایی که در دسترس مردم است، می‌شود)».

محدث نوری رحمته الله علیه در مورد کتاب‌هایی که علامه مجلسی رحمته الله علیه ذکر نکرده، می‌فرماید:

«وقد عثر على كتب كثيرة لم ينقل عنها في البحار بل ذكرها في المقدمات ووجدت كتب أخرى لم يكن عنده ولم يمهله الأجل لتأليف المستدرك ولا بأس بالإشارة إلى

الطاهر مالکها، وأعرّ نصره، من كتاب وجدته، عليه مكتوب بخط السيد مولى السعيد رضي الدين، مؤلف هذه الخزانة، وحاوي كتبها ما صورته. إلى آخره» (المجموع الرائق: ص ۱۸۴).
 و بالجملة: فالنسبة المذكورة من الأغلاط الواضحة. وقال في أول الكتاب: فإني لما نظرت في بعض الكتب المسندة عند الفضلاء المعظمين، والسادة النبلاء المقدسين، والقادة علماء المصنفين، آثرت أن أجمع ما صنفوه» (مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۱۹، ص ۳۷۷).
 ۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۶.

أسامي تلك الكتب التي أغلبها موجودة.»^۱

«مجلسی رحمته الله بر کتاب های زیادی دست یافته که آن ها را در بحار نقل نکرده؛ بلکه در مقدمات آورده است. کتاب های دیگری نیز وجود داشته که در اختیار او نبوده و اجل نیز مهلت تألیف مستدرک را به وی نداده است. سزاوار است به اسامی آن کتاب ها که اغلب موجود هستند، اشاره کنم: المجموع الرائق تألیف سید هبة الله بن ابی محمد حسن موسوی معاصر علامه.»

نتیجه

کتاب «المجموع الرائق» و مؤلف آن معتبر است. حرّ عاملی رحمته الله نیز خطبه امیر المؤمنین علیه السلام که دلالت داشت بر ورود حضرت مهدی عجل الله فرجه و اصحابش به بیت المقدس را از این کتاب نقل می کند؛ اما مؤلف، این خطبه را در کتابخانه پیدا کرده و نقل می کند؛ بنابراین، هیچ طریقی به آن ندارد؛ از این رو، باید طرق دیگری، مانند قوّت متن و وجود شواهد صحت در روایات دیگر، براعتبار این روایت بیابیم.

جلسه بیست و یکم

ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود

روایت سوم

«حدثنا عبد الله بن مروان عن الهيثم بن عبد الرحمن عن حدثه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: المهدي مولده بالمدينة من أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، و اسمه اسم النبي، و مهاجره بيت المقدس.»^۱

هیثم بن عبد الرحمن از کسی از علی بن ابی طالب عليه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «مهدی صلى الله عليه وآله از اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله، متولد مدینه، اسم او اسم پیامبر صلى الله عليه وآله و مهاجرتش به بیت المقدس است.»

منابع روایت:

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن (ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰۸۱)؛
۲. مقدسی سلمی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر (ص ۳۷)؛
۳. سیوطی، جلال الدین، عرف السیوطی (ج ۲، ص ۷۳)؛
۴. متقی هندی، علاء الدین، علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال (ج ۱۴، ص ۵۸۱)؛

۵. الشيخ مهدي حمد الفتاوى، مهدي، نهج الخلاص للإمام على أمير المؤمنين عليه السلام (ص ۵۹۶)؛
۶. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۴، ص ۶۴).

بررسی سند روایت

هیثم بن عبدالرحمن

نامی از هیثم بن عبدالرحمن در کتب رجالی نیست. نمازی رضی الله عنه می فرماید: «لم يذكره». در جامع الرواة، تنقیح المقال و معجم رجال الحديث نامی از او نیامده است. البته وی روایتی را به این مضمون در فضیلت امیرالمؤمنین عليه السلام نقل می کند:

«محمد بن العباس، عن الحسن بن علي بن عاصم، عنه، عن الرضا عليه السلام، عن أبيه صلوات الله عليهم في قوله تعالى: ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ قال: نزلت في علي بن أبي طالب عليه السلام. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾ قال: نزلت في الثلاثة.»^۱

«هیثم بن عبدالرحمن از امام رضا عليه السلام از پدرانشان در مورد قول خداوند ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ فرمودند: «این آیه درباره علی بن ابی طالب عليه السلام نازل شده است. [آیه] ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾ درباره آن سه نفر نازل شده است.»

از این روایت استفاده می شود که ایشان جزء موالیان امیرالمؤمنین عليه السلام بوده است؛ ولی مطلبی دیگر در مورد او نیافتیم.

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۷۵.

بر فرض که اعتبار وی را بپذیریم، خود ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمی‌کند؛ بلکه در سند آن چنین آمده است: «عمن حدثه». یعنی روایت مرسل است. البته صرف ارسال، موجب کنارگذاشتن روایتی نمی‌شود؛ بلکه اگر متن قوت و مؤید داشته باشد و از طرفی مخالف با مبانی نباشد، آن را می‌پذیریم. اما ما نسبت به «مهاجره الی بیت المقدس» مؤیداتی نداریم؛ بلکه برعکس، در روایات خاصه آمده است که محل سکونت دائمی حضرت، کوفه خواهد بود و از هجرت حضرت به بیت المقدس در آن روایات سخنی به میان نیامده است؛ مگر روایتی که از کتاب «المجموع الرائق» نقل کردیم که آن نیز مورد بحث بود.

روایت چهارم

«حدثنا عبد الله بن مروان عن الهيثم بن عبد الرحمن قال: حدثني من سمع عليا رضي الله عنه يقول: إذا بعث السفيناني إلى المهدي عليه السلام جيشا فخشف بهم بالبيداء وبلغ ذلك أهل الشام قالوا لخليفتهم: قد خرج المهدي فبايعه وادخل في طاعته وإلا قتلناك، فيرسل إليه بالبيعة، ويسير المهدي عليه السلام حتى ينزل بيت المقدس وتنقل إليه الخزانن وتدخل العرب والعجم وأهل الحرب والروم وغيرهم في طاعته من غير قتال، حتى تبنى المساجد بالقسطنطينة وما دونها، ويخرج قبله رجل من أهل بيته بأهل المشرق يحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل ويمثل ويتوجه إلى بيت المقدس فلا يبلغه حتى يموت.»^۱

«هیثم بن عبد الرحمن گفت: آن کسی که شنید به من حدیث کرد:

علی علیه السلام می گوید: هنگامی که سفیانی لشکری را به سوی مهدی علیه السلام می فرستد؛ آن‌ها در بیداء به زمین فرو می روند. این خبر به اهل شام می رسد و به خلیفه می گویند: مهدی علیه السلام خروج کرده است با او بیعت کن و در اطاعت او داخل شو؛ در غیر این صورت، تورا خواهد کشت؛ پس، بیعت را به سوی او می فرستد. مهدی علیه السلام حرکت می کند تا به بیت المقدس وارد شود. خزاین به او منتقل می شود. عرب، عجم (غیر عرب)، اهل حرب، روم و غیر آن‌ها بدون جنگ در اطاعت او داخل می شوند. حتی مساجد در قسطنطنیه بنا می کند. قبل از وی، مردی از اهل بیت او به همراه اهل شرق که هشت ماه شمشیر برگردن خود حمل دارد، خروج می کند، می کشد، مثله می کند و به سوی بیت المقدس می رود؛ ولی به آن نمی رسد تا اینکه می - میرد.»

دلالت این روایت بر اینکه بیت المقدس از قبل از یهود پاک سازی شده قوی تر است؛ به همین دلیل، امام علیه السلام آنجا را پایتخت خویش قرار می دهد. البته دلالت آن روشن نیست؛ چون کسی که قبل از امام علیه السلام برای فتح بیت المقدس می رود، به آنجا نمی رسد.

منابع روایت:

۱. ابن حماد، نعیم، الفتن (ص ۲۷۳، ح ۱۰۱۷)؛
۲. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن؛
۳. نجفی مرعشی، سید شهاب الدین، ملحقات احقاق الحق (ج ۱۳، ص ۳۱۲)؛
۴. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال (ج ۱۴، ص ۵۸۹)؛

۵. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۷۵.

بررسی سند روایت

بر فرض قبول الفتن ابن حماد (۲۲۹ق)، این روایت نیز مرسل است. ابن طاووس رحمته الله هنگام نقل روایت مزبور می فرماید: «هكذا رأيت الحديث و فيه النظر» یعنی ایشان نیز این روایت را قبول ندارند.^۱

مناظره امام عليه السلام با یهود

برخی روایات دلالت بر این مطلب دارد که امام عليه السلام با یهود بحث و مناظره می کند.

روایت اول

«حدثنا أبو يوسف المقدسي عن صفوان بن عمرو عن عبد الله بن بشر الخثعمي عن كعب قال: المهدي يبعث بقتال الروم يعطى فقه عشرة، يستخرج تابوت السكينة من غار بأنطاكية فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى عليه السلام، و الإنجيل الذي أنزله الله عزو جل على عيسى عليه السلام، يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم.»^۲

«کعب می گوید: مهدی عليه السلام تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه خارج می کند. در آن توراتی است که خداوند بر موسی عليه السلام نازل کرد و انجیلی که خداوند بر عیسی عليه السلام نازل کرد. او بین اهل تورات به توراتشان و بین اهل انجیل به انجیلشان حکم می کند.»

۱. ابن طاووس، ملاحم، ب ۱۳۳، ص ۱۲۵، ح ۱۶۱.

۲. ابن حماد، نعیم، الفتن، ص ۲۴۹.

جلسه بیست و دوم

مقدمه

روایاتی را نقل کردیم که دلالت دارد بر اینکه امام با یهود بحث و مناظره می‌کند و بسیاری از آن‌ها مسلمان می‌شوند. ولی اکثر این روایات از طریق عامه نقل شده و به معصوم نیز منتهی نمی‌شود؛ علاوه بر این، لحن این اخبار با روایات ما سازگاری ندارد. البته روایتی نیز در منابع ما به این مضمون نقل شده است.

روایت دوم

«أَبِي عَنْ سَعْدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ عَنْ شُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرَةَ عَنْ جَابِرِ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَقْبِضْ هَذِهِ الْخُمْسَمَائَةَ دَرَاهِمٍ فَضَعُهَا فِي مَوَاضِعِهَا فَأَنْهَا زَكَاةَ مَالِي فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلْ خُذْهَا أَنْتَ فَضَعُهَا فِي جِيبِكَ وَالْإِيْتَامَ وَالْمَسَاكِينَ وَفِي إِخْوَانِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا فَأَنَّهُ يَفْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ وَيَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِثْلَهُمْ وَالْفَاجِرِ فَنَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ. فَأَمَّا سَبِي الْمُهْدِيِّ لِأَنَّهُ يُهْدَى لِأَمْرِ حَفِيٍّ يَسْتَخْرِجُ السَّوْرَةَ وَسَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّةٍ فَيَخْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ السَّوْرَةَ بِالسَّوْرَةَ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ وَتُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَظَهْرُهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَ

سَفَكْتُمْ فِيهِ الدِّمَاءَ وَرَكِبْتُمْ فِيهِ حَاْرِمَ اللَّهِ فَيُعْطِي شَيْئًا لَمْ يُعْطِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ رَجُلٌ مِثِّي اسْمُهُ كَأَسْمِي يَحْفَظُنِي اللَّهُ فِيهِ وَيَعْمَلُ بِسُنَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَنُورًا بَعْدَ مَا تَمَتَّتَنِي ظُلْمًا وَجُورًا وَسُوءًا.»^۱

«جابر بن یزید جعفی می گوید: مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و به او گفت: «خداوند تو را سلامت بدارد، این پانصد درهم را از من بگیر که زکات مال من است.» امام باقر علیه السلام به او فرمود: «خودت آن را نگهدار و به همسایگان، یتیمان، مسکینان و برادرانت که مسلمان هستند، بده.» سپس فرمود: «هنگامی که قائم اهل بیت علیهم السلام قیام کرد، به طور مساوی تقسیم می کند و در میان خلق، مؤمن یا فاجر، به عدل رفتار می کند؛ پس، هر کسی از او اطاعت کند، فرمان خدا را برده است و هر کسی از او نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. مهدی علیه السلام به این جهت مهدی نامیده شد که به امری پنهان هدایت می شود. تورات و سایر کتب [آسمانی] خدای عزوجل را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد. میان اهل تورات (یهود) با تورات، میان اهل انجیل با انجیل، میان اهل زبور با زبور و میان مسلمانان با قرآن حکم می کند. اموال از داخل و خارج زمین نزد او گرد آمده و انباشته می شود. سپس به مردم می گوید: بیایید و بگیرید این چیزی است که به خاطر آن، رابطه خویشاوندی را قطع کردید؛ به خاطر آن، خون هایی را به ناحق ریختید و برایش آنچه را خداوند تحریم کرده بود، مرتکب شدید. به آنان چنان ثروتی می بخشد که پیش از او هیچ کس نبخشیده بود.» و گفت: «(رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمودند: اسم او اسم من است؛ خداوند مرا در او حفظ می کند؛ او به سنت من عمل می کند و زمین را از دادگری، برابری و نور پرمی کند؛ همان گونه که از

ستمکاری، تعدی و شرّ پر شده است.»

مجلسی رحمته الله علیه ضمن بیان این روایت، توضیحی این گونه می دهد:

«بیان قوله رحمته الله علیه إنما يكون هذا أي وجوب رفع الزكاة إلى الإمام وقوله يحكم بين أهل التوراة بالتوراة لا ينافي ما سيأتي من الأخبار في أنه رحمته الله علیه لا يقبل من أحد إلا الإسلام لأن هذا محمول على أنه يقيم الحجة عليهم بكتبهم أو يفعل ذلك في بدو الأمر قبل أن يعلو أمره ويتم حجته قوله رحمته الله علیه يحفظني الله فيه أي يحفظ حقي و حرمتي في شأنه فيعينه وينصره أو يجعله بحيث يعلم الناس حقه و حرمته مجده.»^۱

«بیان قول امام «انما يكون هذا» یعنی وجوب پرداخت زکات به امام و قول امام رحمته الله علیه که حضرت مهدی رحمته الله علیه بین اهل تورات به تورات حکم می کند، با روایاتی که بیان می کند امام رحمته الله علیه از هیچ کس دینی غیر از اسلام را قبول نمی کند، منافات ندارد؛ زیرا این روایت حمل می شود بر اینکه امام با کتاب آن ها، حجت بر آن ها اقامه می کند؛ در آغاز این کار را انجام می دهد تا اینکه امرش بالا بگیرد و حجت را بر آنان تمام کند. قول امام رحمته الله علیه «يحفظني الله فيه» یعنی خداوند حق و حرمت مرا در شأن او حفظ می کند؛ به گونه ای او را یاری می کند که مردم می دانند حق و حرمت او به خاطر جدش است.»

روایت سوم

«حدثنا أبو يوسف المقدسي عن صفوان بن عمرو عن عبد الله بن بشر الخثعمي عن كعب قال: المهدي رحمته الله علیه يبعث بقتال الروم يعطى فقه عشرة، يستخرج تابوت السكينة من غار بأتاكية فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى رحمته الله علیه، و الإنجيل الذي أنزله الله عزو جل على عيسى رحمته الله علیه، يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و

بین اهل الإنجیل یا نجیلهم»^۱

«کعب می گوید: مهدی عجل الله فرجه به جنگ با روم مبعوث می شود. تابوت سکینه را از غار انطاکیه خارج می کند که در آن توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل کرد و انجیلی که خداوند بر عیسی علیه السلام نازل کرد. بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل حکم می کند.»

روایت چهارم

«حدثنا ضمرة عن ابن شوذب عن مطر عن كعب قال: إنما سُمِّيَ المهدي عجل الله فرجه لأنه يهدى إلى أسفار من أسفار التوراة يستخرجها من جبال الشام، يدعو إليها اليهود فيسلم على تلك الكتب جماعة كثيرة، ثم ذكر نحواً من ثلاثين ألفاً»^۲

«کعب می گوید: او مهدی نامیده شده است؛ چون به اسفار تورات هدایت می کند. تورات را از کوه های شام خارج و یهود را به تورات دعوت می کند؛ پس، جماعت زیادی با آن کتاب ها اسلام می آورند. سپس، تعداد ۳۰ هزار نفر را ذکر کرد که اسلام می آورند.»

اشکال

بعضی معاصران چنین اشکال می کنند:

«أقول: لاحظ أن كعباً أفرط في يهوديته فلم يكتف بآن جعل الإمام المهدي عجل الله فرجه يحكم بالتوراة لليهود والإنجيل للنصارى، بل جعل أصل تسمية الله تعالى له بالمهدي بسبب أنه يهدي إلى أسفار التوراة الضائعة! ثم زعم أن ثلاثين ألفاً من

۱. ابن حماد، نعیم، الفتن، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۲۵۱.

اليهود يسلمون على تلك الكتب! أما تلاميذه فزعموا أن أكثر اليهود يسلمون على يد الإمام المهدي عليه السلام وليس ثلاثون ألفاً فقط، ففي ابن حماد: ١/ ٣٥٥ و ٣٦٠، عن سليمان بن عيسى. قال: بلغني أنه على يدي المهدي يظهر تابوت السكينة من بحيرة طبرية حتى تحمل فتوضع بين يديه بيت المقدس، فإذا نظرت إليه اليهود أسلمت إلا قليلاً منهم»^١

«ملاحظه کن که کعب در یهودیت خود افراط کرده و اینکه امام برای یهود به تورات و برای نصارا به انجیل حکم می‌کند، اکتفا نکرده است؛ بلکه اصل نام‌گذاری امام به مهدی توسط خداوند را به این سبب دانسته که او به اسفار تورات هدایت می‌کند. سپس، گمان کرده که ۳۰ هزار نفر از آن‌ها طبق آن کتاب اسلام می‌آورند؛ در حالی که گمان شاگردان او این است که اکثر یهود به دست امام مهدی عليه السلام مسلمان می‌شوند و فقط ۳۰ هزار نفر نیستند. سلیمان بن عیسی می‌گوید: به من خبر رسیده که امام مهدی عليه السلام تابوت سکینه را از دریاچه طبریه بیرون می‌آورد تا اینکه آن را حمل می‌کند و در بیت المقدس قرار می‌دهد. هنگامی که یهود به او نگاه کنند، جز تعداد کمی، همگی اسلام می‌آورند.»

البته استدلال و محاجه به کتب آسمانی دیگر در روایات ما نیز هست؛ اما اشکالی که وجود دارد چه در روایات کعب - البته کعب و روایات او نزد ما اعتبار ندارد - و چه در غیر روایات کعب، این است که طبق این احادیث، کتاب‌های آسمانی تا زمان ظهور نزد امام عليه السلام نیستند؛ حال آنکه طبق روایات ما، کتاب‌های آسمانی جزء موارث انبیا است؛ و موارث انبیا نیز از امامی به امام دیگر منتقل شده و اکنون در دست امام زمان عليه السلام است.

۱. جمعی از نویسندگان، المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ص ۶۳۲.

روایت پنجم

سلیمان بن عیسی شاگرد کعب چنین نقل می‌کند:
 «قد بلغنی أنه علی یدی المهدی علیه السلام یظهر تابوت السکینه من بحیره طبریه،
 حتی یحمل فیوضع بین یدیہ ببیت المقدس، فإذا نظرت إلیه الیهود أسلمت إلا
 قليلا منهم، ثم يموت المهدي.»^۱

«به من خبر رسیده که تابوت سکینه به دست مهدی علیه السلام از دریاچه طبریه
 ظاهر می‌شود تا اینکه آن را حمل می‌کند و در بیت المقدس قرار می‌دهد.
 هنگامی که یهود به آن نگاه کنند، جز تعداد کمی، همگی اسلام می‌آورند.
 سپس، مهدی علیه السلام رحلت می‌کند.»

از این روایت استفاده می‌شود که امام علیه السلام بر یهود اتمام حجت می‌کند و
 بسیاری از یهودیان بدون درگیری مسلمان می‌شوند.

سلیمان بن عیسی

عسقلانی (۸۵۲ق) نقل می‌کند: ابوحاتم - از معتدلین اهل سنت - گفته
 است: «انه کذاب.»^۲

جزرجانی - که از نواصب است - می‌گوید: «کذاب مصرح.»
 این روایت دلالت دارد بر اینکه امام زمان علیه السلام با یهود مواجه می‌کند؛ اما
 چنانچه بیان شد، اینها روایت نیستند؛ بلکه سخن کعب است. نظر کعب
 نیز علاوه بر اینکه معتبر نیست، با احادیث دیگر تعارض دارد.

۱. ابن حماد، نعیم، الفتن، ص ۲۵۴.

۲. عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۳.

روایت ششم

بیهقی (۴۵۸ق) در سنن، ذیل این آیه شریفه، به سند خودش از مجاهد نقل می‌کند:

«مجاهد فی قوله عزّو جلّ: ﴿حَتَّى تَصَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ یعنی: حتی یَنزِل عیسی بن مریم، فیسلم کلّ یهودی و کلّ نصرانی و کلّ صاحب ملّة، و تأمن الشاة الذئب، و لا تقرض فارة جرابا، و تذهب العداوة من الأشياء کلّها، و ذلك ظهور الإسلام علی الدین کلّه.»^۱

«مجاهد درباره این قول خداوند: ﴿حَتَّى تَصَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ می‌گوید: یعنی تا اینکه عیسی بن مریم علیه السلام نزول کند. در نتیجه، هر یهودی، هر نصرانی و هر صاحب ملتی اسلام می‌آورد؛ گوسفند از گرگ در امان خواهد بود؛ موش کیسه‌ها را پاره نکند و دشمنی از همه اشیا برود. آن هنگام، [وقت] ظهور اسلام بر همه ادیان است.»

این روایت نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نشده است؛ اما مفاد آن می‌رساند که یهود بدون درگیری مسلمان می‌شوند؛ البته دلالتی نیز بر محاجه حضرت با آن‌ها ندارد.

روایت هفتم

«حدّثني هارون بن الحكم، قال: نبا سوار بن عبد الله القاضي، قال: نبا المعتمر بن سليمان، عن ليث بن أبي سليم، عن مجاهد في قوله عزّو جلّ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۲ قال: لا يكون ذلك حتى لا يبقى يهودي، و لا نصراني، و لا صاحب ملّة إلا الإسلام، حتى تأمن الشاة الذئب، و البقرة الأسد، و الإنسان الحيّة، و لا

۱. بیهقی، ابوبکر، السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۸۰.

۲. توبه، ۳۳.

تقرض فارة جرابا، و حتى توضع الجزية، و يكسر الصليب، و يقتل الخنزير، و هو قول الله عز و جل: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ و قوله عز و جل: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْرَاقَهَا﴾^۱ قال مجاهد: و ذلك عند نزول عيسى بن مريم.^۲

«ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» از مجاهد نقل می کند که ابن عیاش گفت: به احمد گفتیم: چرا مردم از تفسیر مجاهد پرهیز می کنند؟ گفت: چون مطالب او از اهل کتاب است و از آن ها می پرسد. اعمش گفت: هرگاه من به مجاهد می رسیدم او را تحقیر می کردم؛ مثل اینکه مرکب بنده است (همانند یک حیوان سواری با او برخورد می کنم).»^۳

در بعضی نصوص آمده است: «او تفکر خوارج را داشت.»

ابن ابی الحدید (۶۵۶ق) می گوید: «كان مائلا الى رأى الخوارج.»^۴

بنابراین، مجاهد و کلام او معتبر نیست.

۱. محمد، ۴.

۲. ابن منادی، احمد، الملاحم، ص ۳۵۴.

۳. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۵۱.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۷۶.

جلسه بیست و سوم

مقدمه

روایات مناظره حضرت مهدی علیه السلام با یهود را مطرح کردیم. گفتیم که روایت نقل شده از مجاهد، دلالتی بر مدعا نداشت. همچنین اینکه مجاهد نیز معتبر نیست.

بررسی سند روایت

مجاهد

طبق بیان ابن ابی الحدید ایشان از نظر اندیشه، هم فکر با خوارج بود و بر اساس سخن اعمش تفسیرهای او از یهود و نصارا است؛ مثلاً او درباره این آیه شریفه ﴿عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا﴾ می گوید: «ای یجلسه معه علی العرش» یعنی جسمیت را به خداوند نسبت می دهد که همان حرف اهل کتاب است. همچنین نقل شده است که مجاهد می گوید: «من نمی دانم برای کدام یک از دو نعمتی که خداوند به من داده است، شکرگزار باشم: یکی نعمت اسلام و دیگری نعمت دوری از انحراف در عقیده.» این در حالی است که او افکار خوارج را دارد.

ذهبی نیز بدون توجه به آنچه خود او و دیگران در مذمت او گفته اند، می گوید: «منظور او که گفته: خدا را شاکر هستم از سلامت از انحراف در

عقیده، سلامت از عقاید رافضه است.»

ذهبی (۶۷۳ تا ۷۴۸ ق) می‌گوید:

«و لمجاهد أقوال و غرائب في العلم و التفسير تستنكر بلغنا انه ذهب الى بابل و طلب من متولياها ان يوقفه على الهاروت و الماروت فبعث معه يهوديا حتى أتينا التنور في الارض فكشف لنا عنهما معلقين منكسين فقلت أمنت بالذي خلقكم قال: فاضطربا فكأن جبال الدنيا قد تدكدت فغشى. على و على اليهودي ثم أفاق اليهودي قبلي، فقال: قم! كدت أن تهلك نفسك و تهلكني.»^۱

«مجاهد اقوال و شگفتی‌هایی در علم و تفسیر داشت و قبول نیز نمی‌کرد. به ما خبر رسید که او به بابل رفته و از متولی آنجا خواسته است که محل هاروت و ماروت را به او نشان دهد. پس، همراه او یک یهودی فرستاد. مجاهد می‌گوید: تا کنار تنوری که در نقطه‌ای از زمین بود، آمدیم. سپس، در آن را باز کرد که آن دو، در آن به صورت وارونه معلق بودند. به آن‌ها گفتم: ایمان آوردم به کسی که شما را خلق کرد. آن‌ها دست و پایشان را تکان دادند. من و آن یهودی بی‌هوش شدیم. سپس، یهودی به هوش آمد و گفت: بلند شو، نزدیک بود خودت و مرا هلاک کنی.»

اعمش جریان مجاهد را این‌طور نقل می‌کند:

«وقال ابن مندة: ذكر محمد بن حميد: حدثنا عبد الله بن عبد القدوس عن الأعمش قال: كان مجاهد لا يسمع بأعجوبة إلا ذهب فنظر اليها، قال: وذهب إلى حضرموت إلى بئر بهوت. قال: وذهب إلى بابل، قال: وعلينا وال صديق لمجاهد: فقال مجاهد: تعرض على هاروت و ماروت، قال: فدعا رجلا من السحرة فقال: اذهب بهذا فاعرض عليه هاروت و ماروت. فقال اليهودي بشرط أن لاتدعو

الله عندهما، قال مجاهد: فذهب بي إلى قلعة فقطع منها حجرا ثم قال: خذ برجلي، فهوى بي حتى انتهى إلى حوية، فإذا هما معلقين منكسين كالجبلين العظيمين، فلما رأيتهما قلت: سبحان الله خالقكما، قال: فاضطربا فكأن جبال الدنيا قد تدكدت، قال: فغشى علي وعلى اليهودي، ثم أفاق اليهودي قبلي، فقال: قم! كدت أن تهلك نفسك وتهلكني».

«مجاهد چنین بود که عجایی را نمی شنید، مگر اینکه به دنبال آن می رفت و به آن نظر می کرد. او به حضرموت نزد چاه برهوت رفته است. به بابل نیز رفت. می گوید: استاندار آنجا، دوست مجاهد بود. مجاهد گفت: هاروت و ماروت را به من نشان بده. می گوید: مردی از ساحران را فراخواند و گفت: با او برو و هاروت و ماروت را به او نشان بده. یهودی گفت: به شرط آنکه نزد آن دو، خداوند را نخوانی. مجاهد گفت: همراه او به قلعه ای رفتیم و از آن سنگی جدا کرد. سپس گفت: پای مرا بگیرتا سردر این چاه کنم. دیدم آن دو، مانند دو کوه بزرگ آویزان هستند. هنگامی که آن دو را دیدم گفتم: پاک و منزه است خدایی که شما را خلق کرد. آن دو مضطرب شدند، گویا کوه ها متلاشی شدند. من و آن یهودی بی هوش شدیم. سپس، یهودی به هوش آمد و گفت: بلند شو، نزدیک بود خود و مرا هلاک کنی.»

عامه توسل به رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را در حالی که چنین روایاتی را در شرح حال مجاهد نقل می کنند. بنابراین، مجاهد از نظر ما اعتباری ندارد.

بعضی مطالب روایات و اخباری که دلالت بر مناظره امام علی با یهود دارد با احادیث ما سازگاری ندارد؛ چون در این اخبار آمده است که امام کتاب های آسمانی را از غار انطاکیه خارج می کند؛ در حالی که روایات ما دلالت دارد بر اینکه موارث انبیا نزد امام علی است. البته تنها یک روایت از

خاصه موافق عامه در علل الشرایع ذکر شده که سند آن ضعیف است.

مواریث انبیا نزد ائمه علیهم السلام

روایت اول

«وَكَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ السَّلَامُ:.. وَأَمَّا الْجُمْفَرُ الْأَحْمَرُ فَوِعَاءٌ فِيهِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَنْ يَظْهَرَ حَتَّى يَتَقَوْمَ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَمَّا الْجُمْفَرُ الْأَبْيَضُ فَوِعَاءٌ فِيهِ تَوْرَةُ مُوسَى وَإِنْجِيلُ عِيسَى وَزُبُورُ دَاوُدَ وَكُتُبُ اللَّهِ الْأُولَى.»^۱

حضرت علیه السلام می فرماید: «و اما جفر سرخ، ظرفی که اسلحه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن است؛ بیرون نخواهد آمد تا قائم ما اهل بیت علیهم السلام به پا خیزد. اما جفر سفید، ظرفی که تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود و کتاب های پیشین خدا در آن است.»

روایت دوم

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبَّاسِ الْوَرَّاقِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ أَنَّهُ حَدَّثَهُ عَنْ سَدِيرِ بْنِ مَجْدِيثٍ - فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ فَإِنَّ لَيْثَ الْمُرَادِيِّ حَدَّثَنِي عَنْكَ بِحَدِيثٍ فَقَالَ وَمَا هُوَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثُ الْيَمَانِيِّ قَالَ نَعَمْ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَرَّبْنَا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَسَأَلَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَنِ الْيَمَنِ فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَعْرِفُ صَخْرَةً فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا قَالَ نَعَمْ وَرَأَيْتُهَا فَقَالَ الرَّجُلُ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَعْرَفَ بِالْإِلَادِ مِنْكَ فَلَمَّا قَامَ الرَّجُلُ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْفَضْلِ تِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي حَبِثُ غَضِبَ مُوسَى فَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ فَذَا ذَهَبَ مِنَ السُّورَةِ التَّمِيمَةُ الصَّخْرَةُ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ

رَسُولُهُ أَذْثُهُ إِلَيْهِ وَهِيَ عِنْدَنَا.»^۱

«راوی می‌گوید: لیث مرادی از سدیر برای من حدیثی نقل کرد: نزد سدیر رفتیم و گفتیم: «لیث مرادی از تو برای من حدیثی نقل کرد.» گفت: «کدام حدیث؟» گفتیم: «فدایت شوم! حدیث یمانیه.» گفت: «نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن بر ما عبور کرد. امام علیه السلام از یمن سؤال کرد و او حدیث کرد.» امام علیه السلام به او گفت: «آیا صخره در فلان مکان را می‌شناسی؟» گفت: «بله، آن را دیده‌ام.» مرد گفت: «آشنا تر از شما به بلاد ندیده‌ام.» هنگامی که آن مرد رفت، امام علیه السلام به من گفت: «ای ابوالفضل، آن صخره‌ای است که موسی علیه السلام هنگامی که خشمگین شد، الواح را بر روی آن گذاشت، صخره آن‌ها را بلعید. هنگامی که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید، آن صخره الواح را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و آن الواح نزد ما است.»

روایت سوم

«حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التَّمَالِيَّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْوَاْحُ مُوسَى عِنْدَنَا وَ عَصَى مُوسَى عِنْدَنَا وَ نَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.»^۲

«ابوحمره ثمالی می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌گوید: الواح و عصای موسی علیه السلام نزد ما است و ما وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم.»

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ص ۱۳۷.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ص ۱۸۳.

روایت چهارم

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ بُرَيْهٍ: أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لِبُرَيْهٍ يَا بُرَيْهُ كَيْفَ عَلِمْتُ بِكِتَابِكَ قَالَ أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ ثَقَّفْتُكَ بِتَأْوِيلِهِ قَالَ مَا أَوْتَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ قَالَ فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ بُرَيْهٌ إِتَاكَ كُنْتُ أَظْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلِكَ قَالَ فَامَنَّ بُرَيْهٌ وَحَسَنَ إِيمَانُهُ وَآمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ فَدَخَلَ هِشَامٌ وَبُرَيْهٌ وَ الْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَبَيْنَ بُرَيْهٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَيِّعٌ عَلِيمٌ» فَقَالَ بُرَيْهٌ أَنَّى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَ كُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وَرِاثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرُؤُهَا كَمَا قَرَأُوهَا وَنَقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي.»^۱

«هشام بن حکم در حدیث بُرَیْه نصرانی نقل می‌کند: او با هشام خدمت موسی بن جعفر علیه السلام آمدند؛ امام فرمود: «از کتاب دینی خود چگونه اطلاع داری؟» گفت: «من به آن عالم هستم.» فرمود: «چقدر اطمینان به تأویل آن داری؟» گفت: «خیلی مطمئن هستم.» آنگاه، موسی بن جعفر علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریه گفت: «مسیح همین طور قرائت می‌کرد و این قرائت را جز مسیح کسی نخوانده است.» سپس، بریه گفت: «پنج‌جاه سال بود که به دنبال چنین شخصی می‌گشتم.» سپس، بریه و زنی مسلمان شدند. هشام، همراه بریه و آن زن بر ابوعبداللہ علیه السلام وارد شدند. هشام آنچه بین بریه و امام کاظم علیه السلام صحبت شده بود را حکایت کرد و امام علیه السلام این آیه

را خواند: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ بریه گفت: «چطور به تورات و انجیل و کتاب‌های انبیا علم دارید؟» فرمود: «آن‌ها به ارث از انبیا نزد ما است؛ آن‌ها را همان‌گونه قرائت می‌کنیم که آن‌ها قرائت کرده‌اند؛ آن‌ها را همان‌طور می‌گوییم که آنان گفتند؛ خداوند حجتی که از او درباره چیزی سؤال شود و او بگوید: نمی‌دانم، روی زمین قرار نداده است.»

جلسه بیست و چهارم

مقدمه

تا اینجا گفته شد که یکی از شیوه‌های حضرت مهدی علیه السلام در مواجهه با یهودیان، روش مناظره و احتجاج است. روایتی از عامه نقل شد که دلالت داشت بر اینکه امام تورات را از غاری در انطاکیه استخراج می‌کند. همچنین بیان گردید که این سنخ از روایات با اخباری که دلالت دارد مواریث انبیا علیهم السلام و نبی اکرم صلی الله علیه و آله نزد امام علیه السلام است، تعارض دارد. دو روایت نیز که در منابع شیعه ذکر شده بود و دلالت داشت بر اینکه امام، تورات را استخراج می‌کند، از نظر سند، ضعیف بود.

شواهد وجود مواریث نزد امام زمان علیه السلام

روایت پنجم

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّهْرِيُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ وَ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الشَّدِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ نَحْنُ قُعُودٌ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ صَفَيْنَ وَ قَبْلَ يَوْمِ التَّهْرَوَانَ فَقَعَدَ عَلِيُّ علیه السلام وَ اخْتَوَشْنَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنَا عَنْ أَصْحَابِكَ فَقَالَ سَلْ وَ ذَكَرَ قِصَّةَ طَوِيلَةَ وَ قَالَ إِنِّي سَمِعْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِي كَلَامٍ لَهُ طَوِيلٌ إِنَّ اللَّهَ

أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِي وَأَمَرَنِي أَنْ أَحِبَّهُمْ وَالْجَنَّةُ تَشْتَأِقُ إِلَيْهِمْ فَقِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ سَكَتَ فَقَالُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ ثُمَّ سَكَتَ فَقَالُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ وَثَلَاثَةٌ مَعَهُ وَهُوَ إِمَامُهُمْ وَقَائِدُهُمْ وَدَلِيلُهُمْ وَهَادِيهِمْ لَا يَنْتُنُونَ وَلَا يَضُلُونَ وَلَا يَزْجَعُونَ وَلَا يَطُولُ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَتَسْوِقُلُوهُمْ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ فَذَكَرَ قِصَّةَ طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ عَلِيًّا فَأَكْبَبَ عَلِيٌّ فَأَسْرَأَ إِلَيَّ أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ بَرًّا التَّسْمَةَ إِنِّي لَأَعْلَمُ بِالتَّوْرَةِ مِنْ أَهْلِ التَّوْرَةِ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ بِالْإِنْجِيلِ مِنْ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ بِالْقُرْآنِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ بَرًّا التَّسْمَةَ مَا مِنْ فِئَةٍ تَبْلُغُ مِائَةَ رَجُلٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَأَنَا عَارِفٌ بِقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَسَلُونِي عَنِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ فِي الْقُرْآنِ بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ فِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَدْعُ لِقَائِلٍ مَقَالًا وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لَيْسَ بِوَاحِدٍ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُمْ أَعْلَمَهُ اللَّهُ إِيَّاهُ فَعَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ لَا تَزَالُ فِي عَقِبِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ قَرَأَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَقِيَّةَ تِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَالْعِلْمُ فِي عَقِبِنَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.»^٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سليم بن قيس می گوید: امیرالمؤمنین عليه السلام پس از بازگشت از صفین و یک روز جلوتر از واقعه نهروان، که ما در مسجد نشسته بودیم، از خانه خارج شد و به مسجد آمد. ما اطراف آن جناب را گرفتیم. مردی گفت: «یا امیرالمؤمنین، از اصحاب خود ما را مطلع ساز.» یک داستان طولانی نقل کرد و گفت: «من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم در یک سخن طولانی فرمود:

١. بقره، ٢٤٨.

خداوند مرا به محبت چهار مرد از اصحابم دستور داد و امر کرد آن‌ها را دوست بدارم. بهشت مشتاق آن‌ها است. شخصی پرسید: آن‌ها چه کسانی هستند یا رسول‌الله؟ فرمود: علی بن ابی طالب. سپس، سکوت کرد. باز گفتند: آن‌ها کیستند؟ فرمود: علی. سپس، سکوت کرد. باز پرسیدند: آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و سه نفر که با او هستند؛ علی امام، قائد، دلیل و راهنمای آن‌ها است. نه از دین برمی‌گردند و نه گمراه می‌شوند. نه برمی‌گردند و نه برای آن‌ها طولانی می‌شود که دل‌هایشان به تنگ آید: سلمان، ابوذر و مقداد. بعد داستانی طولانی ذکر کرد. سپس فرمود: علی را بگویید، بیاید. آنگاه، متوجه من شد و به‌طور پنهانی با من هزار باب در میان گذاشت که از هر باب، هزار باب باز می‌شد. آنگاه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روی به جانب ما کرده، فرمود: «از من پرسید قبل از اینکه مرا نیابید. قسم به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، من تورات را از اهل تورات، انجیل را از اهل انجیل و قرآن را از اهل قرآن بهتر می‌دانم. سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، هر گروهی که تعداد آن‌ها به صد نفر برسد تا روز قیامت رهبر و فرمانده آن‌ها را می‌شناسم. از قرآن پرسید، در قرآن توضیح هر چیزی هست. در آن علم پیشینیان و آیندگان وجود دارد. قرآن برای گوینده‌ای جای سخن باقی نگذاشته است. تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند که آن‌ها يك نفر نیستند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از آن‌ها است؛ خدا به او تعلیم کرده و او نیز مرا آموخته است. همیشه این اطلاعات تا روز قیامت در نسل ما وجود دارد. سپس، این آیه را قرائت کرد: ﴿بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ﴾؛ من نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همچون هارون نسبت به موسی هستم. دانش تا روز قیامت در نسل ما است.»

روایت ششم

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: بَيْنَمَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي ثَقِيفَةٍ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ أَنَسُ بْنُ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ أَنَسًا يَا تُوتِنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ فِيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِمَامَ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ فَقَالَ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِي أَهْلِ بَيْتِي فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ قَالَ مَا قُلْتُ لَهُمْ ذَلِكَ قَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُمْ أَصْحَابُ تَشْمِيرٍ وَأَصْحَابُ خَلْوَةٍ وَأَصْحَابُ وَرَعٍ وَهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ قَالَ هُمْ أَعْلَمُ وَمَا قَالُوا قَالَ فَلَمَّا رَأَوْهُ أَنَّهُمْ قَدْ أَغْضَبُوهُ قَامُوا فَخَرَجُوا فَقَالَ يَا سُلَيْمَانُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ أَنَسُ مِنَ الْعِجْلِيَّةِ قَالَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقَعَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ وَلَا أَبُوهُ الَّذِي وَلَدَهُ بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَاسْأَلُوهُمْ عَمَّا فِي مَبْسَرَتِهِ وَعَمَّا فِي مَيْمَنَتِهِ فَإِنَّ فِي مَبْسَرَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَفِي مَيْمَنَتِهِ عِلْمَةٌ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ عِنْدَنَا لَسَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَدَرْعُهُ وَسِلَاحُهُ وَلَأْمَتُهُ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَضَعُهُ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُسْلِمِينَ فَلَا يَخْلُصُ إِلَيْهِمْ نَشَابَةٌ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا مِثْلَ التَّابُوتِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا مِثْلَ الطَّشْتِ الَّذِي كَانَ مُوسَى يُقْرِبُ فِيهَا الْقُرْبَانَ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا لِأَلْوَابِ مُوسَى وَعَصَاهُ وَإِنَّ قَائِمَنَا مَنْ لَيْسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَلَا هَا وَ لَقَدْ لَيْسَهَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَخَطَّتْ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ الْحَمُّ أَمْ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ الْحَمُّ مِنِّي وَ لَقَدْ لَيْسَهَا أَنَا فَكَانَتْ وَكَانَتْ وَقَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَقَلْبَهَا ثَلَاثًا.»

«سليمان بن خالد گفت: با امام صادق عليه السلام در منطقه ای به نام ثقیفه بودیم

که مردمی از اهل کوفه اذن ورود خواستند؛ امام علیه السلام اذن دادند. آن‌ها بر امام وارد شدند و گفتند: «ای اباعبدالله، مردم نزد ما می‌آیند و گمان می‌کنند که در بین شما اهل بیت امام واجب‌الاطاعه است.» امام علیه السلام فرمود: «چنین کسی را در بین اهل بیت نمی‌شناسم.» گفتند: «آنان گمان می‌کنند که شما آن امام واجب‌الاطاعه هستید.» امام علیه السلام فرمود: «من به آنان چنین نگفتم.» گفتند: «آنان اصحاب مراعات، خلوت و ورع هستند و گمان می‌کنند که شما آن امام واجب‌الاطاعه هستید.» فرمودند: «آن‌ها اعلم هستند به آنچه می‌گویند.» گفت: «چون چنین دیدند، غضبناک شدند؛ سپس، برخاستند و رفتند.» امام علیه السلام فرمود: «ای سلیمان، آن‌ها چه کسانی بودند؟» گفت: «مردمی از عجلیه.» فرمود: «لعنت خدا بر آن‌ها باد.» گفتم: «گمان می‌کنند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است.» فرمود: «به خدا قسم، چنین نیست؛ نه عبدالله بن حسن و نه پدر او با هیچ‌یک از دو چشمشان آن را ندیده‌اند؛ مگر اینکه پدر او آن را نزد امام حسین علیه السلام دیده باشد. پس، اگر راست گو هستند از آنچه در سمت راست و از آنچه در سمت چپ شمشیر است از آنان سؤال کن؛ به درستی که در سمت راست و چپ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله علامتی بود.» سپس، فرمود: «به خدا قسم، شمشیر، زره و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما است. به خدا قسم، نزد ما است آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بین مشرکان و مسلمانان قرار می‌داد؛ یک تیر نیز به سوی آن‌ها خطا نمی‌رفت. به خدا قسم، تابوتی که ملائکه آن را حمل کردند، نزد ما است. به خدا قسم، تشتی که موسی علیه السلام هنگام قربانی استفاده می‌کرد، نزد ما است. به خدا قسم، الواح و عصای موسی علیه السلام نزد ما است. قائم ما صلی الله علیه و آله کسی است که زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌پوشد. پدرم ابوجعفر علیه السلام آن لباس زره را پوشید؛ ولی بلند بود و روی زمین کشیده می‌شد.» به او گفتم: «شما تنومندتر هستید یا ابوجعفر؟»

فرمود: «ابوجعفر و من نیز آن زره را پوشیدم، اندازه من نیز نبود.»

مجلسی رحمته الله علیه درباره این روایت، بیانی این چنین دارند:

«بیان: إنما نفی عليه السلام الإمام المفترض الطاعة تقيية منهم و وری في ذلك أولاباً أراد بأهل بيته غيره فلما صرح به عليه السلام قال ما قلت لهم ذلك و كان كذلك لأنه عليه السلام لم يكن قال ذلك لهم بل قال لغيرهم و هم سمعوه منهم و يحتمل أن يكون لفظ المثل في بعض المواضع زائداً و المراد عينها مع أن وجود الأمثال لا ينافي وجود أعيانها أيضاً. و لعل تحريك اليد للإشارة إلى القرب أيضاً كما هو الشائع بين الناس و كان غرض السائل عن كونه أكثر لحمًا أو أبوه ع استعمال استوائه على قامته عليه السلام أم لا ظنا منه أن هذاتابع اللحم و طول القامة فأجاب عليه السلام بما يظهر منه أنه ليس كذلك بأن بين أن مع كون أبي اللحم مني كانت على قامتي أقرب إلى الاستواء منه لأنني إلى الكون قائماً أقرب و لعل بيان ذلك لقوة رجاءهم و عدم بأسهم من تعجيل الفرج.»^۱

«نفی امام واجب الاطاعه از جانب امام عليه السلام به جهت تقيه از آن ها بود و در آن توريه کردند و به اهل بيت، غير خود را اراده کردند؛ وقتی تصريح کردند، فرمود: «من به آنان چنین نگفتم.» و چنین نیز بود؛ چون امام چنین مطلبی را به آن ها نگفته بود؛ بلکه به غیر آن ها گفته بود و این گروه از آنان شنیدند. احتمال زائد بودن لفظ «مثل» در بعضی مواضع وجود دارد و منظور، عین مواریث است. البته وجود امثال منافاتی با وجود اعیان ندارد...»

بنابراین، این روایات دلالت بر این دارد که خود مواریث نزد ائمه عليهم السلام وجود دارد. البته می توان وجه جمعی نیز برای دو این دسته روایات مطرح کرد؛ به اینکه مواریث در غار انطاکیه و در اختیار ائمه عليهم السلام است.

نتیجه

ممکن است بگوییم که امام زمان علیه السلام در ابتدای امر و برای اتمام حجت با یهود احتجاج می‌کند.

جنگ و قتال امام زمان علیه السلام با یهود

بحث جنگ و درگیری امام با یهود (نظراول) بیشتر در روایات عامه بیان شده است؛ اما روایاتی نیز در منابع ما دلالت بر این مطلب دارد.

روایت اول

«وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَيْلٍ حَدَّثَنَا سَعْدُ الْجَلَابِ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ يَا بَنِي إِتْكَ سَتَسَاقُونَ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عُمُورًا وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَتَلَا قُلْنَا: يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»^۱ تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْنِكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا فَأَبْشِرُوا فَوَ اللَّهُ لَئِنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرِدُّ عَلَى نَبِيِّنَا ثُمَّ أَمْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأَخْرَجُ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قِيَامَ قَائِمًا وَ حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ لَيَنْزِلَنَّ عَلَيَّ وَفَدَّ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ قَطُّ وَ لَيَنْزِلَنَّ إِلَيَّ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ جُنُودٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَيَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ أَنَا وَ أَخِي وَ جَمِيعٌ مِنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي حَمُولَاتٍ مِنْ حَمُولَاتِ الرَّبِّ خَيْلٍ بَلْقِي مِنْ نُورٍ لَمْ يَكُنْهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ كَهْرَبَنَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله لَوَاءَهُ وَ لَيَدْفَعُنَّهُ إِلَى قَائِمِنَا مَعَ سَيْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمُكُتُ مِنْ بَعْدِ

ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يُخْرِجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْنًا مِنْ دُهْنٍ وَعَيْنًا مِنْ لَبَنٍ وَ
 عَيْنًا مِنْ مَاءٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْفَعُ إِلَيَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَبْعَثُنِي إِلَى
 الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَلَا آتِي عَلَى عَدُوٍّ إِلَّا أَهْرَقْتُ دَمَهُ وَلَا أَدْعُ صَنَمًا إِلَّا أَحْرَقْتُهُ حَتَّى أَقْعَ
 إِلَى الْهُنْدِ فَأَفْتَحَهَا وَإِنَّ دَانِيَالَ وَيُونُسَ يُخْرِجَانِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولَانِ صَدَقَ اللَّهُ
 وَرَسُولُهُ وَيَبْعَثُ مَعَهُمَا إِلَى الْبَصْرَةِ سَبْعِينَ رَجُلًا فَيَقْتُلُونَ مَقَاتِلَتَهُمْ وَيَبْعَثُ بَعْثًا إِلَى
 الرُّومِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ كُلَّ ذَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ
 إِلَّا الطَّيْبُ وَأَعْرَضُ عَلَى الْيَهُودِ وَالتَّصَارِي وَ سَائِرِ الْمَلِكِ وَ لَأُخَيِّرَتَهُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ
 السَّيْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَلَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ
 شِيعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَنْسُحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ يُعْرِفُهُ أَزْوَاجَهُ وَ مَنَازِلَهُ فِي
 الْحَيَاةِ وَ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلَى إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ
 بِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ لَتَنْزِلَنَّ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَنْصُفُ بِمَا
 يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لَيُؤَكِّلَنَّ ثَمَرَةَ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرَةَ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ
 ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ
 السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا﴾ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَيَهَبُ لِشِيعَتِنَا كِرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ
 فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُخْبِرُهُمْ
 بِعِلْمِ مَا يَعْلَمُونَ.»^٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سهل بن زیاد از ابن محبوب نقل می کند که ابن فضیل می گوید: سعد
 الجلاب از قول جابر گفت: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ قبل از
 شهادتش به اصحاب خود فرمود: «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: همانا تو
 به زودی به سوی عراق کشانده می شوی. آن، زمینی است که پیامبران و

۱. اعراف، ۹۶.

۲. راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸.

اوصیای آن‌ها در آن گرفتاری‌ها کشیده‌اند. آن زمینی است که به آن عمورا گفته می‌شود. تو [ای حسین] و گروهی از اصحابت که درد آهن و اسلحه را احساس نمی‌کنند، در آن شهید می‌شوید و این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ جنگ برای تو و اصحابت سرد و سلامت می‌شود. پس، مژده باد بر شما! به خدا قسم، اگر ما را بکشند، به حضور پیامبرمان وارد می‌شویم و در آن جا می‌مانیم تا زمانی که خدا بخواهد. من اولین کسی هستم که زمین برای او شکافته شود. سپس، هم‌زمان با خروج امیرالمؤمنین علیه السلام، قیام قائم علیه السلام و حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می‌آیم. دسته‌ای از آسمان از نزد خدا برای من فرود می‌آیند که تا آن وقت هیچ‌گاه فرود نیامده‌اند؛ جبریل، میکائیل، اسرافیل و لشکر فرشته‌ها برای من نازل می‌شوند؛ محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به یقین نازل می‌شوند؛ من و برادرم و تمامی آنان که خداوند به آن‌ها ممت گذاشته است، با سوارانی از مرکب‌های خدا و اسبان سفیدپیشانی از نور که آفریده‌ای به آن‌ها سوار نشده است، فرود می‌آیند. سپس، محمد صلی الله علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز درمی‌آورد و همراه با شمشیر خود، به قائم علیه السلام تحویل می‌دهد. بعد، آن مقدار که خدا بخواهد می‌مانیم. خداوند از مسجد کوفه چشمه‌هایی از روغن، آب و شیر بیرون می‌آورد. سپس، امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می‌دهد و مرا به مشرق و مغرب می‌فرستد. به سوی دشمن خدا نمی‌روم، مگر اینکه خونس را می‌ریزم؛ بتی رها نمی‌کنم، مگر آن را می‌سوزانم. تا به هندوستان می‌رسم و آن را می‌گشایم. دانیال و یوشع به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون می‌آیند و می‌گویند: راست گفت خدا و رسولش.»

جلسه بیست و پنجم

مقدمه

تعدادی از نظریه‌های مطرح شده در زمینه سرنوشت یهود در دوران ظهور را بیان کردیم. در نهایت به نظریه قتال و جنگ امام زمان علیه السلام با یهود رسیدیم؛ به این معنا که یهود، مکلف به پذیرش اسلام می‌شوند و در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان مقابله نظامی می‌شود. در این زمینه، روایتی ذیل آیه شریفه زیر، نقل شده که بخشی از آن را بیان کردیم. در ادامه به بیان بخش دیگر از آن روایت و بررسی این نظریه می‌پردازیم.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند؛ به قطع، برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم؛ ولی تکذیب کردند. پس، به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.»

ادامه ترجمه روایت اول

«خداوند همراه آن‌ها هفتاد نفر را به سوی بصره می‌فرستد و جنگجویان آن جا را می‌کشند. گروهی از ارتش را به روم اعزام می‌دارد و آنجا را فتح می‌کنند. سپس، تمام حیوانات حرام‌گوشت را می‌کشم؛ به گونه‌ای که روی زمین غیر از [حلال‌گوشت و] پاک پیدا نشود. به یهود، نصارا و سایر ملت‌ها پیشنهاد می‌کنم و آن‌ها را میان پذیرفتن اسلام و شمشیر مخیر می‌سازم؛

آنگاه، هرکسی مسلمان شد، به او منت می‌گذارم و هرکسی اسلام را نپذیرفت، خونسش را می‌ریزم. مردی از شیعیان ما باقی نمی‌ماند، مگر اینکه خداوند فرشته‌ای به سوی او می‌فرستد؛ از روی او خاک را برطرف ساخته و همسران و جایگاه او را در بهشت به او معرفی می‌کنند. در روی زمین نابینا، زمین‌گیر و گرفتاری نمی‌ماند، مگر اینکه خداوند به خاطر ما اهل بیت علیهم‌السلام بلا را از او برمی‌دارد. از آسمان به زمین برکت نازل می‌شود؛ حتی شاخه‌های درخت از کثرت میوه می‌شکند و میوه‌های زمستان در تابستان و میوه‌های تابستان در زمستان خورده شود. این است [معنای] گفته خداوند «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را برای آن‌ها می‌گشودیم؛ ولی [آن‌ها حق] را تکذیب کردند. ما نیز آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.» سپس، خداوند به شیعیان ما کرامتی عطا می‌کند که به آن‌ها چیزی در زمین و هرچه در آن است، مخفی نمی‌ماند؛ حتی مردی از آن‌ها اگر بخواهد از جریان‌های درونی خانواده خود آگاه شود، به آن‌ها هرکاری را که می‌کنند، خبر می‌دهد [از کرده‌های آنان مطلع می‌شوند].»

منابع روایت:

۱. راوندی، قطب‌الدین، الخرائج و الجرائح (ج ۲، ص ۸۴۸)؛
۲. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات (ص ۳۶ و ۳۷)، از الخرائج؛
۳. الرجعة (ص ۶۷، ح ۴۳) كما في رواية الخرائج؛
۴. فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الأخبار (ص ۲۸۶، ح ۵)، از الخرائج؛

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، (ج ۴۵، ص ۸۰، ح ۶)، از الخرائج و (ج ۵۳، ص ۶۱، ح ۵۲)، از الخرائج و مختصر بصائر الدرجات؛
۶. بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الايات و الاخبار و الاقوال، (ج ۱۷، ص ۳۴۴، ح ۲)، از الخرائج؛
۷. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۱۷۳).

جلسه بیست و هشتم

بررسی سند روایت

کتاب الخرائج اثر قطب الدین راوندی رحمته الله (۵۷۳ق) به حسب ظاهر جزء مراسیل است؛ ولی مصنف در ابتدای کتاب، سند ارائه می‌دهد. بر فرض چشم‌پوشی از طریق راوندی رحمته الله به سهل بن زیاد و بحثی که درباره سهل بن زیاد است - البته سهل بن زیاد به جهت کثرت روایت، معتبر است - و همچنین نبود اشکال نسبت به ابن فضیل، سند روایت معتبر است. جابر بن یزید جعفی نیز اگرچه برخی او را تضعیف کرده‌اند؛ اما از نظر ما بدون اشکال است.

بررسی دلالت روایت

این روایت به تفصیلات رجعت اشاره دارد و ما بارها گفته‌ایم که اصل رجعت، امری مسلم است؛ اما نسبت به تفصیل آن اگر احادیث معتبری وجود داشته باشد و یا روایات آن به حد استفاضه برسد، می‌پذیریم؛ در غیر این صورت، ملزم به پذیرش تفصیل بیان شده در برخی روایات نیستیم.

این روایت گرچه تفصیل آن را بیان می‌کند، اما بخش مورد بحث ما کلامی است که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعْرَضُ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَ سَائِرِ الْمِلَلِ وَالْأَخْيَرِ نَهْمٌ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَالسَّيْفِ.»

از این عبارت روایت، استفاده می‌شود که یهود در دوران ظهور امام

زمان عجل الله فرجه وجود دارند. اگر گفته شود: لازمه درگیری امام عجل الله فرجه با آنان، حکومت داشتن آن‌ها در جهان نیست؛ بلکه آن‌ها نیز مانند دیگر ملت‌ها در بین جوامع زندگی می‌کنند، چنین تفسیری مشکلی ندارد. اما اگر گفته شود: منظور، حکومت داشتن آن‌ها در زمان ظهور است و امام عجل الله فرجه با حکومت آنان درگیر می‌شود، چنین تفسیری از این روایت استفاده نمی‌شود و روایات دیگری نیز که دلالت بر حکومت داشتن آنان در هنگام ظهور کند، نداریم. در نتیجه، حدس ما این است که حکومت جعلی یهود قبل از حکومت امام زمان عجل الله فرجه برچیده می‌شود و روایاتی نیز که سخن از درگیری با یهود دارد، مربوط به قبل از ظهور است. البته روایاتی درباره درگیری امام عجل الله فرجه و حضرت عیسی عجل الله فرجه با دجال وجود دارد. دجال نیز یک پدیده جدیدی نیست؛ بلکه امتداد یهود است؛ زیرا در روایات ما آمده است که اکثر پیروان دجال، یهودی هستند. از این رو، اگر ما روایات عامه را بپذیریم، می‌توان گفت که دجال نماد یهود است. اما دجال نیز خودش را به عنوان یهودی مطرح نمی‌کند؛ بلکه داعیه ربوبیت دارد.»

روایات عامه بحث دجال را به تفصیل مطرح کرده‌اند. ولی در احادیث شیعه در حد اجمال و اجمال است؛ حتی به عنوان علائم ظهور نیز مطرح نشده است.

تفاوت روایات عامه و خاصه نسبت به دجال

۱. احادیث ما از بسیاری از قسمت‌های چهره‌ای که احادیث عامه نسبت به دجال ارائه می‌دهند، خالی است.
۲. حرکت دجال یک حرکت نوظهوری نیست. همان حرکت در تضاد با قیام امام زمان عجل الله فرجه است که شامل یهود نیز می‌شود.

۳. قتل دجال در روایات عامه به حضرت عیسی علیه السلام و در روایات خاصه به امام علیه السلام نسبت داده شده است. البته می توان وجه جمعی برای آن در نظر گرفت: به این صورت که حضرت عیسی علیه السلام به امر امام علیه السلام دجال را می کشد.

۴. روایات شیعه مکان قتل دجال را کناسه کوفه بیان می کند؛ در حالی که در روایات عامه عقبه افیق بیان شده است.

مطالبی که در مورد دجال گفته شده، بیشتر آن ها از کعب الاحبار یهودی یا از عبدالله بن عمرو بن عاص است. ابن عاص پس از فتح شام کتاب هایی را با شتر از آنجا به مدینه منتقل کرد و به ترویج آن کتب پرداخت. آنقدر در ترویج اسرائیلیات افراط کرد که افرادی مثل ابن کثیر هنگامی که برخی روایات او را می دید، می گفت: «هذا من الزاملتين (من العدلین) الذین اصابهما ابن عاص یوم یرموک». یعنی از بار شتر عبدالله بن عمرو بن عاص است. بنابراین، روایات عامه درباره دجال اعتبار ندارد و جزء اسرائیلیات است.

بنابراین، بحث درگیری امام زمان علیه السلام با یهود را اگر بخواهیم از طریق ماجرای دجال مطرح کنیم، دجال به نحوی که عامه مطرح کردند، یک حکومت در سطح جهان است. اما نخست اینکه بسیاری از روایات آن قابل رد است؛ دوم اینکه دجال داعیه یهودی بودن ندارد؛ بلکه داعیه ربوبیت دارد. روایات شیعه اگرچه دلالت بر وجود آن ها در دوران ظهور دارد؛ ولی هیچ صراحتی در حکومت داشتن آن ها نداشته و هیچ دلالتی نیز بر درگیری یهود با امام علیه السلام در دوران ظهور ندارد.

بعضی از معاصران در کتاب «المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدی علیه السلام» چنین عنوان داده اند: «المعركة الموعودة بین اليهود و المسلمین» و روایاتی را در این زمینه نقل کرده اند.

روایت دوم

«عن ابن عمر أن رسول الله ﷺ قال: يقاتلكم اليهود فتسلطون عليهم حتى يقول الحجر: يا مسلم هذا يهودي ورأيي فاقتله.»^۱

«ابن عمر گفت: رسول الله ﷺ فرمود: یهود با شما قتال می‌کند و شما بر آن‌ها مسلط می‌شوید؛ حتی سنگ می‌گوید: ای مسلمان، یک یهودی پشت من پنهان شده است او را بکش.»

مانند این روایت را ابن حماد نیز نقل کرده است.^۲ البته عبدالرزاق از نظر اهل سنت معتبرتر از ابن حماد است.

روایت سوم

«و برواية أخرى عن عبد الله بن عمرو قال: ينزل عيسى بن مريم فإذا رآه الدجال ذاب كما تذوب الشحمة، فيقتل الدجال ويتفرق عنه اليهود، حتى أن الحجر ليقول: يا عبد الله المسلم هذا عندي يهودي فتعال فاقتله.»^۳

«عبدالله بن عمرو گفت: عیسی بن مریم ﷺ نازل می‌کند. هنگامی که دجال او را ببیند، ذوب شود؛ مانند ذوب شدن دنبه. سپس، دجال را می‌کشد و یهود از نزد او متفرق می‌شوند؛ تا اینکه سنگ می‌گوید: ای بنده خدا، ای مسلمان، پشت سر من یک یهودی پنهان است؛ بیا و او را بکش.»

روایت مزبور بر این دلالت دارد که یهود علاوه بر وجودشان در زمان ظهور، قدرت نیز دارند؛ اما قدرت آن‌ها از دجال است و با کشتن دجال بساط آن‌ها

۱. المعجم الموضوعي لأحاديث الإمام المهدي (عج)، كوراني، ص ۶۲۸.

۲. ابن حماد، نعیم، الفتن، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳. المعجم الموضوعي لأحاديث الإمام المهدي (عج)، كوراني، ص ۶۲۸.

نیز جمع می شود. البته این حرف عبد الله بن عمرو است که گفته های او جز اسرائیلیاتی است که از شام همراه خود آورد.

روایت چهارم

«عن أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال: لا تقوم الساعة حتى يقتل المسلمون اليهود فيقتلهم المسلمون حتى يختبئ اليهودي وراء الحجر أو الشجرة فيقول الحجر أو الشجر: يا مسلم يا عبد الله هذا يهودي خلفي فتعال فاقتله، إلا الغرقد فإنه من شجر اليهود.»^۱

«ابوهریره می گوید: رسول خدا ﷺ گفت: «قیامت نمی شود تا اینکه مسلمانان، یهود را بکشند. پس، مسلمانان آن ها را می کشند؛ حتی یهودی پشت سنگ یا درختی پنهان شود و سنگ یا درخت می گوید: ای مسلمان، ای بنده خدا، این یهودی، پشت من پنهان شده است؛ بیا و او را بکش. به جز غرقد که آن از درخت یهود است.»

روایت پنجم

«و بخاری عن عبد الله بن عمر: أن رسول الله ﷺ قال: تقاتلون اليهود حتى يختبئ أحدهم وراء الحجر فيقول: يا عبد الله هذا يهودي ورأيي فاقتله.»^۲

روایت ششم

«و عن أبي هريرة: لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا اليهود حتى يقول الحجر وراءه

۱. المعجم الموضوعي لإحاديث الإمام المهدي، كوراني، ص ۶۲۸.

۲. بخاری، ج ۳، ص ۲۳۲ و ج ۴، ص ۵۱.

اليهودي: يا مسلم هذا يهودي ورأيي فاقتله.» و نحوه صحيح مسلم،^۱ و سنن البيهقي،^۲ و أحمد،^۳ و التاج الجامع للأصول،^۴ ... إلى آخر المصادر.»

روایت هفتم

و في مجمع الزوائد،^۵ «قال رسول الله ﷺ: لتقاتلن المشركين حتى يقاتل بقتكم الدجال على نهر الأردن أنتم شرقيه وهم غربيه، ولا أدري أين الأردن يومئذ.»^۶
رسول خدا ﷺ فرمودند: «با مشركان جنگ كنيد تا اينكه با زماندگان و تبار شما با دجال، کنار رودخانه اردن جنگ كنند. شما سمت شرق و آن‌ها سمت غرب هستند.»

نزاع مسلمانان با يهود در زمان ظهور يا جنگ يهود با امام ﷺ و يا با حضرت عيسى عليه السلام در اين روايات بيان نشده است؛ بلکه تنها گفته عبد الله بن عمرو بن عاص بود که حضرت عيسى عليه السلام نزول می‌کند و دجال را از بين می‌برد.
بنابراین، روايات دلالتی بر حکومت داشتن يهود در دوران ظهور ندارند؛ بلکه شواهد بر برچیده شدن حکومت جعلی آن‌ها قبل از ظهور است.

۱. مسلم، صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۸.

۲. بيهقي، ابوبكر، السنن الكبرى، ج ۹، ص ۱۷۵.

۳. احمد، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴. التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۳۵۶.

۵. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۴۸.

۶. همان

جلسه بیست وهفتم

روایت هشتم

«حَدَّثَنَا نُعَيْمٌ، حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: يَهْبِطُ الْمَسِيحُ عَيْسَى. بْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ الْقَنْظَرَةِ الْبَيْضَاءِ عَلَى بَابِ دِمَشْقَ الشَّرْقِيِّ إِلَى ظَرْفِ الشَّجَرِ، تَحْمِلُهُ عَمَامَةٌ، وَأَضَعُ يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبِ مَلَكَئِنَ، عَلَيْهِ رِيظَتَانِ^٢ مُؤْتَرِزِيَّيَا حِدَاهُمَا مُرْتَدٍ بِالْأُخْرَى، إِذَا أَكَبَ رَأْسَهُ يَقْطُرُ مِنْهُ كَالْجُمَانِ^٣، فَيَأْتِيهِ الْيَهُودُ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَصْحَابُكَ، فَيَقُولُ: كَذَبْتُمْ، ثُمَّ يَأْتِيهِ النَّصَارَى فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَصْحَابُكَ، فَيَقُولُ: كَذَبْتُمْ بَلْ أَصْحَابِي: الْمُهَاجِرُونَ بَقِيَّةُ أَصْحَابِ الْمَلْحَمَةِ، فَيَأْتِي مَجْمَعِ الْمُسْلِمِينَ حَيْثُ هُمْ، فَيَجِدُ خَلِيفَتَهُمْ يُصَلِّي بِهِمْ، فَيَتَأَخَّرُ لِلْمَسِيحِ حِينَ يَرَاهُ، فَيَقُولُ: يَا مَسِيحَ اللَّهِ صَلِّ بِنَا، فَيَقُولُ: بَلْ أَنْتَ فَصَلِّ بِأَصْحَابِكَ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، فَأَمَّا بُعِثْتُ وَزِيْرًا أَوْ لَمْ أُبْعَثْ أَمِيرًا، فَيُصَلِّي بِهِمْ

١. في المصادر - ما عدا الفتن لابن حنبل - : المنارة البيضاء.

وقال الحافظ ابن كثير في *نهاية البداية والنهاية* (ج ١، ص ١٧٦) هذا هو الأشهر في موضع نزوله أنه على المنارة البيضاء الشرقية بدمشق - إلى أن قال - وقد جدد بناء المنارة في زماننا في سنة إحدى وأربعين وسبعمائة من حجارة بيض - إلى أن قال - ولعل هذا يكون من دلائل النبوة الظاهرة.

٢. الربطة: الملاءة إذا كانت قطعة واحدة ولم تكن لفقين - أي: طبقتين - وقيل: هي كل ثوب رقيق لين. *النهاية* - لابن الأثير - (ج ٢، ص ٢٨٩)، *الصحاح* (ج ٣، ص ١١٢٨) «ربط».

٣. الجمان: اللؤلؤ الصغار. وقيل: هو حبت يتخذ من الفضة أمثال اللؤلؤ. *النهاية* - لابن الأثير - (ج ١،

ص ٣٠١) «جمن».

خَلِيفَةُ الْمُهَاجِرِينَ رُكْعَتَيْنِ مَرَّةً وَاحِدَةً وَأَبْنُ مَرْيَمَ فِيهِمْ ثُمَّ يَصَلِي لَهُمُ الْمَسِيحُ بَعْدَهُ وَ
يَنْزِعُ خَلِيفَتَهُمْ.»^۱

«عیسی بن مریم علیه السلام فرود می آید... یهودیان نزد او می آیند و می گویند: «ما یاران تو هستیم.» وی می گوید: «دروغ می گوید.» سپس، مسیحی ها می آیند و می گویند: «ما یاران تو هستیم.» او می گوید: «دروغ می گوید، یاران من مهاجران و باقی ماندگان از یاران حماسه بزرگ هستند.» آنگاه به محل تجمع مسلمانان می آید و می بیند که خلیفه آن ها برایشان نماز می گزارد؛ چون او را می بینند، درنگ می کند. سپس، خلیفه می گوید: «ای پیامبر خدا، برای ما نماز بگذار.» او می گوید: «تو خود برای یاران نماز بگذار که خدا از تو راضی است؛ من به عنوان وزیر آمده ام نه امیر.» خلیفه مهاجران، دو رکعت نماز می گزارد و فرزند مریم علیها السلام نیز در بین آن ها است؛ سپس، مسیح برای آن ها نماز می خواند و خلیفه آن ها نماز را از نو شروع می کند.»

از این روایت استفاده می شود که هنگامی که امام زمان علیه السلام وارد شام می شود، حکومت و حاکمیتی برای یهود نخواهد بود.

جلسه بیست و هشتم

منابع روایت:

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن (ج ۲، ص ۵۶۷، ح ۱۵۹۰) ثنا بقیة بن الولید، عن صفوان بن عمرو، عن شریح بن عبید، عن کعب، قال: ... وی روایت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت نمی دهد؛
۲. التاریخ الكبير (ج ۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴، ح ۱۰۰۲) کیسان، قال هشام بن خالد، حدّثنا الولید بن مسلم قال: حدّثني ربيعة بن ربيعة، قال: حدّثني نافع بن کیسان، عن أبيه، قال: سمعت النبي صلی الله علیه و آله يقول: «ينزل عيسى بن مريم بشرقيّ دمشق عند المنارة البيضاء»؛
۳. صحيح مسلم (ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۲۹۳۷) در آن است: «... فينزل عند المنارة البيضاء شرقيّ دمشق، بين مهرودتين، واضعا كفيه على أجنحة ملكين، إذا طأ رأسه قطر، وإذا رفعه تحدّر منه جمان كاللؤلؤ»؛
۴. سمويه، بنابر آنچه در تهذيب تاريخ دمشق آمده است؛
۵. ابن ماجه، السنن (ج ۲، ص ۱۳۵۷، ح ۴۰۷۵) همان نص صحيح مسلم با کمی تفاوت. به سند ديگراز نواس بن سمعان؛
۶. ترمذي، السنن (ج ۴، ص ۵۱۲، ح ۲۲۴۰) همان نص صحيح مسلم با کمی تفاوت. با سند ديگراز نواس بن سمعان و در آن است: «... فبينما هم كذلك إذ هبط عيسى بن مريم عليه السلام بشرقيّ دمشق عند المنارة

- البيضاء بين مهرودين، واضعا يديه على أجنحة ملكين، إذا طأطأ رأسه قطر، وإذا رفعه...»؛
۷. الأحاد والمثاني (ج ۳، ص ۱۶۴، ح ۱۴۹۴) همان نص صحیح مسلم و (ج ۵، ص ۹۸، ح ۲۶۴۰) همانند آنچه در التاریخ الكبير از حیث سند و متن است با تقدیم و تأخیر؛
۸. طبرانی، المعجم الكبير (ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۵۹۰) همانند آنچه در التاریخ الكبير - با تقدیم و تأخیر - آمده است. به سند دیگر از اوس بن اوس از پیامبر ﷺ؛
۹. علل الحدیث (ج ۲، ص ۴۲۲، ح ۲۷۷۱) با سند دیگر از اوس بن اوس، همانند آنچه در التاریخ الكبير است با کمی تفاوت؛
۱۰. الفردوس (ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۸۹۶۰) همانند آنچه در التاریخ الكبير است به صورت مرسل از رافع بن کیسان و در آن است: «... لست ساعات من التهار، في ثوبين ممشقين، كأنما ينحدر من رأسه اللؤلؤ»؛
۱۱. تاریخ مدینه دمشق (ج ۱، ص ۲۲۴) با سند دیگر از نواس بن سمعان، همانند آنچه در التاریخ الكبير است با کمی تفاوت و (ص ۲۲۵) به سند دیگر از نواس بن سمعان، همانند آنچه در سنن ترمذی است به اختصار و (ص ۲۲۷) به سندش از اوس بن اوس، همانند آنچه در التاریخ الكبير است با تقدیم و تأخیر و (ص ۲۲۸) به سندش از هشام بن خالد، همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۱۸، ص ۶۵) همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۳۴، ص ۲۳۶) همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۵، ص ۲۷۸) با سند دیگر از کیسان و (ج ۵۱، ص ۴۱) همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۵۳، ص ۴۶) به سند دیگر از

- نواس بن سمرعان، همانند آنچه در التاریخ الکبیر است با کمی تفاوت و (ج ۶۱، ص ۴۱۵)؛
۱۲. جامع المسانید (ج ۱۰، ص ۶۳۳، ح ۸۱۴۵) همانند آنچه در التاریخ الکبیر است؛
۱۳. شرح المقاصد (ج ۱، ص ۳۰۸) همانند آنچه در التاریخ الکبیر است به صورت مرسل با تقدیم و تأخیر و در آن است: «... فیطلبه حتی یدرکه بیاب لدّ فیقتله»؛
۱۴. طرح التشریب (ج ۵، ص ۱۲) به صورت مرسل، همانند آنچه در تاریخ مدینه دمشق است؛
۱۵. الفصول المهمّة (ص ۲۹۹، ف ۲)، از صحیح مسلم به اختصار؛
۱۶. سخاوی، القناعة (ص ۲۲) به صورت مرسل، همانند آنچه در صحیح مسلم است به اختصار؛
۱۷. الجامع الصغیر (ج ۲، ص ۷۶۳، ح ۱۰۰۲۳) به صورت مرسل، همانند آنچه در المعجم الکبیر است؛
۱۸. جامع الأحادیث (ج ۸، ص ۱۷۵، ح ۲۸۸۸۱)، از المعجم الکبیر؛
۱۹. نزول عیسی بن مریم (ص ۴۷)، از مسلم، احمد، ابی داوود، ترمذی و نسائی از نّوأس بن سمرعان، همانند آنچه در صحیح مسلم است با کمی تفاوت و (ص ۷۶، ح ۳۰) به صورت مرسل از اوس بن اوس از پیامبر ﷺ، همانند آنچه در التاریخ الکبیر است با کمی تفاوت و تقدیم و تأخیر در متن و (ص ۸۱، ح ۴۲) به صورت مرسل از کیسان بن عبد الله بن طارق از پیامبر ﷺ، همانند آنچه در التاریخ الکبیر است و (ص ۸۶)، از کعب الأحبار، همانند آنچه در الفتن لابن حمّاد است به طور اختصار؛

۲۰. الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۵) همانند آنچه در مجمع الزوائد است از طبرانی؛
۲۱. کنز العمال (ج ۱۴، ص ۳۳۷، ح ۳۸۸۶۱) همانند آنچه در الفردوس است از تمام و ابن عساکر و (ص ۶۱۷، ح ۳۹۷۱۸)، از بخاری در تاریخش و از ابن عساکر؛
۲۲. بدائع الزهور في وقائع الدهور (ص ۱۸۹) به صورت مرسل از اویس ثقفی از پیامبر ﷺ «ینزل عیسی بن مریم عند قیام الساعة، و یکون نزوله علی المنارة البیضاء الّتی بشرق جامع دمشق، و صفته: مربع القامة، أسود الشعر، أبيض اللون، فإذا نزل یدخل المسجد و یقعد علی المنبر، فتتسامع الناس به، فیدخل علیه المسلمون و التّصارى و اليهود، فیزدحمون هناك حتّى یطأ بعضهم رأس بعض، فیأتي مؤذن المسلمین فیقیم الصّلاة و هی صلاة الفجر، فیصلّي عیسی مأموما مقتدیا بالمهدی»؛
۲۳. کنوز الدقائق، بنا بر آنچه در ینابیع المودّة آمده از طبرانی؛
۲۴. فیض القدير (ج ۶، ص ۴۶۴، ح ۱۰۰۲۳)، از الجامع الصغیر؛
۲۵. كشف الخفاء و مزيل الإلباس (ج ۲، ص ۵۳۴، ح ۳۲۴۰) به صورت مرسل از طبرانی؛
۲۶. نور الأبصار (ص ۱۸۶)، از صحیح مسلم؛
۲۷. ینابیع المودّة (ج ۲، ص ۸۸، ح ۱۷۸)، از کنوز الدقائق؛
۲۸. العطر الوردی (ص ۷۱)، از طبرانی؛
۲۹. تهذیب تاریخ دمشق (ج ۱، ص ۴۸)، از تاریخ مدینة دمشق روایت اول و (ج ۵، ص ۳۰۷)، از تاریخ مدینة دمشق؛
۳۰. تصریح کشمیری (ص ۱۹۱، ح ۳۰) همانند آنچه در المعجم الكبير است و قال: «أخرجه الطبرانی كما في الدر المنثور، و كنز العمال، و

أخرجه ابن عساكر في تاريخ دمشق، و عزاه في تهذيب تاريخ ابن عساكر إلى سمويه، والطبراني، و ضياء المقدسي في المختارة» و (ص ۲۱۸، ح ۴۵) وقال: «أخرجه البخاري في تاريخه، و ابن عساكر في تاريخه أيضا كما في كنز العمال، و أخرجه عبد القادر بدران في تهذيب تاريخ ابن عساكر»؛

۳۱. ملاحم ابن طاووس (ص ۱۷۴، ح ۲۳۵)، از ابن حماد و در آن است: «...التي طرف الشحر»؛

۳۲. زهرة المقول (ص ۶۹)، از صحيح مسلم به اختصار؛

۳۳. البرهان على وجود صاحب الزمان عليه السلام (ص ۵۱)، از صحيح مسلم به اختصار؛

۳۴. حلية الابرار (ج ۵، ص ۴۹۵)، از صحيح مسلم به اختصار.

از عالمان شيعه فقط ابن طاووس نص ابن حماد را نقل می کند.

جلسه بیست و نهم

روایت نهم

شافعی (۶۵۸ق) در کتاب «البيان في اخبار صاحب الزمان عليه السلام» نقل می‌کند:

«غزا طاهر بن أسماء بنی اسرائیل فسباهم و سبا حلی بیت المقدس، و أحرقتها بالتیران، و حمل منها في البحر ألفا و سبعمائة سفينة حلی حتى أوردھا رومية، قال حذيفة: فسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ليستخرجنَّ المهديَّ ذلك حتى يردّه إلى بيت المقدس، ثم يسيرو من معه حتى يأتون (كذا) خلف الروميّة، مدينة فيها مائة سوق في كلِّ سوق، مائة ألف سوق فيفتحونها، ثم يسيرون حتى يأتون مدينة يقال لها قاطع على البحر الأخضر المحدث بالدنيا، ليس خلفه إلا أمر الله، طول تلك المدينة ألف ميل، و عرضها خمسمائة ميل، لها ثلاثة آلاف باب، و ذلك البحر لا يحمل جارية السفينة، لأنّ (لأنّه) ليس له قعر، و كلُّ شيء ترونه من البحار إنّما هو خلجان من ذلك البحر، جعله الله منافع لابن آدم. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فالدنيا مسيرة خمسمائة عام.»^۱

«طاهر بن اسماء به جنگ بنی اسرائیل رفت؛ آنان را اسیر گرفت؛ زینت های بیت المقدس را برگرفت و آنجا را آتش زد؛ ۱۷۰۰ کشتی از آن زینت ها را برداشت و آن ها را به روم برد. حذیفه گفت: شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله

می فرماید: «مهدی علیه السلام این اموال را از آنجا خارج می کند و به بیت المقدس برمی گرداند. سپس، همراه یارانش به شهری پشت روم می روند - شهری که در آن صد بازار دارد و در هر بازار آن ۱۰۰ هزار بازاری وجود دارد - آن را فتح می کند. سپس، به شهری به نام قاطع در کنار دریای مدیترانه که به دنیا احاطه دارد، می آیند. در آن شهر فقط امر خدا اجرا می شود؛ طول آن هزار میل، عرض آن پانصد میل و برای آن ۳ هزار درب وجود دارد. به آن دریا هیچ سفینه ای انداخته نمی شود؛ چون برای آن قعری نیست. آنچه در دریاها می بینید خلیجی از آن دریا است. خداوند آن را برای استفاده بنی آدم قرار داده است.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «دنیا مسیرش پانصد سال است.»

شافعی گنجی این روایت را در کتاب البیان نقل می کند و می گوید: «نحن براء من عهدته» یعنی تعهدی نسبت به سند آن ندارم. علت نقل حدیث را نقل ابونعیم اصفهانی می داند.

منابع روایت:

۱. ابی نعیم، مناقب المهدي علیه السلام، علی ما فی بیان الشافعی و عقد الدرر؛
۲. بیان الشافعی (ص ۵۱۷، ب ۲۰) أخبرنا إبراهيم بن خليل بن عبد الله، عن أبي الحسن المسعود ابن أبي منصور المعروف بالجمال، أخبرنا أبو علي الحسن بن أحمد، أخبرنا الحافظ أبو نعیم، حدثنا عبد الله بن محمد بن جعفر، حدثنا إبراهيم بن محمود بن الحسين، حدثنا إسحاق بن زريق بن سليمان، حدثنا عثمان بن عبد الرحمان الحراني، حدثنا يزيد بن عمرو، عن منصور، عن ربعي، عن حذيفة بن اليمان، عن رسول الله صلی الله علیه و آله: ... و قال: «قلت: نحن براء من عهدته، رواه الحافظ أبو نعیم مع جلالته فی مناقب المهدي، و كتابه أصل»؛

۳. مقدسی شافعی، عقد الدرر (ص ۲۵۸ و ۲۵۹، ب، ۹، ف، ۲) همانند آنچه در بیان الشافعی است با کمی تفاوت؛ و قال: «أخرجه الحافظ في مناقب المهدي» و در آن است: «...تسعمائة سفينة حلي، حتى أورها رومية... مائة ألف سوقي»؛

۴. هیتمی، ابن حجر، القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر (ص ۶۷، ح ۶۲) بعض آن را همانند آنچه در بیان الشافعی است با کمی تفاوت؛

۵. نجفی مرعشی، ملحقات إحقاق الحق (ج ۱۳، ص ۲۶۴)، از کتاب بیان الشافعی؛

۶. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۱، ص ۲۵۵).

این روایت از نظر سند و دلالت مبهم است. گویا، بین کلام راوی و کلام حدیفه و حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلط صورت گرفته و از این جهت ابهام دارد و به آن اعتمادی نیست. البته روایاتی از اهل بیت علیهم السلام و نیز از تابعین وجود دارد که حضرت مهدی عليه السلام گنجی را که رومی‌ها و غیر رومی‌ها به غارت بردند، از کلیساها استخراج می‌کند و به بیت المقدس برمی‌گرداند.

روایت دهم

«ينزل المهدي عليه السلام بيت المقدس، ثم يكون خلفاء من أهل بيته بعده تطول مدتهم، و يتجبرون حتى يصلّي الناس على بني العباس و بني أمية مما يلقون منهم، قال جرّاح: أجلهم نحو من مائتي سنة.»^۱

«حضرت مهدی عليه السلام به بیت المقدس نزول می‌کند و پس از او، خلفایی از

اهل بیت علیهم السلام من هستند که مدت آن‌ها طولانی باشد؛ ظلم می‌کنند؛ مردم از آنچه از آنان می‌بینند، بر بنی عباس و بنی امیه رحمت می‌فرستند.» جراح گفت: «مدت زمان آن‌ها دویست سال است.»

نکات روایت:

۱. روایت تنها دلالت بر نزول حضرت مهدی علیه السلام در بیت المقدس دارد و هیچ اشاره‌ای به جنگ و درگیری امام علیه السلام با یهود ندارد.

۲. نکته دیگر روایت این است که پس از امام زمان علیه السلام خلفایی هستند. البته این مطلب در روایات ما نیز آمده است؛ اما هر چهار روایت آن از جهت سند ضعیف هستند. بر فرض قبول سند آن‌ها، بعدیت مطرح شده در این روایات را به پیروی از نظر حرّ عاملی رحمه الله بعدیت رتبی می‌دانیم، نه بعدیت زمانی؛ چون عقیده ما این است که بعد از امام زمان علیه السلام، دنیا به سرانجام رسیده و دیگر حکومتی نیست. حضرت چهل روز، قبل از قیامت رحلت می‌کنند و آن هم زمان مقدمات قیامت و بعث و نشور است؛ چنانچه آن را در درس خارج مهدویت، مباحث رجعت، به تفصیل بحث کردیم.

۳. مطلب دیگری که روایت بیان می‌کند این است که پس از امام زمان علیه السلام هرج و مرج و ظلم فراگیر خواهد شد؛ در حالی که بنا بر قول کسانی که قائل به حکومت دیگران علیهم السلام بعد از امام زمان علیه السلام هستند نیز چنین مطلبی را نمی‌توان پذیرفت.

بنابراین، جعلی بودن این روایت آشکار است.

منابع روایت:

۱. ابن حمّاد، الفتن (ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۱۵۹) حدثنا الوليد بن مسلم، عن جراح، عن أرتأة، قال: ... ولم يسنده إلى النبي ﷺ؛
۲. هيثمی، ابن حجر، القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر (ص ۱۱۶) به صورت مرسل از اربطاه، همانند آنچه در الفتن ابن حماد است و در آن این عبارت نیست: «و بني امية ممّا يلقون منهم»؛
۳. معجم أحاديث الإمام المهدي ﷺ (ج ۱، ص ۲۵۶).

جلسه سی ام

روایت یازدهم

«قال أمير المؤمنين عليه السلام: وستأتى اليهود من الغرب لإنشاء دولتهم بفلسطين. قال الناس: يا ابا الحسن، أتى تكون العرب؟ أجاب عليه السلام: أنذاك تكون مفككة القوى، مفككة العرى، غير متكاتفه و غير مترادفة. ثم سئل عليه السلام: أيطول هذا البلاء؟ قال: لا، حتى إذا أطلقت العرب أعنتها و رجعت إليها عوازم أحلامها، عندئذ يفتح على يدهم فلسطين، و تخرج العرب ظافرة و موحدّة، و ستأتى النجدة من العراق، كتب على راياتها القوّة، و تشترك العرب و الإسلام كافّة لتخلّص فلسطين، معركة و اى معركة فى جلّ البحر تخوض الناس فى الدماء و يمشى الجريح على القتييل. ثمّ قال عليه السلام: و ستفعل العرب ثلاثا، و فى الرابعة، يعلم الله ما فى نفوسهم من الثّبات و الإيمان، فيرفرف على رؤسهم النّصر. ثمّ قال: و أيم الله يذبحون ذبح النّعاج حتى لا يبقى يهودى فى فلسطين.»^۱

«اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: «يهود برای تشکیل دولت خود در فلسطین، از غرب [به منطقه عربی خاورمیانه] خواهند آمد.» عرضه داشتند: «یا ابالحسن، پس، عرب‌ها در آن موقع کجا خواهند بود؟» فرمود: «در آن زمان عرب‌ها نیروهایشان از هم پاشیده؛ ارتباط آن‌ها از هم گسیخته؛ متحد و هماهنگ نیستند. از آن حضرت سؤال شد: «آیا این بلا و گرفتاری طولانی

۱. موسوی زنجانی، سید ابراهیم، عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ به نقل از کتاب جفر، چاپ ۱۳۴۰.

خواهد بود؟» فرمود: «نه، تا زمانی که عرب‌ها زمام امور خودشان را از نفوذ دیگران رها ساخته و تصمیم‌های جدی آنان دوباره تجدید شود؛ آنگاه سرزمین فلسطین به دست آن‌ها فتح خواهد شد؛ عرب‌ها پیروز و متحد خواهند گردید و نیروهای کمکی از [طریق] سرزمین عراق به آنان خواهد رسید که بر روی پرچم‌هایشان «القوة» نوشته شده است. عرب‌ها و سایر مسلمانان همگی به طور مشترك برای نجات فلسطین قیام کرده و با یهودیان خواهند جنگید؛ چه جنگ بسیار سختی که در وقت مقابله با یکدیگر در بخش عظیمی از دریا روی خواهد داد که در اثر آن، مردمان در خون شناور شده و افراد مجروح بر روی اجساد کشته‌ها عبور می‌کنند.» آنگاه فرمود: «عرب‌ها سه بار با یهود می‌جنگند. در مرحله چهارم که خداوند ثبات قدم، ایمان و صداقت آن‌ها را دانست، همای پیروزی بر سرشان سایه می‌افکند.» بعد از آن فرمود: «به خدای بزرگ سوگند، یهودیان مانند گوسفند کشته می‌شوند. تا جایی که حتی يك نفر یهودی نیز در فلسطین باقی نخواهد ماند.»

صدور چنین روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که کلام او پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق قرار دارد، بعید بوده و از فصاحت نیز برخوردار نیست. بر فرض پذیرش آن، ارتباطی نیز به بحث ما ندارد؛ زیرا روایت در مقام بیان سرنوشت یهود، قبل از ظهور است.

منابع روایت:

این روایت در کتاب‌های قدما، متأخرین و متأخر از متأخرین نیست. تنها زنجانی رحمته الله (۱۴۲۰ق) در کتاب «عقائد الامامیه» آن را نقل می‌کند. ایشان از جزء دوم کتاب «من کنت مولاة فهذا علی مولاة» تألیف عبدالملهم کاظمی

که او نیز از یک مجله عرفانی لبنانی و مجله نیز از کتاب «الجفر» تألیف راشد هدرج نقل کرده است.

بنابراین، این روایت از جهت متن قوی نیست. از جهت سند نیز به کتاب جفر امام علی علیه السلام نسبت داده شده که جزء موارث ائمه علیهم السلام است و در دسترس کسی جز امام معصوم نیست. در کتاب شریف کافی بابی با عنوان «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجُفْرِ وَالْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عليها السلام» وجود دارد. کلینی رحمته الله در آن، چند روایت در این زمینه نقل می‌کند که علامه مجلسی رحمته الله روایت اول آن را صحیح‌السند می‌داند.

روایات موارث ائمه علیهم السلام بودن جفر

روایت اول

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سِتْرًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبْتٍ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شَيْعَتَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَّمَ عَلِيًّا عليه السلام بَاباً يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلِيًّا عليه السلام أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ فَتَكَتْ سَاعَةٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طُوِّفَتْهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِمْلَائِهِ مِنْ فَلَاقِي فِيهِ وَ خَطَّ عَلِيٌّ عليه السلام بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلَّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلِّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْحُدُوشِ وَ ضَرْبَ

بِيَدِهِ أَيَّ فَقَالَ تَأْتُنِي لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ قَالَ فَعَمَزَنِي بِيَدِهِ وَقَالَ حَتَّى أَزُوشَ هَذَا كَأَنَّهُ مُغَضَّبٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لِعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ تُمْ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجُفْرَ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجُفْرُ قَالَ قُلْتُ وَمَا الْجُفْرُ قَالَ وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَعِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ قُلْتُ إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لِعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ تُمْ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ عِنْدَنَا لِمُصْحَفٍ فَاطِمَةَ عليها السلام وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام قَالَ مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لِعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ - تُمْ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَعِلْمٌ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لِعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَيُشْيءُ الْعِلْمُ قَالَ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»^۱

«ابوبصیر می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت گفتم: فدایت شوم! درباره موضوعی سؤالی دارم؛ اما اینجا کسی است که سخن مرا می شنود. پس، امام صادق علیه السلام پرده ای میان خود و اتاق مجاور آویخت و در آن اتاق نظر کرد. سپس، به من گفت: «ای ابومحمد، اینک هرچه می خواهی بپرس.» گفتم: «فدایت شوم! شیعیان شما نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی [از علم] به علی علیه السلام آموخت که از آن باب، هزار باب دیگر گشوده می شود.» امام علیه السلام فرمود: «ای ابومحمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب [از علم] به علی علیه السلام آموخت که از هر یک، هزار باب دیگر گشوده

می‌گردد.» گفتم: «به خدا سوگند، این است علم [حقیقی].» سپس، امام علیه السلام افزود: «ای ابومحمد، ما کتاب جامعه را داریم و مردم نمی‌دانند که جامعه چیست؟» پرسیدم: «فدایت شوم! آن، چه کتابی است؟» امام علیه السلام فرمود: «صحیفه ای [طوماری] که طول آن هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ پیامبر به زبان خود آن را املا فرمود و علی علیه السلام آن را به خط خود نگاشت. هر حلال و حرامی و هر آنچه [از احکام] که مردم بدان نیاز دارند، در آن مکتوب است؛ حتی ارش خراش.» سپس، با دست خویش به من اشاره فرمود و گفت: «ای ابومحمد، گوش بده.» گفتم: «فدایت شوم! من در اختیار تو هستم، هرچه اراده کنی، بفرما.» و در حالی که خشمگین به نظر می‌رسید، دست مرا گرفت و گفت: «حتی ارش این.» گفتم: «به خدا سوگند، علم [حقیقی] همین است.» امام علیه السلام فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری].» سپس، مدتی ساکت ماند، آنگاه فرمود: «و جعفر نیز نزد ماست و مردم چه می‌دانند که جعفر چیست؟» پرسیدم: «آن چیست؟» فرمود: «انبانی از چرم که علم انبیا، اوصیا و علم علمای درگذشته بنی اسرائیل در آن است.» گفتم: «همانا علم [حقیقی] همین است.» فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری].» سپس، مدتی ساکت ماند، آنگاه فرمود: «و مصحف فاطمه علیه السلام نیز نزد ماست و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه علیه السلام چیست؟» گفتم: «آن چیست؟» فرمود: «مصحفی که حجم آن سه برابر قرآن است؛ اما از آنچه در قرآن آمده چیزی در مصحف نیست.» گفتم: «به خدا سوگند، که علم [حقیقی] همین است.» امام فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری].» و باز مدتی ساکت ماند، سپس، فرمود: «علم آنچه گذشته و آنچه تا روز رستاخیز روی خواهد داد، نزد ماست.» گفتم: «فدایت شوم! به خدا سوگند که این است علم [حقیقی].»

فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری]». گفتم: «فدایت شوم! پس آن علم چیست؟» فرمود: «علم به هرآنچه در شب و روز روی می دهد؛ آگاهی از رویدادهایی که پیاپی هم می آیند؛ پدیده‌هایی که هر یک پس از دیگری تا روز رستاخیز پدیدار می گردند.»

بنابراین، کتاب جفر امام علی علیه السلام جزء موارث ائمه علیهم السلام بوده و ادعای نقل این روایت از کتاب جفر، خود دلیل بر باطل بودن ادعای او است.

جلسه سی و یکم

مقدمه

نظرهای مطرح شده در زمینه سرنوشت یهود در دوران ظهور بیان گردید. ما به روایتی که بر حکومت و حاکمیت داشتن یهود در دوران ظهور دلالت کند، دست نیافتیم. روایات بیانگر نزاع و درگیری یهود با مسلمانان نیز مربوط به قبل از ظهور بود. در جلسه قبل روایتی بیان شد که نظر ما؛ یعنی پایان کار یهود قبل از ظهور را تأیید می‌کرد؛ اما ادعا شده بود که این روایت از کتاب جفر امام علی علیه السلام نقل شده و کتاب جفر نیز جزء موارث ائمه علیهم السلام است. روایت صحیح السنندی نیز در این زمینه از کتاب شریف کافی نقل کردیم.

علامه مجلسی رحمته الله پیرامون این روایت بیان می‌کند:

«قال فرغ لعل رفع الستر لإيهام أنهم عليهم السلام لا يعلمون ما في خلف السترو الجدران إلا بالاستعلام لنوع من المصلحة، أو تكون أحوالهم مختلفة، وفي بعض الأحوال يحتاجون إلى ذلك لأنه لم يكن جميع العلوم حاضرة عندهم، بل يحتاجون إلى مراجعة إلى بعض الكتب، أو إلى روح القدس، و المراد بالباب أولاً النوع، وثانياً القواعد الكلية التي تستنبط منها الأحكام، أو بالأول القواعد الكلية وبالثاني الجزئيات المتفرعة عليها كما يومئ إليه

بعض الأخبار.^۱

«این برداشتن پوشش و بالا زدن پرده برای اشاره به این است که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ علم به پشت پرده یا دیوار ندارند؛ مگر به بررسی کردن آن، به جهت نوعی از مصلحت و یا از این جهت که احوال آنان مختلف است. در بعضی مواقع به بررسی کردن نیاز دارند؛ زیرا همه علوم نزد آن‌ها حاضر نیست؛ بلکه نیاز به مراجعه بعضی از کتاب‌ها و یا روح القدس دارند. منظور از باب اول، نوع علم است و مقصود از باب دوم، قواعد کلی که احکام از آن استنباط می‌شود و یا اینکه منظور از باب اول، قواعد کلی و از باب دوم، جزئیات متفرع بر آن است.

روایت دوم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَطَهَّرُ الزَّانِدَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَ قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي عَنْهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكَ وَسَمِعْتِ الصَّوْتِ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتُهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ - حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.»^۲

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۳، ص ۵۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

مجلسی رحمته الله این روایت را تضعیف می کند.

«حماد بن عیسی می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: زنادقه در سال ۱۲۸ ظهور می کنند. من این مطلب را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم.» عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «چون خدای تعالی پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود، فاطمه علیها السلام از وفات آن حضرت غمگین بود که جز خداوند عزوجل کسی مقدرش را نمی داند؛ به همین دلیل خدا فرشته ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن بگوید. فاطمه علیها السلام از این داستان به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد. علی علیه السلام فرمود: هرگاه لحظه آمدن فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو. پس، فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد. آن حضرت هرچه می شنید، می نوشت، تا آنکه از آن سخنان، مصحفی ساخت؛ اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست؛ بلکه در آن علم به پیشامدهای آینده است.»

علامه مجلسی رحمته الله می گوید: «من فکر می کنم که مقصود از زنادقه امثال ابن ابی العوجاء و ابن مقفّع هستند که با امام صادق علیه السلام مجادله و مناظره می کردند که سال ۱۲۸ هجری، بیست سال قبل از وفات امام صادق علیه السلام، زمان طغیان بسیاری این طایفه بود. یا آنکه منظور خلفای بنی عباس هستند که کتاب های زنادقه را در آن سال ترویج دادند.»

روایت سوم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ عِنْدِي الْجُفْرَ الْأَبْيَضَ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ قَالَ زُبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا أَرْعَمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَحْتَجُّ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا

نَحْتَأُجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعُ الْجِلْدَةِ وَ أَرْشُ الْحَدَشِ وَ
عِنْدِي الْجُفْرُ الْأَمْرَقَالُ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجُفْرِ الْأَمْرَقَالِ السِّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ
لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أ
يَعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ كَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ وَ
لِكَلِمَتِهِمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الْمُجُودِ وَ الْإِنْكَارُ وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.»

مرحوم مجلسی رحمته الله می فرماید: «این روایت حسن است.»

«حسین بن ابی العلامی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «همانا جفر
سفید نزد من است.» عرض کردم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داوود،
تورات موسی علیه السلام، انجیل عیسی علیه السلام، صحف ابراهیم علیه السلام، حلال و حرام و
مصحف فاطمه علیه السلام. معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد.
آنچه مردم به ما احتیاج دارند در آن وجود دارد و ما به کسی احتیاج نداریم؛
حتی مجازات یک تازیانه، نصف تازیانه، یک چهارم تازیانه و دیه خراش در
آن هست. جفر سرخ نیز نزد من است.» عرض کردم: «در جفر سرخ
چیست؟» فرمود: «اسلحه است و آن تنها برای خون خواهی گشوده می شود؛
صاحب شمشیر [قائم علیه السلام] آن را برای کشتن باز می کند.» ابن ابی یعفور به
حضرتش عرض کرد: «اصلحك الله! پسران حسن او را می شناسند؟» فرمود:
«آری، به خدا می شناسند، چنان که روز و شب را می شناسند و تشخیص
می دهند که این روز است و این شب؛ ولی حسد و دنیا طلبی ایشان را بر
سرپیچی و انکار و امی دارد. اگر ایشان حق را از راه حق جویند، برایشان بهتر
است. اکنون که برای خون خواهی سیدالشهدا علیه السلام و رفع منکرات با
بنی عباس می جنگند، هدفشان حق و مقدس است؛ ولی چون این مبارزه
به اذن امام علیه السلام نیست، برای ایشان خیری ندارد و حقی را از راه باطل

به دست می آورند و گناه انکار و سرپیچی از ما به گردنشان می ماند.»

روایت چهارم

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى. عَنْ يُونُسَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسُوءُهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَالْحَقُّ فِيهِ فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ وَفَرَايِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَ سَلُّوهُمْ عَنِ الْحَالَاتِ وَالْعَمَّاتِ وَ لِيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱

مجلسی رحمته الله می فرماید: «این روایت مرسل است.»

«امام صادق عليه السلام فرمود: همانا در جفری که [پیشوایان زیدیه] یاد می کنند [و مدعی هستند که نزد آن هاست]، چیزهایی وجود دارد که برای ایشان ناپسند است؛ زیرا آن ها به حق قائل نیستند؛ در صورتی که حق در آن جفر است [در آن نوشته است که از ایشان کسی به امامت نمی رسد و اجازه خروج و جنگیدن ندارد]. اگر راست می گویند، قضاوت های علی عليه السلام و احکام میراثی را که فرموده [و در جفر نوشته شده]، بیرون آورند. درباره میراث خاله ها و عمه ها از ایشان پرسید، [اگر توانستند جواب گویند. اگر راست می گویند] مصحف فاطمه عليها السلام را که وصیتش در آن و سلاح پیامبر صلى الله عليه وآله نیز همراه آن است، بیرون آورند [وصیت فاطمه عليها السلام ایشان را تکذیب می کند و سلاح پیامبر صلى الله عليه وآله نزد ماست؛ نه نزد ایشان].» خدای عزوجل می فرماید: «اگر راست می گویند، کتابی پیش از این، قرآن یا اثری از

علم برای من بیاورید.»

روایت پنجم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدٌ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَ هِيَ فِيهَا حَتَّى أَرَشَ الْخُدْشِ قَالَ فَصَحَّفَ فَاطِمَةَ عليها السلام قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخَبِّرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام».

مجلسی رحمته الله می فرماید: «این روایت صحیح است.»

«ابوعبیده می گوید: یکی از شیعیان از امام صادق عليه السلام درباره جفر پرسید، حضرت فرمود: «جفر پوست گاوی پراز علم است.» عرض کرد: «جامعه چیست؟» فرمود: «طوماری به طول هفتاد ذراع و عرض یک پوست؛ مانند ران شتر فربه که تمام احتیاج های مردم در آن نوشته است؛ همه قضایا حتی جریمه خراش در آنجا هست.» عرض کرد: «مصحف فاطمه عليها السلام چیست؟» حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: «شما از آنچه می خواهید و نمی خواهید، بحث می کنید. همانا فاطمه عليها السلام بعد از پیامبر صلى الله عليه وآله ۷۵ روز در دنیا بود؛ از فراق پدر اندوه بسیاری داشت؛ جبرئیل عليه السلام می آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می داد؛ از احوال و مقام پدرش خبر می داد؛ سرگذشت اولادش را

پس از او برایش می‌گفت؛ علی علیه السلام این‌ها را می‌نوشت و آن نوشته‌ها مصحف فاطمه علیها السلام است.»

روایت ششم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي بَشْرٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرِبٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا وَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَابًا إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَخَطَّ عَلِيُّ عليه السلام صَحِيفَةً فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَنَا بِالْأَمْرِ فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ وَنَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ.»^۱

مجلسی رحمته الله می‌فرماید: «این روایت مجهول است.»

«امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا نزد ما نوشته‌هایی است که با وجود آن‌ها نیازی به مردم نداریم [که از آن‌ها چیزی بپرسیم]؛ ولی مردم به ما احتیاج دارند. نزد ما کتابی به املائی پیامبر صلی الله علیه وآله و خط علی علیه السلام است؛ دفتری که هر حلال و حرامی در آن است. شما درباره کاری نزد ما می‌آیید [و کسب تکلیف می‌کنید]؛ سپس، ما می‌فهمیم که شما به آن عمل می‌کنید و یا عمل نمی‌کنید.»

روایت هفتم

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَزُرَّادَةَ: أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ

الزَّيْدِيَّةَ وَ الْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لِكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَ كُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدٌ بِنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا.»

مجلسی علیه السلام می فرماید: «این روایت حسن است.»

«عبدالملک بن اعین به امام صادق علیه السلام گفت: طایفه زیدیه و معتزله گرد محمد بن عبدالله را گرفته اند؛ آیا برای او سلطنتی هست؟» فرمود: «به خدا، نزد من دو کتاب است که نام تمام انبیا و حاکمان که در زمین فرمانروایی می کنند، در آن ها ثبت است. به خدا سوگند، نام محمد بن عبدالله در هیچ یک از آن ها نیست.»

روایت هشتم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ يَا فَضِيلُ أَ تَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ فَبَيَّلَ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ عليها السلام لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ مَا وَجَدْتُ لُوْلِدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا.»

«فضیل بن سکره می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، فرمود: «ای فضیل، می دانی اندکی پیش چه مطالعه می کردم؟» عرض کردم: «نه.» فرمود: «کتاب فاطمه علیها السلام را مطالعه می کردم؛ تمام حاکمانی که در زمین فرمانروایی می کنند، به نام خود و نام پدران شان در آن نوشته است و من برای فرزندان حسن

۱. هو محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام من أئمة الزيدية الملقب بالنفس الزكية، خرج على الدوانيقي وقتل.

چیزی در آن ندیدم.»

از مجموع این روایات چنین استفاده می‌شود که جفر، مصحف علی علیه السلام و مصحف فاطمه علیها السلام جزء موارث ائمه علیهم السلام هستند. هیچ‌کس به آن دست نیافته تا هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور کند. از همین رو، ادعای نقل روایت از کتاب جفر، خود دلیل بر باطل بودن مدعا است.

روایت نهم

«ضمرة عن يحيى بن أبي عمرو الشيباني عن كعب قال: إذا سمع الدجال نزول عيسى. ابن مريم عليه السلام هرب، فیتبعه عيسى عليه السلام فیدرکه عند باب لد فیقته، فلا یبقی شیء إلا دل علی أصحاب الدجال فیقول: یا مؤمن هذا کافر.»^۱

«کعب گفت: هنگامی که دجال نزول عیسی بن مریم علیه السلام را بشنود، فرار خواهد کرد؛ عیسی علیه السلام او را دنبال می‌کند و او را نزد باب لد به قتل می‌رساند. پس، چیزی باقی نمی‌ماند مگر اینکه دلالت و گزارش بر اصحاب دجال می‌دهد و می‌گوید: ای مؤمن، این کافر است.»

طبق روایات عامه، بیشتر اصحاب دجال یهودی و فرزندان زنا هستند؛ یعنی دجال نمادی از حکومت یهود است. اما این طور نیست؛ بلکه دجال ادعای ربوبیت می‌کند و نمی‌تواند نماد حکومت یهود باشد. البته اکثر اصحاب او یهودی هستند. روایاتی نیز که درباره دجال نقل شده، درباره او بزرگ‌نمایی کرده است. کتاب‌های شیعه پیرامون موضوع دجال، همانند کتب عامه بزرگ‌نمایی نکرده و درباره آن بحث نکرده‌اند.

جلسه سی و دوم

قتال امام زمان علیه السلام با یهود

نتیجه مباحث مطرح شده تاکنون این شد که یهودیان در دوره ظهور به عنوان یک قدرت و دولت نیستند؛ بلکه اطراف هر پرچم مخالفی جمع می شوند و حکومتشان قبل از ظهور پایان می پذیرد. در روایات عامه که به دجال زیاد پرداخته، آمده است که بعد از قتل دجال مسلمانان به تعقیب یهودی ها می پردازند. بارها گفته شد که دجال نماد یهود نیست؛ بلکه خودش ادعای ربوبیت می کند.

روایت دوازدهم

«قال معمر: قال الزهري: فأخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أخبره رجل من الأنصار عن بعض أصحاب رسول الله، قال: ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله الدجال؛ قال: «يأتي سبخ المدينة، وهو محرم عليه أن يدخل نقابها، فتنتفض المدينة بأهلها نفضة أو نفضتين، وهي الزلزلة فيخرج إليه منها كل منافق و منافقة، ثم يولى الدجال قبل الشام فيحاصرهم، و بقية من المسلمين يومئذ معتمون بذروة جبل من جبال الشام، فيحاصرهم الدجال نازلاً بأصله حتى إذا طال عليهم البلاء، قال رجل من المسلمين: يا معشر المسلمين، حتى متى أنتم هكذا، وعدو الله نازل بأصل جبلكم هذا، هل أنتم إلا بين إحدى الحسينين، بين أن يستشهدكم الله، أو يظهركم، فيتبايعون على الموت بيعة يعلم الله تعالى أن ها الصدق من أنفسهم، ثم تأخذهم ظلمة لا يبصر امرؤ

فیها کفه، قال: فینزل ابن مریم فیحسر عن أبصارهم، و بین أظهرهم رجل علیه لامته یقولون: من أنت یا عبد الله؟ فیقول: أنا عبد الله ورسوله و روحه و کلمته عیسی بن مریم، اختاروا بین إحدى ثلاث: بین أن یبعث الله علی الدجال و جنوده عذابا من السماء، أو یخسف بهم الأرض، أو یسلط علیهم سلاحکم و یکف سلاحهم عنکم، فیقولون: هذه - یا رسول الله - أشقی لصدورنا و لأنفسنا، فیومئذ تری اليهودی العظیم الطویل الأکول الشروب لا تقل یده سیفه من الرعدة، فیقومون إلیهم فیسلطون علیهم، و یذوب الدجال حین یری ابن مریم کما یذوب الرصاص، حتی یأتیه - أو یدرکه - عیسی فیقتله.»^۱

«بعضی از اصحاب پیامبر می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دجال را ذکر کرد و گفت: «او به نمکزارهای مدینه می آید و براو حرام است که وارد کوجه های مدینه شود. سپس، زلزله ای مدینه و اهل آن را فرا می گیرد و پیروان دجال از زن و مرد از مدینه خارج می شوند. دجال نمی تواند وارد مدینه شود؛ او به سمت شام حرکت کرده و آن ها را محاصره می کند؛ بقیه مسلمانان به سوی قله کوه ها فرار می کنند. سپس دجال آن ها را محاصره می کند؛ تا اینکه بلا برآنان طولانی شود. مردی از مسلمانان می گوید: ای گروه مسلمین، تا کی می خواهید در محاصره باشید؟ دشمن خدا منطقه شما را اشغال کرده است؛ آیا شما بین دو حسن و نیکویی نیستید؟ بین اینکه خداوند شما را به مقام شهادت برساند و یا اینکه پیروان کند؟ پس، بیعت کنید که تا پای جان بایستید؛ بیعتی که خدا صدق آن ها را می داند. سپس، آن ها را ظلمتی فرا می گیرد که کف دست خود را نمی توانند ببینند. آنگاه،

۱. ابن حماد، نعیم، الفتن، ص ۳۷۷؛ جمعی از نویسندگان، معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام، ج ۲، ص ۹۳.

ابن مریم علیه السلام نزول می‌کند؛ او و شخصی که در بین آن‌ها ایستاده و لباس رزم پوشیده را می‌بینند. می‌گویند: توجه کسی هستی؟ گوید: من بنده خدا، رسول او، روح او و کلمه او عیسی بن مریم هستم. یکی از این سه چیز را اختیار کنید: اینکه خداوند بر دجال و لشکریان او عذابی از آسمان نازل کند؛ یا اینکه زمین آن‌ها را فرو برد؛ و یا اینکه سلاح شما را بر آن‌ها مسلط کند و سلاح شما آن‌ها را کفایت کند. می‌گویند: این [گزینه سوم] ای فرستاده خدا، برای قلوب و نفوس ما بهتر است. در این روز خواهی دید که یک یهودی تنومند، بلند، پرخور و پرنوش دست او به جهت لرزش، قدرت حمل سلاح ندارد. آنگاه، مسلمانان علیه آنان قیام می‌کنند و بر آن‌ها مسلط می‌شوند. دجال هنگامی که ابن مریم علیه السلام را می‌بیند، ذوب می‌شود؛ تا اینکه عیسی علیه السلام او را گرفته و به قتل می‌رساند.»

این روایت دلالت بر این دارد که یهودیان هنگام نزول حضرت عیسی علیه السلام که زمان ظهور است، نقشی ندارند و دارای قدرت و حاکمیتی نیستند؛ بلکه آنان تنها پیرو دجال هستند. یهودیان در آن هنگام در موقعیت ضعف شدید به سر می‌برند.

منابع روایت:

۱. عبدالرزاق، المصنف (ج ۱۱، ص ۳۹۷، ح ۲۰۸۳۴) عن معمر، عن الزهري، قال: أخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أنه أخبره رجل من الأنصار، عن بعض أصحاب محمد صلوات الله عليه، قال: ذكر رسول الله صلوات الله عليه الدجال، فقال...؛
۲. ابن حماد، الفتن (ج ۲، ص ۵۵۲، ح ۱۵۵) به سند عبدالرزاق، من قوله: «يأتي سبأخ المدينة إلى قوله: قبل الشام فيحاصرهم»؛ و (ص ۵۶۴،

- ح ۱۵۸۳) اول آن، به سند عبدالرزاق از زهري كه به پیامبر ﷺ نسبت نداده است؛ و (ص ۵۷۳، ح ۱۶۰۲)، از عبدالرزاق و در آن است: «بینما المسلمون بالشام قد حاصروهم الدجال في جبل من جبالها، يريدون قتل الدجال، إذ تأخذهم ظلمة»؛ و (ص ۶۱۶، ح ۱۷۱۴)، از عبدالرزاق و در آن است: «إذا نزل الدجال سبأخ المدينة نفضت المدينة بأهلها»؛
۳. تاریخ مدینه دمشق (ج ۲، ص ۲۲۷) همانند آنچه در روایت عبدالرزاق است و به سندش به او با کمی تفاوت؛
۴. سیوطی، الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۳) همانند آنچه در مصتف عبدالرزاق است با کمی تفاوت؛
۵. تهذیب تاریخ دمشق (ج ۱، ص ۱۹۴)، از تاریخ مدینه دمشق؛
۶. تصریح کشمیری (ص ۲۵۱، ح ۶۸)؛
۷. معجم احادیث الإمام المهدي ﷺ (ج ۲، ص ۹۳).

بررسی سند روایت

المصتف لعبد الرزاق: عن معمر، عن الزهري، قال: أخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أنه أخبره رجل من الأنصار، عن بعض أصحاب محمد ﷺ. این روایت مرسل است.

عمرو بن ابی سفيان ثقفی

ایشان مهمل است.

زهري

(۱۲۴ق)، از شخصیت‌های معتبر نزد اهل سنت و امام صحاح و سنن است. از ارکان حدیث بوده و احادیث اهل سنت بر محور او می‌چرخد. ۲ هزار حدیث از او نقل شده است. بخاری از او ۱۲۰۵ حدیث نقل می‌کند؛ در حالی که از حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ که به قول خودشان ۲۸ سال عمر کرده، فقط یک حدیث مورد اتفاق نقل می‌کنند؛ حال آنکه زهری هیچ وقت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ندیده است.

زهری خود را وقف شجره ملعونه کرد. ایشان بود که دعوت عمر بن عبدالعزیز را برای پذیرش تدوین حدیث قبول و سنت صحابه را نیز به آن اضافه کرد. او معروف به زهری و ابن شهاب است؛ جد جد او ابن زهره بود؛ از این رو به او زهری می‌گویند. پدر جد او عبدالله بن شهاب بود که در جنگ بدر بر ضد مسلمانان حضور داشت و جزء کسانی بود که در جنگ احد هم پیمان شدند که اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ببینند یا او را بکشند یا کشته شوند. به زهری گفتند: «جد تو در جنگ بدر بود؟» گفت: «بله، در جناح مخالف بود.» پدر او نیز با مصعب بن زبیر بود. مصعب، مختار رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را محاصره کرد و پس از دستگیری، دست و پای او را با میخ به زمین کوبیدند.

زهری در دوران عبدالملک و هشام بن عبدالملک بود. یزید بن عبدالملک او را به عنوان قاضی منصوب کرد. او از مدینه به شام به قصد خدمت به خلفای جور هجرت کرد. اولین از تباط مستقیم و علنی او با عبدالملک بن مروان است؛ عبدالملک که تاریخ‌نگینی دارد. همسر ابودرداء به عبدالملک گفت: «شنیدم شراب می‌خوری.» گفت: «شراب، بلکه خون می‌خورم.»

البته عامه علیه زهری نیز مطالبی گفته‌اند:

در کتاب «سیر اعلام النبلاء» از شمس‌الدین، ابوعبدالله،

محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (۶۷۳ تا ۷۴۸ ق) آمده است: «کان من اعوان الظلمة له صورة كبيرة في دولة بنی امیة.»^۱

«او از یاوران ظالمان و دارای جایگاه ویژه در دولت بنی امیه است.»

بعضی تلاش می‌کنند او را جزء شیعیان قلمداد کنند؛ در حالی که وضعیت او روشن است. ملاقات او با امام سجاد علیه السلام نیز اولاً برای نصیحت او بود؛ ثانیاً امام علیه السلام سال ۹۵ هجری به شهادت رسیدند؛ در حالی که او تا سال ۱۲۶ ق زنده بود ولی به نصیحت امام علیه السلام عمل نکرد.

«وقال محمد بن إشكاب: كان الزهري جندياً.^۲ وروی علی بن حوشب الفزاری عن مكحول و ذكر الزهري فقال: أي رجل هولولاً أنه أفسد نفسه بصحبة الملوك.»^۳

«نزد مکحول، هنگامی که سخنی از زهری به میان آمد، گفت: «او خود را با مصاحبت ملوک فاسد کرد.»

عمر بن ربیب گفت: «كنت مع ابن شهاب فراني عمرو بن عبید فقال: ما لك و منديل الامراء.»

«همراه ابن شهاب بودم؛ عمرو بن عبید مرا دید و گفت: تو را چه شده که با دستمال امیران همراه شده‌ای؟»

عمر بن عبد العزیز در نامه‌ای به او نوشت: «تورا یافتم که اهل دنیا هستی.» پس، راوی این روایت چنین شخصیتی است.

۱. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۷.

۲. همو، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۸، ص ۲۲۹.

۳. همان، ص ۲۴۵.

جلسه سی و سوم

ادامه بررسی سند روایت دوازدهم

بررسی شخصیت زهری

ایشان درباره مهدویت بیش از پنجاه روایت نقل کرده است. از این رو، جا دارد در مورد او بحث مشروحی داشته باشیم.

سعید بن مسیب - در مورد ایشان اختلاف است. وقتی به او گفته شد در تشییع امام سجاد علیه السلام شرکت کن، گفت: نه، نماز در مسجد بهتر است - به زهری گفته است: «أنت الذی ذهبت بحدیثی الی بنی مروان، لم ذکرک لبنی مروان، ما حملک علی أن حدثت بنی مروان حدیثی؛ چرا احادیث مرا نزد بنی مروان نقل کردی؟»

سعید جزء تابعین و شخصیتی مثبت نزد اهل سنت است؛ اما نسبت به زهری نظر منفی دارد.

به یکی از علمای رجال گفتند: «اعمش نیز مثل زهری است.» گفت: «اعمش را نیز کنار می‌گذارم، اگر مثل زهری باشد. او برای بنی امیه کار می‌کرد؛ ولی اعمش کاری به حاکمان نداشت.»

ذهبی چنین نقل می‌کند:

«قال خارجه: قدمت علی الزهریّ وهو صاحب شرط لبعض بنی مروان، قال: فرأیته ركب وفي یده حربة، وبين یدیه الناس وفي أیدیهم الکافر

کوبات، قال: قلت: قَبَّحَ اللهُ ذَا مَنْ عَالَمٍ، قال: فانصرفت ولم أسمع منه، ثم ندمت فقدمت على يونس، فسمعت منه، عن الزهري.»

«خارجہ گفت: برزہری وارد شدم و او رئیس پلیس بنی مروان بود. او را دیدم کہ سوارہ و در دستش سلاح است.» گفتم: «خدا این عالم را قبیح کند. سپس، برگشتم و دیگر از او حدیثی نشنیدم.»

سلمه بن دینار او را نصیحت و از همراهی بنی امیه نهی می کرد:

«جعلوك قطبا أداروا بك رحى مظالمهم و جسرا يعبرون عليك الى بلاياهم، و سلما الى ضلالتهم، داعيا الى غيهم، سالكا سبيلهم، يدخلون بك الشك على العلماء.»

«تورا محور آسیاب ظلم خود، سکوی پرش خویش، نردبان گمراهی خویشتن، فراخواننده به سوی سرکشی خودشان و راه رونده طریقشان قرار دادند و به واسطه تو بر علما شک کردند.»

ذهبی می گوید: «مردم در قبول روایت مسعودی کوفی توقف کردند و می گفت: او جزء دولتی ها بود؛ قبای سیاه می پوشید؛ به کمر خود، خنجر می بست و کلاهی نیز بر سر می گذاشت. بنابراین، کسی که حالش چنین بوده و روایتش را نمی پذیرند، چگونه خواهد بود حال کسی که تمام عمر خود را در خدمت دستگاه ظلم بنی امیه گذرانده است.»

از سفیان ثوری پرسیدند: «من برای ستمگران خیاطی می کنم، آیا جزء اعوان ستمکاران می شوم؟» گفت: «نه، تراز خود آن هایی؛ آنکه سوزن به تو می فروشد جز اعوان است.»

نامه امام سجاد علیه السلام به زهری

«فَانظُرْ أَيُّ رَجُلٍ تَكُونُ غَدًا إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَسَأَلَكَ عَنْ نِعْمِهِ عَلَيْكَ

كَيْفَ رَعَيْتَهَا وَعَنْ حُجَجِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ قَضَيْتَهَا وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ قَابِلًا مِنْكَ
بِالتَّعْذِيرِ وَلَا رَاضِيًا مِنْكَ بِالتَّقْصِيرِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَيْسَ كَذَلِكَ أَخَذَ عَلَى
الْعُلَمَاءِ فِي كِتَابِهِ إِذْ قَالَ ﴿لَيْسَ يَنْتَهِي لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾^۱ وَاعْلَمْ أَنَّ أَذَى مَا
كَتَمْتَ وَأَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنْ أَنْسَتَ وَحُشَّةَ الظَّالِمِ وَسَهَّلْتَ لَهُ طَرِيقَ الْعُغْيِ
بِدُنُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتَ وَإِجَابَتِكَ لَهُ حِينَ دُعِيتَ فَمَا أُخَوِّفِي أَنْ تَكُونَ تَبَوُّؤُ بِأَيْمِكَ
غَدًا مَعَ الحُؤُونَةِ وَأَنْ تُسْأَلَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِعَانَتِكَ عَلَى ظُلْمِ الظَّالِمَةِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا
لَيْسَ لَكَ بِمَنْ أَعْطَاكَ وَدَنَوْتَ مِنْ مَنْ لَمْ يَزِدْ عَلَى أَحَدٍ حَقًّا وَلَمْ تَزِدْ بِاطِّلًا حِينَ أَدْنَاكَ وَ
أَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ قُطْبًا أَدَارُوا بِكَ
رَحَى مَظَالِمِهِمْ وَجِسْرًا يَعْبُرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بِلَايَاهُمْ»^۲

«پس، بنگر که فردا که در پیشگاه خدا می ایستی، چگونه مردی خواهی بود... گمان مبر که خدا عذر تو را می پذیرد و از تقصیرت درمی گذرد. هیهات! هیهات! که چنین نخواهد بود. خدا در قرآن از علما پیمان گرفته است که «دین خدا را بر مردمان آشکار کنند و پنهان مدارند». بدان، کوچک ترین چیزی که پنهان کردی و سبک ترین چیزی که آن را تحمل کرده ای، این است که دل نگرانی ستمگر را به آسودگی بدل کرده ای و راه گمراهی را بر او آسان ساخته ای؛ این کار با نزدیک شدن توبه او و پذیرفتن دعوت وی صورت گرفته است. از آن می ترسم که فردای قیامت با این گناه در میان خیانت کاران جای داشته باشی و از تواز آنچه گرفتی و به ستمکاری ستمگران کمک کردی بپرسند؛ بپرسند که چرا چیزی را که حق نبود از کسی که به تو بخشید، گرفتی؟ چرا به کسی نزدیک شدی که حق

۱. آل عمران، ۱۸۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۲.

هیچ کس را نمی داد؟ چرا در آن هنگام که تو را به خود نزدیک کرد از باطلی جلوگیری نکردی؟ چرا با دشمن خدا دوست شدی؟ آیا در آن هنگام که ستمگران تو را برای همکاری فرا خواندند، تو را همچون قطبی قرار ندادند که آسیاب ستمکاری خویش را برگرد آن به گردش درمی آورند؟ آیا همچون پلی نشدی که از روی تو می گذشتند و به بلاها [و جنایت هایی که بر مردم روا می داشتند] دست می یافتند؟»

زهري جمله ای به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهد که ذهبی می گوید: «این حکایتی باطل است و شاید از کذب ناصیبان باشد. خدا روی آن ها را سیاه کند.» نقل می کنند: «او حدیثی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمی کرد و او مروانی بود.» نقل شده است: «او بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را داشت.»

ابن عساکر نقل می کند: جعفر بن ابراهیم، از نوادگان جعفر طیار، می گوید: «نزد زهري بودم و از او احادیثی نقل می کردم. پیرزنی آنجا بود، گفت: ای جعفری، ننویس، او میل به بنی امیه دارد و جایزه های آن ها را اخذ می کند.» به زهري گفتم: «او کیست؟» گفت: «او خواهر بزرگ من است، خرفت شده است.» زن گفت: «من خرفت شدم یا تو که فضایل اهل بیت علیهم السلام را کتمان کردی؟»

معمری می گوید: «زهري در حالی که بیمار بود حدیثی برای من نقل کرد که دیگر نشنیدم آن را نقل کند. هنگامی که بهبود یافت از نقل آن حدیث نیز پشیمان شد و گفت: ای یمانی، آن حدیث را کتمان کن؛ آن ها (بنی امیه) نمی پسندند کسی مدح علی علیه السلام کند.»

زهري کسی است که خود علمای عامه نسبت به او چنین دیدگاهی دارند؛ اما با این حال عجیب است که بعضی بزرگان ما سعی در ترکیه او دارند.

مامقانی علیه السلام (۱۳۵۱ق) او را تضعیف می‌کند؛ اما شوشتری علیه السلام (۱۴۱۶ق) مناقشه می‌کند و گویا می‌خواهد او را تبرئه کند. ایشان مطالب مامقانی علیه السلام و نیز سخن ابن ابی‌الحدید را که درباره زهری گفته: «کان من المنحرفین عن علی علیه السلام» نقل می‌کند. او از ابن شیبیه نقل کرده است که گفت: «در مسجد مدینه بودم؛ زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و علی علیه السلام را یاد کردند؛ پس، به او ناسزا گفتند که امام سجاد علیه السلام پاسخ آن دورا داد.»^۱ شوشتری علیه السلام این روایات را رد می‌کند و روایتی در تأیید زهری نقل می‌کند:

«وروی علی بن محمد الخزاز فی کتابه کفایة الأثر فی النص علی الاثني عشر - فی آخر باب ما جاء عن السجاد علیه السلام - یاسناده: أنّ الزهري قال: دخلت علی علی بن الحسین علیه السلام فی مرضه الذي توفي فيه (إلى أن قال) قلت: فكم عهد إليكم نبيكم أن يكون الأوصياء من بعده؟ قال: وجدنا في الصحيفة واللوح اثني عشر إماماً.»^۲

«زهری گفت: بر امام سجاد علیه السلام در بیماری‌ای که در پی آن فوت شد، وارد شدم و گفتم: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما در مورد اوصیای بعد از خودش چند نفر را اسم برد؟» فرمود: «در صحیفه و لوح نام دوازده امام را یافتم.»

اولاً نقل این روایت مربوط به سال ۹۶ هجری است؛ در حالی که زهری تا سال ۱۲۶ در خدمت دستگاه جور بود؛ ثانیاً کار او نقل حدیث بود و نقل حدیث دلالت بر وثاقت شخص ندارد.

۱. «عن محمد بن شيبه قال: شهدت مسجد المدينة، فإذا الزهري وعروة بن الزبير جالسان يذكران علياً علیه السلام فنا لا منه.»

۲. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر، ۲۴۱ تا ۲۴۳؛ تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۸۴.

شوشتری رضی الله عنه در تأیید او نقل می‌کند:

«وفي كشف الغمة: كان الزهري إذا ذكر علي بن الحسين عليهما السلام يبكي ويقول: زين العابدين»^۱

«زهري هنگامی که نامی از علی بن حسین عليهما السلام می‌شد، گریه می‌کرد و می‌گفت: زینت عبادت‌کنندگان.» در حالی که امام زین‌العابدین عليه السلام شخصیتی معروف و موردستایش همگان بودند.

آیت‌الله خوبی رضی الله عنه نقل می‌کند:

«وقد روى الصدوق بإسناده، عن عمران بن سليم، قال: كان الزهري إذا حدث عن علي بن الحسين عليهما السلام، قال: حدثني زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام، فقال له سفیان بن عیینة: ولم تقول له زين العابدين؟ قال: لأنني سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن ابن عباس أن رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: إذا كان يوم القيامة ينادي مناد أين زين العابدين، فكأنني أنظر إلى ولدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهما السلام يخطو بين الصفوف»^۲

«عمران بن سلیم گفت: زهری هنگامی که از علی بن حسین عليهما السلام حدیث نقل می‌کرد، می‌گفت: «زین‌العابدین علی بن حسین عليهما السلام مرا حدیث کرد.» سفیان بن عیینة به او گفت: «چرا به او زین‌العابدین می‌گویی؟» گفت: «شنیدم سعید بن مسیب از ابن عباس نقل می‌کرد که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: روز قیامت منادی ندا می‌دهد: کجاست زین‌العابدین؟ گویا فرزندم، علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب عليهما السلام را می‌بینم که بین صفوف قدم برمی‌دارد.» سپس آیت‌الله خوبی رضی الله عنه می‌فرماید:

۱. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۸۵.

۲. خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۹۱.

«و بما ذكرنا يظهر أن نسبة العداوة إليه على ما ذكره الشيخ لم تثبت، بل الظاهر عدم صحتها، بقي هنا شيء، وهو أن ابن داود ذكر مسلم بن شهاب الزهري (١٥٢٩) من القسم الأول، قال: «أحد أئمة الحديث (بن - جج) يكنى أبا بكر»^١

«از آنچه ذکر کردیم، ظاهر شد که نسبت عداوت به زهری، بنا بر آنچه شیخ ذکر کرده، ثابت نشده است؛ بلکه در ظاهر کلام شیخ صحت ندارد. ابن داود نیز او را در بخش اول ذکر کرده است.» گویا ایشان می خواهد بگوید: او از موالین بوده است.

آیت الله خویی رحمته الله نقل می کند:

«قال ابن شهر آشوب: «و كان الزهري عاملا لبني أمية، فعاقب رجلا فمات الرجل في العقوبة، فخرج هائما وتوحش، ودخل إلى غار فطال مقامه تسع سنين. قال: و حج علي بن الحسين عليه السلام فأتاه الزهري، فقال له علي بن الحسين عليه السلام: إني أخاف عليك من قنوطك ما لا أخاف عليك من ذنبك، فابعد بدية مسلمة إلى أهله، واخرج إلى أهلك و معالم دينك، فقال له: فرجت عني يا سيدي (الله أعلم حيث يجعل رسالته)، و رجع إلى بيته و لزم علي بن الحسين عليه السلام، و كان يعد من أصحابه، و لذلك قال له بعض بني مروان: يا زهري ما فعل نبيك، يعني علي بن الحسين عليه السلام»^٢

«در مناقب می نویسد: زهری فرماندار بنی امیه بود. مردی را شکنجه می داد که آن شخص در حال شکنجه شدن از دنیا رفت. زهری از ترس خدا فرار کرد و سر به بیابان گذاشت. داخل غاری شد و مدت نه سال در آن غار زندگی کرد. يك سال علی بن حسین عليه السلام به حج رفت و زهری به خدمت آن

١. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ١٧، ص ١٩٢.

٢. همان، ص ١٩١.

جناب رسید. حضرت به او فرمود: «از این ناامیدی تو بیشتر از گناهی که مرتکب شده‌ای می‌ترسم؛ خون بهای آن شخص را برای خانواده‌اش بفرست. آنگاه، پیش خانواده‌ات برو و وظیفه دینی خود را انجام بده.» زهری گفت: «آقا مرا نجات دادی. خداوند می‌داند به چه کسی مقام رهبری مردم را بسپارد.» به خانواده خود بازگشت و ملازم خدمت زین العابدین علیه السلام شد؛ به طوری که از اصحاب آن جناب به شمار می‌رفت. به همین جهت، بعضی از بنی مروان از باب تمسخر به او می‌گفتند: پیامبرت چه شد؟ منظورشان علی بن حسین علیه السلام بود.»

بر فرض که ایشان مدتی با امام زین العابدین علیه السلام بوده است، این، دلیل بر تأیید او نمی‌شود؛ چون او پس از امام زین العابدین علیه السلام مدت سی سال در دستگاره جور خدمت کرد.

بنابراین، روایتی که از کتاب مصنف عبدالرزاق نقل کردیم، راوی آن زهری چنین شخصیتی است.

نتیجه

از بررسی وضعیت یهودیان در دوران ظهور به دست آمد که آنان در هنگام ظهور دارای حکومت و حاکمیتی نیستند. البته در آخرالزمان بین آن‌ها و مسلمانان درگیری رخ می‌دهد؛ اما در هنگام ظهور تنها به عنوان یک تفکرو پیروان دین یهود وجود دارند.

«وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. نهج البلاغه.
 ۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.
 ۳. ابن اعثم کوفی، احمد بن علی، الفتوح، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ق.
 ۴. ابن بابویه، محمد بن علی، خصال، چ ۱، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
 ۵. _____، معانی الاخبار، محقق: غفاری، علی اکبر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
 ۶. ابن حماد، نعیم، الفتن، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
 ۷. ابن منادی، احمد، الملاحم، تحقیق: عقیلی، عبدالکریم، قم: دارالسیره، ۱۴۱۸ق.
 ۸. پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین، تحقیق: غیاثی کرمانی، محمدرضا، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
 ۹. دمیری، کمال الدین، محمد بن موسی، حیاة الحیوان، بسج، احمد بن الحسن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
 ۱۰. جمعی از نویسندگان، معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، قم: مؤسسه معارف اسلامی با همکاری مسجد مقدس جمکران، ۱۴۲۶ق.

۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۱۲. حنبلی، ابن عماد، شذرات الذهب، تحقیق: ارناووط، محمود، اشراف: ارناووط عبدالقادر، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ق.
۱۳. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۴. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، محقق: سماوی، محمد، ج ۲، قم، ۱۴۲۳ق.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، قم: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه فی العالم، ۱۳۷۲ش.
۱۶. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۲۷ق.
۱۷. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۰ق.
۱۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۰. طبسی، نجم الدین، صوم عاشورا بین السنة النبویه والبدعة الامویة، قم: دلیل ما، ۱۳۸۹ش.
۲۱. _____، الأيام المکیة من عمر النهضة الحسنية، بیروت، دار الولاء، ۱۴۲۳ق.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ج ۱، قم: دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.

۲۳. عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، تحقیق: دائرة المعارف نظامية هند، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج ۱، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۲۵. قرنی گلپایگانی، علی، منهاج الدموع، ج ۳، قم، دارالفکر، ۱۳۶۹ ش.
۲۶. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج والجرائح، ج ۱، قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۳، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۲۸. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی. (اختیار معرفة الرجال با تعلیقات میرداماد استرآبادی)، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۳۶۳ ش.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۳۰. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام الاحیاء التراث، ۱۳۸۹ ش.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۲. _____، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.
۳۳. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. موسوی زنجانی، سید ابراهیم، عقائد الامامیه، قم: انتشارات حضرت مهدی علیه السلام، ۱۴۰۲ ق.
۳۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، چ ششم، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم: ۱۳۶۵ ش.

۳۶. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، تهران: فرزند مؤلف، ۱۴۱۴ق.
۳۷. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۸. واسطی بغدادی، احمد بن حسین (معروف به ابن الغضائری)، الرجال، ج ۱، قم: دار الحديث، ۱۳۶۴ش.
۳۹. یوسف مزی، جمال الدین ابی الحجاج، تهنید الکمال، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۰۰ق.